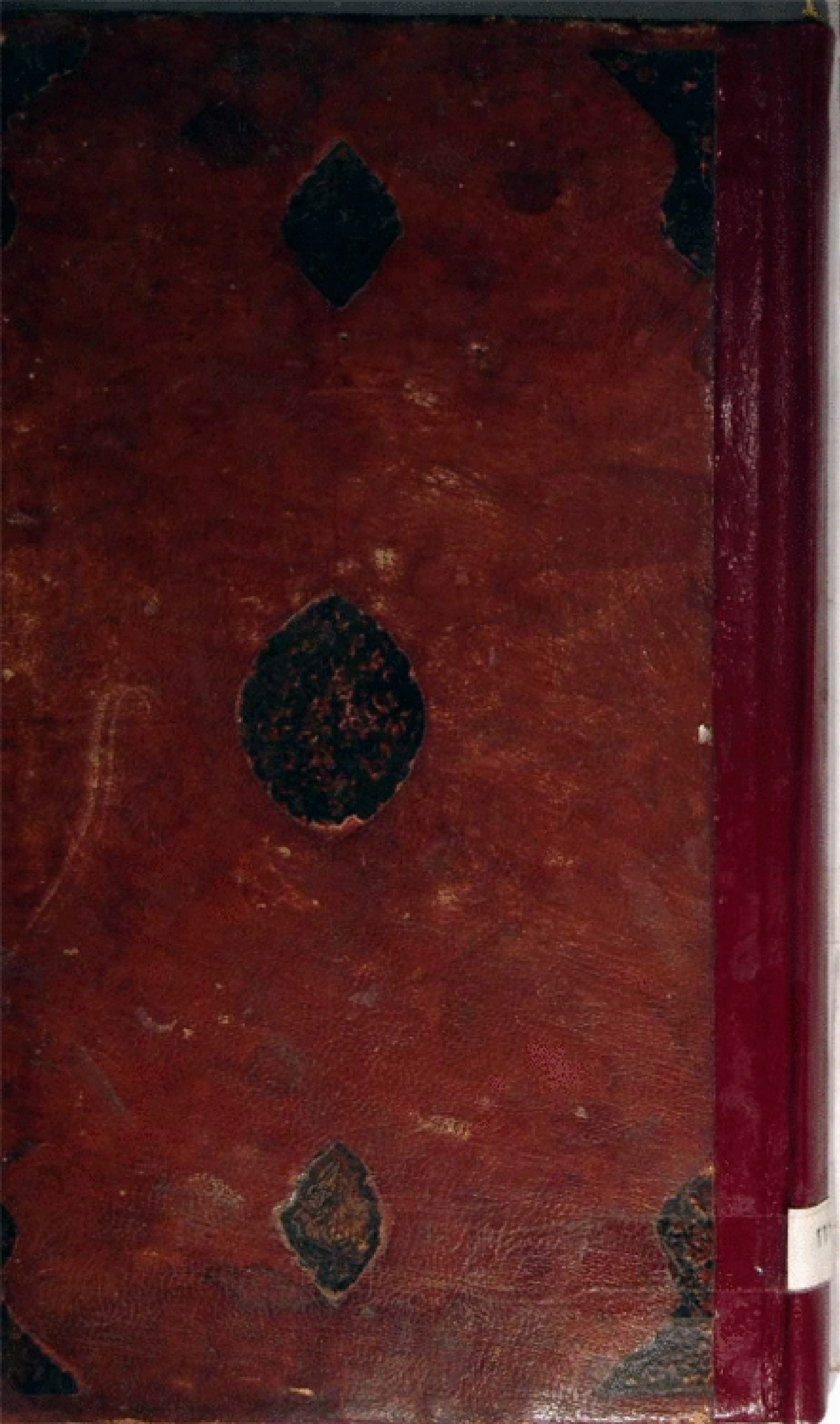


انیس الطالبین

شمس الدین محمد فارسی

صفحات [illegible] خط ۱۲۵۹

هذا کتاب انیس الطالبین من بسم الله الرحمن الرحیم تصنیف جامع العلوم مولانا شمس الملة والدین محمد [illegible]

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین ولا عدوان الا علی الظالمین وصلی الله علی محمد وآله اجمعین وعترته الطاهرین

بعد از حمد حضرت پروردگار و ثنای جل جلاله و عم نواله و عظم شانه درود حضرت سید کاینات و خلاصه

موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است که جمیع [illegible] دین و غلامان ائمه معصومین صلوات الله و

سلامه علیه و آله اجمعین که باین کتاب مخصوص بود تا این معنی التماس تبلیغ نموده [illegible] مسایل دین

احادیث از مصطفی صلی الله علیه وسلم و کلام امیر المؤمنین مجموعه ایست یکصد و هشت باب تصنیف الضعیف [illegible]

[illegible] رحمة الله محمد بن محمود [illegible] غفر الله ذنوبه و بالله التوفیق و علیه التکلان باب اول در بیان ذکر

لا اله الا الله باب دوم در بیان محبت و توکل گوید باب سیم در بیان معرفت الله تعالی گوید باب چهارم در بیان فی

الاستعاذة باب پنجم در بیان فضل بسم الله الرحمن الرحیم باب ششم در فضل قرآن باب هفتم در بیان فضل [illegible]

باب هشتم در بیان فضل صلوات گوید باب نهم در مقالات موسی باب دهم در صفت جان بن جان باب یازدهم

در آفرینش آدم باب دوازدهم در [illegible] آدم باب سیزدهم در آفرینش حوا باب

چهاردهم در آفرینش [illegible] باب پانزدهم در صفت دجال ملعون باب شانزدهم در [illegible]

گوید باب هفدهم در بیرون آمدن امام باب هجدهم در خروج دجال ملعون باب نوزدهم در فرود آمدن

[illegible] باب بیستم در بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باب بیست و یکم در بیان [illegible] که قصد

خانه کعبه کند باب بیست و دوم در بیان دابة الارض باب بیست و سیم در بیان بعث و نشر باب بیست و چهارم

در بیان موقف باب بیست و پنجم در بیان اعراف باب بیست و ششم در فرو شدن آفتاب باب بیست و هفتم

باب بیست و هشتم در بیان [illegible] باب بیست و نهم در بیان [illegible] قیامت باب سی ام

در [illegible] باب سی و یکم در [illegible] باب سی و دوم در [illegible] باب سی

و سیم در بیان صراط باب سی و چهارم در بیان [illegible] باب سی و پنجم در دادن نامه اعمال

باب سی و ششم در [illegible] باب سی و هفتم در بیان [illegible] باب سی و هشتم در بیان [illegible]

گوید باب سی و نهم در بیان قضا و قدر باب چهلم در بیان نماز [illegible] باب چهل و یکم در

بیان [illegible] باب چهل و دوم در ترک الصلوة باب چهل و سیم در بیان نماز جماعت باب چهل و چهارم در سنت

صبح باب چهل و پنجم در بیان [illegible] باب چهل و ششم در بیان [illegible] نماز ظهر باب چهل و هفتم در بیان [illegible]

نماز عصر باب چهل و هشتم در بیان [illegible] نماز مغرب باب چهل و نهم در بیان [illegible] نماز خفتن باب پنجاه

ام در بیان روزه رمضان باب پنجاه و یکم در بیان زکوة باب پنجاه و دوم در بیان حج باب پنجاه

سیم در بیان جهاد باب پنجاه و چهارم در حق زوجین باب پنجاه و پنجم در حق والدین باب پنجاه

ششم در بیان صله ارحام باب پنجاه و هفتم در بیان [illegible] باب پنجاه و هشتم در بیان عیادت مریض باب

پنجاه و نهم در بیان اصلاح باب شصتم در بیان کسب حلال باب شصت و یکم در بیان اکرام الضیف

باب شصت و دوم در بیان [illegible] باب شصت و سیم در بیان شکر [illegible] باب شصت و چهارم در بیان صبر [illegible]

باب شصت و پنجم در بیان [illegible] باب شصت و ششم در بیان خوف و رجا باب شصت و هفتم در بیان توبه

باب شصت و هشتم در بیان [illegible] باب شصت و نهم در بیان حکایت موسی و سلیمان باب

هفتادم در بیان جهاد باب هفتاد و یکم در [illegible] باب هفتاد و دوم در [illegible] والنفس

والنفس

در صفت دجال ملعون [illegible]

والنفس باب هفتاد و سیم در بیان وعظ باب هفتاد و چهارم در بیان فاتحه و فضل آن باب هفتاد و پنجم در بیان

فضل آیة الکرسی باب هفتاد و ششم در بیان سورة انعام و الکهف باب هفتاد و هفتم در بیان فضل سوره یس و دخان باب

هفتاد و هشتم در فضل سورة الملک باب هفتاد و نهم در فضل سورة اخلاص باب هشتادم در بیان معوذتین باب

هشتاد و یکم در فضل اجابة باب هشتاد و دوم در بیان تسبیح باب هشتاد و سیم در [illegible] باب

هشتاد و چهارم در فضل علم باب هشتاد و پنجم در بیان [illegible] باب هشتاد و هفتم در بیان غیبت

باب هشتاد و هشتم در بیان عدل باب هشتاد و نهم در بیان صدق [illegible] باب نودم

در بیان نماز شب باب نود و یکم در [illegible] حلال و حرام باب نود و دوم در حلال و حرام باب

نود و سیم در [illegible] باب نود و چهارم در بیان [illegible] باب

نود و پنجم در صفت [illegible] باب نود و ششم در بیان [illegible] اوقات باب نود و هفتم

هفتم در مکان اجابت باب نود و هشتم در بیان معرفت کسانی که [illegible] اجابت

باب نود و نهم در [illegible] اجابت باشد باب اول در بیان ذکر لا اله الا الله قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم افضل الذکر لا اله الا الله [illegible] ذکر لا اله الا الله است

[illegible] که در قیامت [illegible] که ذکر لا اله الا الله [illegible]

[illegible]

در بیان انواع صبر باب هشتاد ششم

رسول الله علیا ولی الله [illegible] رمضان [illegible] طاعت
و امر معروف و نهی منکر کنید قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا [illegible] لا اله الا الله وحده
[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و آله الایمان بضع و سبعون شعبة فافضلها قول لا اله الا الله و ادناها اماطة
الاذی عن الطریق والحیاء شعبة من الایمان چون کلمه گویند [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] حجاب [illegible] این کلمه [illegible] حضرت منقولست که هر بنده که طاعت
[illegible] فرشتگان [illegible] این کلمه [illegible] ذوالنون مصری رحمة الله گفت [illegible]
لا اله الا الله [illegible]
گفت [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قال لا اله الا الله دخل الجنة نکته ابراهیم خلیل
گفت [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل [illegible] گفت [illegible] آسمان [illegible]
چون [illegible] آتش [illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله ابراهیم [illegible] آتش [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم [illegible] آتش [illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد رسول
الله علیا ولی الله [illegible] آتش [illegible] بوستان [illegible]
[illegible]
از آتش [illegible] حکایت ابو نصر [illegible] گفت [illegible]
سنگها گواه باشید [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله چون شب شد در خواب دیدم که
قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] لا اله الا
الله [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت عزت [illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد
رسول الله علیا ولی الله [illegible]
[illegible]
[illegible] سبحانه و تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا
الله محمد رسول الله علیا ولی الله [illegible]

[illegible]

[illegible] و گفت [illegible]
[illegible] خطاب آمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شهید [illegible] محمد رسول
الله [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] نکته ملک الموت [illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله [illegible]
[illegible] لا اله
الا الله [illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له
الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر [illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد
یحیی لا یموت بیده الخیر [illegible] و هو علی کل شیء قدیر [illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله علیا [illegible] ولی الله
[illegible]
[illegible]
[illegible] نکته [illegible] نکته
[illegible] الا بذکر الله تطمئن القلوب حکایت [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]

که من تو خواهم بود و در بهشت ... اکنون ای ربیع ... از قرآن ... ربیع ... [illegible]

... ربیع ... بیهوش شد چون بهوش باز آمد گفت ای ربیع ... ربیع ... [illegible]

... تسلیم کرد ... ربیع گفت ... [illegible]

گفت ... که میگفت الهی ... [illegible]

است و مستجاب شده در روز قیامت در حضرت رسول الله ... [illegible]

برای ما دوست داشته ... سایه رحمت خود ... رسول الله ... [illegible]

در زیر سایه عرش خدا ... باشند ... سایه عرش ... امام عادل ... [illegible]

... باشد سیوم مردی که از مسجد بیرون ... چهارم ... [illegible]

دوستی کنند ... که در خلوت خدا را ... [illegible]

... [illegible]

السلام ... [illegible]

... [illegible]

... که ... دوست دارد ... [illegible]

... [illegible]

یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ... [illegible]

... رسول الله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... رسول الله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... زیر پای او نهاد حتی فرموده که چون عشق حق پیش شما آید ویا اکرام

هرکاه خدمت رسول الله آمدی حضرت ردای مبارک ... [illegible]

... خدمت رسول الله آمد و گفت یا ... [illegible]

... [illegible]

... رسول الله فرمود ... [illegible]

... کلمه توحید ... [illegible]

... [illegible]

باب ۲ در بیان محبت توکل گوید ... قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ ... [illegible]

... [illegible]

... حکایت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... حکایت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... حکایت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

ماسلف و ما بهاست که من از بنده کان کار فرمایند تعجب و این عجب دارم که ایشان از من روزی چند سال میطلبند و فضل
گفت از خدا بیعه شرم دارم که کرم بی توکل کرم و از خراسان باشد حکایت ابراهیم گفت خوانی حد داد عجاز غلامی کوچک
و یا کیره دیدم پیرامون پر احمد گفتم کجا میروی گفت بمکه گفتم زاد و راحله نداری گفت ای ضعیف الیقین آنکه هفت
آسمان و زمین بی علاقه بیابانی داشته میتواند مثل بنده ضعیف از اینجا بی زاد و راحله بمکه برساند چون بمکه رسیدم
وی را در مکه دیدم حکایت شیخ موصلی گفت در بادیه میرفتم کودکی دیدم که هنوز قلم شرع بر تو رفته بود گفتم تا کجا میروی
گفت بخانه خدا میروم گفتم تو هنوز کودکی و قلم بر تو نرفته گفت یا شیخ من ملک الموت را دیده ام که جان از من کوچک
تر بستاند و ایشان هیچ رحم نکند گفتم زاد و راحله داری گفت زاد من راه نفس است و او را رساننده
گفتم زاد و راحله تو کجاست گفت زاد من یقین و راحله ام هر دو پای گفتم نان و آب کو گفت بوقت حاجت میرساند
گفت ای شیخ اگر کسی ترا مهمانی برد و نان و آب پیش تو نهد گفتم ای ضعیف الیقین خدا بیعه که بنده که کار ایجاد
دوست کرده میخواهد ترا آب و طعام و شراب نمیدهد هنوز در ماند گفت ای پسر تو کوچکی اما بعقل بزرگی بوده که من
کس بتوکل تو ندیده ام هیچ پیغمبر با خدا بیعه مناجات کرد و گفت خدا و ندا ان کیست که با وی بخشم باشی خطاب آمد که
آنکس که اختیار خود با ما نکند و بخواست ما راضی نباشد نکته مالک دینار و مردی دین دار بود گفت بمکه میرفتم خلایق
دیدم که بیک بنیان مر معتقد باشند و میرید ایشان او رفتم آمد و خوابید رفت بنگریستم مردی را دیدم خفته و دست و پای
او بسته اند کلاغی بر سر سینه او نشسته و آن نان را پاره پاره میکرد و در دهن وی میگذاشت چون آن غلام جوان
کلاغ پرید من متقارب آب کرد و او را سیراب کرد پیش من آمدم و سلام کردم و گفتم تو چه کسی این خسته جواب
گفت که مردی از اهل حاجیانم و قطاع الطریق مرا یافتند و مال بستدند و سه روز است که از گرسنگی بی طاقت شدم
و این دعا کردم امن یجیب المضطر اذا دعاه دعا را حق تعالی مستجاب کرد و این مرغ را فرستاد روزی دو مرتبه مرا آن و آب
میکند مالک گفت دست و پایش بگشادم حکایت در بادیه میرفتم چاهی دیدم آب بر لب چاه آمده و آهوان آب میخوردند چون
آهوان برفتند گفتم ما نیز برویم و بخصیل آهوان آب بخوریم چون بر سر چاه رسیدم آب برفت گفتم بار خدایا آهوان آب
که دادی و من بنده خاص را ندادی و سالها خود را در بادیه میگذرانم ندا آمد که آهوان توکل بما کردند و تو توکل
بر دلو و ریسمان کرده کسیکه توکل بما کند هیچ روی بی آب نماند حکایت حجاج بن یوسف مردی را بکرفت تا او را
کردن بزند مرد بنهان خواست که ای حجاج مرا از دو قدم مهلت که یکی دو قدم که با من نهادی که مرا بکشی فی الحال دیو آزاد کرد
مخلوقی که با مخلوقی بواسطه یکی دو قدم متابعت رحم کند روا نیست که پیغمبر که حق تعالی او را نبی کند
آنکه او را بنیاد هفتاد سال با طاعت و عبادت باشد چون در آتش دوزخ برند و چون به بهشت
بروند که جاودان در آن بمانند باب دهم در بیان معرفت الله تعالی قال الله تعالی هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون
عمادمعاد روزی گفت چگونه از وی کین باشم خدا و ندا که چون ترا شناختم چون خرم نباشم حکایت ذوالنون
مصری رحمة الله علیه گوید که در بیابان میرفتم دیدم که کوه گان برهنه ساخته اند و ارزن و لیشی نو میپاشیدند
که کاشتن الزیعی بیع کرده و گفتم ای زرعی چه میخواهید گفتند او بیکرد من خدای را بینم پیش پنهان رفتم و سلام
کردم گفتم چه میگوئی گفت بنده آنکه تا او را شناختم هرگز دل از وی جدا نکند تا ببینم ملطفه و برانه بینم نه پرستم
جز آنکه حقیقت جهان میباشد ازدیده صاحب خرد پنهان شده دیگر نباید که هر کسی که خدا را شناخت
مؤمن شده مفلق کافر نمیتواند حکایت بایزید بسطامی قدس سره گفت خدای تعالی جل جلاله بندگانی دارد که اگر یک لحظه
ایشان را از دیدار او محجوب کنند مرتد شوند و بعضی از انبیا و حی کرد که مرا بندگان هستند که مرا دوست دارند

ما را نیز دوست دارم و ایشان از دوست من اند و من ایشان را دوست مند و من ازو مشتاق ایشان که کفتند ما زیاده کنند در من و ایشان
است اگر تو هم ایشان را دکری و دوست دارم و اکر ایشان دیگر برون داده گفتم دارم حکایت ابوسعید خراز گفت در
خواب دیدم که دو فرشته از آسمان فرود آمدند و مرا گفتند که صدق کدام است گفتم وفا کردن به عهد ملفوظ در
گفتی کرد تو با پید صال داستین محمود ولله اعلم الیقین حکایت جواب حدیث جنید گفتی در خانه مریم بودم شیخ
جنید را آن جزیره آمد و پرسید جنید گفت خلیفه گفتی چون گفت یا شیخ عجب دیدم بوده است میکویی
و من در آنجا نشسته ام که خاطر با سد بنو حبیبه گفت راست گفتی و من بیجا استم که بود امید ما هم خاتم قرآن
راست و کوش دارد تا نیکو دید تخاتم شکار حکایت صالح مروزی گفت هر که مداومت کند بدر زدن البته در وی
بکشایند گفت پیغمبر که چون گوئی در وی مانده که در زدن بدوستی را بدرید حکایت ابوتراب نخشبی مریدی بود منتظر در دهلیز
درگاه خود ابوتراب گفت اگر بایزید را بینی به ابو گفت من مشغولم بایزید را چند بار دیگر گفت مرید گفت من مولای بایزید را
میبینم بایزید را حکیم ابوتراب گفت یکبار بایزید را بینی بهتر از هفتاد بار که خدا را بینی باب نهم در بیان الاستعاذة قال
الله تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله یعنی بگوی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم سنت و استعیذ گفتن فضیلت دارد که
موافقت حکم قرآن است بدانکه رسول الله صلی الله علیه و سلم هر گاه قرآن خواندی و نماز گذاردی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خواندی
که هر که شیطان لعین بشما غلبه کند بگوئید که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم تا از مکر وی این باشید چرا که شیطان
لعین از آن میگریزد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که معنی اعوذ چیست فرمود که معنی اعوذ آنست که پناه
میبرم بحضرت خداوند کار از دست کسی که از من قوی تر است و اعوذ بگفتن منافقت دو فساد جود بن بکنا الوه شو
جعفر باید شد چنان که ما ناله در بیع و طعود لعب از اعوذ بالله حق تعالی میفرماید که این بنده من دانست داند و معرفت
یافت است من شیطان را بر او دوتر ره بدادم که حاضر نشد تا در بکنی بمعصیت الوده نشود چون تو یار او اعوذ بالله
میکوئی من ترا از شر وی کفایت کنم حکایت ابوذر غفاری رحمة الله روایت کند از رسول الله صلی الله علیه و آله که
هر که در روز صد بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم حق تعالی فرشته بیافریند تا از شر شیطان او را نگه دارد و کند صحبا که
مردم جهاد باقی از رسول زمیان جهاد با یاران خود در میکنند الله حسبی که در دوزخ محفوظ باشد اعوذ بالله بود
حکایت شیخ ابوسعید خراز گفت در بادیه میرفتم شخصی را دیدم بعنایت منکر خواستم که مرا مصلی بود
چون نگاه کردم ابلیس بود گفت یا ابوسعید عصای تو در دست گفتم بنده که بگوید تا مرده کند گفت مرا اعوذ با
حضرت حق گفت ابلیس این پیش من آمد گفت دیگر مرا مباد که بنیت گفت که بیت گفت خدا و اندت گفتم صد کیست
گفت الله گفتم الله کیست گفتم آنکس که مرا بزرید گفتم دوری از آن قوم ما اوراد است که او هست در بوده و خواهد بود
حکایت بایزید بسطامی رحمة الله گفت در حرم کعبه بودم ابلیس را دیدم با او مناظره کردم جواب سخنهای
من اهسته میداد گفتم تو چرا آهسته حرف میزنی گفت باین در تکبر چرا ترا رها نبخشم کردی گفت ترا ملک
حق باحق کنند الله نه جفت نداره و موافقت ما نشدی و باشد تی کنند امروز که موافقت امیکردم و او را
او بودم این زمان مخالفت از حکم او دانست کسی را دیدی لعنتی نیست گفتم الکون چه طمع داری گفت امید
رحمت او دارم سبقت رحمتی علی غضبی و قال رحمتی وسعت کل شیء گفتم لیکن تا نباشد و هیچ کاری گفت
شرط کسی کند که از کار رفته باشد و عالم الغیب والشهادة است و در اصیح او شنیده است ای گفت و تاجر
شد و هر که شانه بود معصیت او انکار ره و هر که در بوده معصیت بود او طاعت نه انکار نکته لعنت
طاعت ابلیس آمد و همه طاعتها نابود شد چه عجب حکایت موسی علیه السلام کافری گفت و کناه

[illegible] بکار شیطان [illegible] اگر بود دشمن شیطانست
[illegible] عدو الشیطان [illegible]
[illegible] قرآن خواندی [illegible] فراموش مکن رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
که اگر کافری [illegible] من الشیطان [illegible]
[illegible] ملکت ابلیس لعین [illegible] الرحیم [illegible]
[illegible] **حکایت** [illegible] شیخ حسن بصری رحمة الله
[illegible] شیطان [illegible] حسن [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] شیخ جنید رحمة الله [illegible] ابلیس [illegible] بخواب دیدم [illegible] ای ملعون [illegible]
[illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله
صلی الله علیه و سلم [illegible] و الله اعلم **باب**
باب ٥ در بیان فضل بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی اقرأ باسم ربک [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
حکایت ابن مسعود رحمة الله [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم بوده
[illegible] بسم الله [illegible]
[illegible] قال رسول الله [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم **حکایت** ابن عباس رحمة الله [illegible] رسول الله صلی الله
علیه و سلم [illegible]
[illegible] سوره فاتحه [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] بسم الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
بگوید بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] الحمد لله رب العالمین [illegible]
[illegible] بسم الله
الرحمن الرحیم **حکایت** [illegible] شیخ ابو
سعید [illegible] بسم الله
الرحمن الرحیم [illegible] **حکایت** [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **حکایت** [illegible] حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] **حکایت** حضرت علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible] من الملائکة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible]
[illegible] **حکایت** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نکته** [illegible]
شیطان [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible]

مقام امن است که بنده کار از فرماید که بخور بی که دهنده نان منم و بیاشامید که خورنده او و دهنده حیات گو رزم الله

سابقات الرحمن بقصد است الرحیم مهربان تعالی است الله انست که مسلمانی بدو ما از آن داشت رحمن گفت

که ما را از غم نگاه داشت رحیم انست که گناهان ما از رحمت بگذاشت **نکته** قصاب که کارد بکره تا گوسفندان نهد

بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم گوسفند گوید اخ اخ با نام تو رحیم ما را خوشست

نام تو نوشته بر دلم هو شجاد جز نام تو دلم اموختم باد مهر تو که روز و شب در آغوشم باد هر چه و بلا از تو کشم

نوشتم باد بالفیض برکت این نامهاست با امت مومن از برکت این نام رحمت و عنایت و لطف و کرم حوالت انشاء الله تعالی

باب دوم در فضل قران مجید قال الله تعالی انه لقرآن کریم لا یمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین هر که او قران

حفظ گوید و بقران کار کند واجب است بر او بقران خواندن بسیار و کمتر نه شود گفتند یا رسول الله بهترین خلق کیست

فرمود انکه تمام قران یاد دارد و خواند و بامو رساند و ایات است که چون بحضرت قل اعوذ برب الناس خواند بی الفاتحه

و تا اولئک هم المفلحون بخواند بعد از ان دعا ختم میفرمود کسی که این حال بجای میآورد او را حال این محل بخواند بخیر

فارغ شده ختم دیگر و تشبیه انکس بمسافری نمود که چون منزلی رسید دیگر چون اراده سفری دارد و اینجا مسیر کرده ان

نمود که چون بمنزل رسید دیگر چون اراده سفری دارد و احادیث بسیار در این وارد است **حکایت** ابن عباس نقل

فرموده که از رسول الله پرسیدم که از عملها کدام فاضلتر است فرمود مرتبه که حال این محل باشد گفتم حال این محل

چیست فرمود صاحب قرآن که چون ختم تمام کند شروع در ختم دیگر کند و دیگر فرمود هر که بیوسته قران خواند او دعا

دعای وی بدو مستجاب کند و هر که قرآن نیکو داند بهشت بوی دادند قال اهل الله خاصة فرمود بهترین شما

انست که قران اموزد و هیچ فقر اکبر چون نه انست که قران نیست بدانکه مال غالب کو دولت و قران ستون الجمال **بیت**

تو انگری نه بمال است بعقل و جمال که مال غالب گو راست بعد از ان الجمال من حجه منزه بلیغ است با تو میگویم مو جواهر [illegible]

گو جوابی ملال المحال قابل [illegible] نصیحت قابل [illegible] گوش هوش باشند چه سود حسن مقال [illegible] که هست

سوره [illegible] تمثال [illegible] [illegible] الحکیم [illegible] هلال

[illegible] جهان [illegible] چه سفال [illegible]

ارادت [illegible] [illegible] شرط داده [illegible] که [illegible]

سال [illegible] که [illegible] [illegible] زمان که توبه [illegible] است وقت

[illegible] وصال [illegible] فراق [illegible] وصال

[illegible] آفتاب [illegible] که دست جود

زمانش [illegible] جهان شدم که [illegible] هلال [illegible]

[illegible] عاشقان [illegible] جمال

[illegible] بالحق [illegible] میکند [illegible]

[illegible] ملامت کنند [illegible] فراق [illegible] وصال [illegible] که [illegible]

[illegible] الاحباب [illegible] [illegible] احوال [illegible] امید [illegible] ان

[illegible] که [illegible] ضعیف الحال [illegible]

[illegible] حکم [illegible] که غالب

[illegible] وقت [illegible] فراق [illegible] داشته

داشته‌اند [illegible] نصیحت [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] که بر [illegible]

[illegible] و همچنان جیاد [illegible] وصال [illegible] که [illegible] [illegible] نوشته صورت حال

[illegible] و همچنان باقیست که [illegible] دست [illegible] که [illegible] سعدی [illegible] اله

بیچاره کان خوش [illegible] **حکایت** در [illegible] معروف کرخی [illegible] و گفت [illegible]

[illegible] معروف گفت قران [illegible] گفت سوره قل هو الله احد [illegible] معروف گفت ثواب قل هو الله احد از

تو [illegible] گفت نه معروف گفت [illegible] [illegible] [illegible] گفتند [illegible]

گفت [illegible] شده [illegible] [illegible] گفت قرآن [illegible] معروف کرخی ثواب

قل هو الله احد [illegible] گفت [illegible] ده هزار [illegible] ده هزار

دینار [illegible] معروف [illegible] گفت معروف [illegible] و گفت [illegible]

[illegible] که ثواب قل هو الله احد بسیار است [illegible] کان [illegible] **حکایت** [illegible]

[illegible] گفت [illegible] از خواب [illegible] و گفت [illegible] سوره الحمد [illegible] که بخواب دیدم

که [illegible] آسمان [illegible] ایشان چه کسانند گفتند [illegible]

[illegible] گفتم ایشان چه کسانند گفتند [illegible] خواستم [illegible] گفتند [illegible] الحمد [illegible]

[illegible] **نکته** معروف زاهد [illegible] [illegible]

[illegible] گفت

[illegible] **نکته** شیخ [illegible] [illegible] گفت [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] گفتم [illegible] گفت

[illegible] قرآن [illegible] گفت سوره [illegible] سوره [illegible]

[illegible] **حکایت** جابر بن عبد الله گفت [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله هر که

[illegible] قرآن [illegible] [illegible] کلام خدا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] الله [illegible]

[illegible] الله [illegible] که [illegible] قرآن [illegible] باشد که [illegible] باشد [illegible]

[illegible] هزار [illegible] باشد [illegible] [illegible] قرآن [illegible] هر که

[illegible] اهل قرآن کند [illegible] [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] خیرکم من تعلم القرآن و علمه [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] که ایشان [illegible]

[illegible] احسان [illegible] است و احسان [illegible] که [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] معلم [illegible] هر که معلم [illegible]

[illegible] خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین باشد و هر که [illegible] است

که [illegible] باشد هر که [illegible] کرامت [illegible] باشد که [illegible] است

سعد الله [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
حکایت

کرده باشد و گفته اند هیچ عبادت نزد خدای تعالی فاضلتر از تعقیب نیست و هرچیز را ستونی هست ستون دین تعقیبه روایت
است از رسول الله صلعم که هر که یک ساعت در تعقیب بنشیند بهتر است از یک سال عبادت کند و قرآن موجب است
مر [illegible] و وجوب بیت [illegible] داشتن خدای تعالی [illegible] روایت
کرده اند که امام زین العابدین هر روز ماه رمضان سه ختم قرآن کردی اول لیله که در قرآن نازل شده اقرأ بود [illegible] الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا [illegible] و گفت ختمات [illegible] که تو از وی
[illegible] ختمات [illegible] آن سینه که در آن سوره [illegible]
و ختمات آن سینه [illegible] قرآن خوانی که [illegible] رسول الله صلعم [illegible] فرمود که هر که شب
انعام خواند ثواب قرآن تمام داشته باشد و هزار فرشته امرزش وی خواهند تا روز قیامت و هر که شب جمعه
یا روز جمعه سوره الکهف بخواند از آن جمعه تا جمعه دیگر گناهی که کرده باشد عفو کند و از فتنه دجال ایمن [illegible]
و هر که شب سوره تبارک بخواند خدای تعالی عذاب گور از وی برداره و هر که هر شب سوره اذا وقعت الواقعة بخواند
[illegible] درویشی [illegible] و اگر سوره الم نشرح خواند [illegible] و هر که سوره والتین بخواند [illegible] صحابه
[illegible] باب در بیان روز آدینه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة
من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله [illegible] یا ایها الذین آمنوا [illegible] خدای عز و جل [illegible]
[illegible]
حبیب [illegible] رسول الله [illegible] خطبه [illegible]
[illegible] دحیه [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] دحیه [illegible]
[illegible] لهو [illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا
نودی للصلوة من یوم الجمعة [illegible] جبرئیل [illegible] که این روز آدینه است چنانکه [illegible] آدینه [illegible]
[illegible] روز آدینه [illegible] قیامت [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] گفت [illegible] روز قیامت آدینه خواهد بود حکایت
[illegible] رسول الله [illegible]
چهار گوشه [illegible] یاقوت [illegible]
[illegible] هزار سال است چون روز آدینه
شود هفتاد هزار فرشته [illegible] جبرئیل [illegible]
گوید [illegible] میکائیل [illegible] خطبه خواند [illegible] امامت کند [illegible] فرشته [illegible]
نماز کنند چون سلام [illegible] جبرئیل [illegible] گوید که گواه باشید [illegible]
[illegible] محمد [illegible] میکائیل [illegible] فرشتگان گوید گواه باشید که هر [illegible]
[illegible] امت محمد [illegible] میکائیل [illegible] گوید که گواه باشید که [illegible] با امامت
محمد [illegible] خلیل [illegible] که این سعادت [illegible] میکند [illegible]
[illegible] گواه باشید که من عاصیان [illegible] بخشید و رحمت خود با ایشان ارزانی

[illegible] روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که فرشتگان همه روز آدینه [illegible]
[illegible] روز آدینه [illegible] مسجد جامع ایستاده اند [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
[illegible] روز [illegible] پیغمبر [illegible] دوشنبه [illegible]
[illegible] یکشنبه [illegible] دوشنبه [illegible] سه شنبه سلیمان [illegible]
چهارشنبه [illegible] پنجشنبه [illegible] روز آدینه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] روز آدینه [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] قیامت روز جمعه خواهد بود [illegible]
[illegible] صباح [illegible]
[illegible] احادیث منقول است که گفته اند [illegible] یکشنبه [illegible]
[illegible] دوشنبه [illegible] سه شنبه [illegible] چهارشنبه
[illegible] پنجشنبه [illegible] روز آدینه [illegible]
[illegible] حکایت
[illegible]
[illegible] روز آدینه [illegible] غسل [illegible]
[illegible] غسل [illegible] روز آدینه
[illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] روز آدینه غسل [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در بهشت [illegible] هر روز جمعه
بهشتیان [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] اهل بهشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بهشت [illegible]

کمتر از عالم میفرماید که در صفت بهشت شنا بید در تعویل نوید بهشت شنا پید بیش از انکه رحمت در باید ملک الموت علیه السلام تکلید
که یک قدم برود انرا قوله تعالی جنة عرضها کعرض السماء والارض یعنی بهشتی که پهنای وی هفت چندان
اسمان و زمین باشد **حکایت** عبد الله عباس رحمة الله روایت میکند که خدای تعالی هشت بهشت افریده است
و زمین که هر بهشتی هفت برابر اسمان و زمین است اما در ازی وی هیچ در نیاید در خبر است که حق تعالی جبرئیل را
افریده و مقام وی سدرة المنتهی است و در طوبی سدرة المنتهی حقیقت که خدای در بهشت افریده است و مکان
در بهشت است افریده که جنت الماوی گویند و اصل ان درخت سدرة المنتهی در بهشت و فرع او در کرسی است
و درخت یکی است و شاخ برده او بسیار است و شمار درخت بیابان و شهر ها و ان و هر میوه که خدای تعالی افریده است در ان
سدرة المنتهی افریده است و مقام جبرئیل در ان درخت معین فرموده است و جبرئیل گفت در مقام نشسته بودم
و نظر به بهشت داشتم و کوشک کوشک در غرفه میدیدم تعریف میدیدم در خاطرم گذشت که از حضرت الله سبحانه
و تعالی دستوری خواهم تا که جمله بهشت بگردم و تمام به بینم و در نگاه خداوند تعالی سجده کردم چهل سال
در یک جا بودم و تسبیح میکردم و ان وقت خدای تعالی گفت ندا امد که یا جبرئیل سر از سجده بردار و بخواه هر حاجت که داری
سر برداشتم و هر حاجتی که داری بخواه گفتم یا رب خدایا تو دانا تری و میدانی که من حاجت دارم یا رب خدایا دستوری ده
تا به بهشت سیر کنم که مدتی است که در این ارزو بودم ندا امد که یا جبرئیل دستوری دادم جبرئیل گفت برخواستم سی هزار
سال میپریدم بعد از ان درمانده شدم و دعا کردم تا حق تعالی مرا قوت داد و سی هزار سال دیگر پریدم تا انکه ضعیف شدم
و نتوانستم پریدن چون نگاه کردم و سی هزار سال پریده بودم بعد از سی هزار سال کوشکی دیدم که خدای تعالی افریده از یکدانه یاقوت سرخ
و ان کوشک هفتاد هزار در داشت از زبرجد سبز و در میان ان کوشک تختی نهاده و حوری بر سر ان تخت نشسته بود
که مثل وی من که جبرئیل ندیده بودم ان حور سر بر داشت و در من نگریست و گفت تو کیستی گفتم من جبرئیل امینم مکرم رحمنی
شنا گفت من هر گز نام تو می شنیدم اما حالا بگو که ای جبرئیل اینجا اسباب چه یکی امیری گفتم از من تمامی خواسته ام که
تمام بهشت طی کرده و سه بار قوت کرده ام و از حضرت عزت خواسته ام و هر بار سی هزار سال پریده ام که نود هزار سال شد
باشد و ندانم که چه دیده ام و چه ندیده ام گفت ای جبرئیل اگر بکوی کار تا بجای بدیده من تو بگویم که چه دیدی و چه ندیدی گفتم از
درخت سدرة المنتهی گفت یا جبرئیل بحق ان خدای که من و تو و هژده هزار عالم افریده است که این نود هزار سال که
پریده مملکت ولایت است که تعلق علی بن ابیطالب علیه السلام دارد و هنوز چهار یک از مملکت وی ندیده تو حیه توانای
دانی که همه بهشت به چندین انکساری که از مبان در ستاد علی ابن ابیطالب است **باب ۴ در بیان صلوات گوید**
خدای تعالی و درود بر پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تبارک و تعالی ان الله و ملائکته یصلون علی
النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بدانکه صلوات از خدای تعالی برکت و کرامت بود و از فرشتگان استغفار و دعا
و از انسان سلام بود رسول الله فرمود که هر که یکبار صلوات بر من فرستد الله تعالی جل جلاله ده بار صلوات بر وی فرستد و ده بار
و جمله ملائکه او را صلوات فرستند دیگر فرمود که هر که کتابت با اسم شریف محمد صلی الله علیه و سلم صلوات بفرستد تا ان کتاب
باشد خدای و ملائکه در وی دعا بر وی فرستند و هر که یکبار صلوات بر پیغمبر فرستد کرام الکاتبین ان روز هیچ گناهی
ننویسند سوال چرا خدای تعالی جل جلاله بدیگر پیغمبران سلام کرد و در محمد سلام نکرد جواب زیرا که ایشان غایب بودند و محمد
حاضر بود چنانکه خبر داده اند کنت نبیا و ادم بین الماء و الطین **سوال** چرا خدای تعالی فرمود که ادم را سجده کنند و نفرمود
که محمد را سجده کنند جواب زیرا که خدای تعالی فرمود که ادم را سجده کنند بعضی کردند و بعضی نکردند و صلوات بر رسول الله

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر ملائکه داده هر همه امر شد دیگر انکه صلوات بر محمد تا قیامت بلکه تا ابد بود خواهد
بود ادم و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور خواهند فرستاد و سجود ادم علیه السلام یکنوبت بوده که
یکبار صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله فرستد خدای تعالی جل جلاله ملکی فرستد تا ان درود بر تربت پاک وی
رساند و بحضرت ذو الجلال درود و گوید بار خدایا فلان بنده صلوات و سلام بر پیغمبر تو فرستاد انگاه حق تعالی که
از من ده بار بان درود بوی رسان و بگوی که اگر یکبار صلوات بر پیغمبر فرستی ده بار عوض ان بر تو درود فرستم
و اتش دوزخ بر تو حرام کردانم و در رسول الله صلعم فرمود که عمل بر من عرضه کنید که نام شریف من نزد وی برند
و صلوات بمن نفرستد و کار اهل ان من محروم کسی بود که چون نام من بشنود صلوات نکند جواب بگوید عاجز تر من محروم ان بود
که چون از نماز فارغ شود حاجتی از خدای تعالی نخواهد اورده اند که خدای تعالی فرشته افریده است که یک پای او در شرق
و یکی در مغرب بود و سر وی در زیر عرش بود چون بنده یکبار صلوات بر رسول بفرستد حق تعالی ان فرشته فرماید
تا خود را به اب حیات غرق کند و خود را بیفشاند و به هر قطره که از وی بچکد خدای تعالی جل جلاله فرشته بیافریند تا استغفار
وی کنند تا روز قیامت اورده اند که خدای تعالی در پس کوه قاف هفتاد هزار فرشته افریده است و چندان خلق در
ایشان است که مدد ایشان را نداند الا خدای تعالی همه شب و روز صلوات بر محمد و آل محمد میفرستند
حکایت اورده اند که پیری بود در نزع افتاده بود و یکی از اقربای او بود گفت ای شیخ بر تو جان کندن چگونه است که من از علما
شنیده ام که هر که صلوات بر محمد فرستد بر او جان کندن اسان باشد گفت من بسیار صلوات فرستاده ام و هنوز
جان کندن ندانم و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل مرا اگاه کرد که در روز قیامت یکی از امتان تو در دوزخ و ملائکه
علیه السلام پرسید که ای یا رسول الله کیست پس ندا امد که ای فرزند تو و امت محمد است پس او را از دوزخ بیرون
به خطاب اید که وی هیچ ثواب دارد گویند نه اما یک بار از بهلوی گذشته یکبار صلوات
بر محمد فرستاده خدای تعالی فرماید تا او را به بهشت فرستند و منادی ندا کند که ای اهل قیامت ببینید که اگر در
دنیا یکنوبت صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اید خدای تبارک و تعالی اتش دوزخ بر شما حرام کرده اند و خطاب از
ملک تعالی در رسد که با محمد قدر و منزلت تو و مرتبت تو در من القدر باشد که قدر و منزلت جمیع پیغمبران در برکت قدر
و منزلت تو هزار هزار عاصی و عاصیه از اتش دوزخ نجات یابد **بیت** عمر که در اند هر خلقت که یافت ۵ پرتوی
از نور وی بر هر که تافت ۵ وصف یکی زین هزاران گفتم بکر و انکه اندر مدح او میی شکافت **حکایت** مجاهد در مسجد
نشسته بود و قران میخواند پیری ضعیف با جامه کهنه نزدیک وی شد مجاهد گفت ترا چه حاجت است پیر گفت
مرد مختوم ادم و شب و روز در بند احوال خود بودم حتی از بغقه هر خواسته ام درین نادم و شب خلقی شغقتی حضرت رسول الله را در
خواب دیدم گفتم ای محمد و هزار امرت عیسی و موسی و داود بگوی به ایشان که هر شب چهار هزار بار صلوات بر من
میفرستی صد دینار بمن ده اکنون من چگونه به تو دهی مرا ما هی بیابی پس مجاهد برخواست و او را به خانه خود برد
و به مشرح و وعده بر وی تکرار کرد غلام را برسد تا کیسه زر بیاورد و به بیست دینار در دره و صد بیار شمرد و بدست
وی داد و شب دیگر باز در خواب دید و گفت هر کاه بکر که نزد الصباح افتد به نزد من ای ما تو امام عالم مرسل
مرد درویش پیران را به رسید از عز الله تعالی و ان شد ابو سنان بدانکه صلوات بر محمد فرستادن موجب زیادتی دولت
باید در خبر است که رسول الله صلی الله علیه و آله پیشتر بود که زنده کامل من در سماوات بارکت باران گفتند با رسول الله جان
ما فدای تو باد ما را زنده کامی تو بیاید و چون هر صباح نود تی بینم مرا ماه مبشره سید عالم صلی الله علیه و آله جواب فرمود
که زنده کی من بر شما از فایده دارد که مرا می بیند و علم خدای تعالی قران باز میگیرید و پیغام میشنوید و فایده مرات من است

کمالات هر چه است می میکند از خیر و شر هر روز پنجشنبه بعضی می آورند و من دران بنگرم و چون حسنات بینم شاد
شوم و چون معصیت بینم غمگین گردم و استغفار کنم تا الله سبحانه و تعالی شما را رحمت کند نکته چون باد و باران بام
ایمان برسد البته بیم و رحمت حق باران برود شفاعت محمد صلی الله علیه و سلم که جهد باید کرد تا مومن را اعتقاد بود از ابو هریره رحمه الله
نقلست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در قیامت و در حالی که حفظهای بیشان او حضرت [illegible] رسول الله
ندیم بود و خوش بعضی تو از امر ید گناه رو بی تو شاد همان و گفت بگذار تا بعضی هر که خوش نباشد و شادمانی
از من ظاهر شود که جبرئیل امد در این ساعت از مفارقت میباید که یا محمد هر که یکنوبت درود بر تو فرستد یکی
ان درود او را ده نیکی بنویسند و ده بدی محو کنند و ده جا هش بلند سازند و هر درودی که ان بنده بر تو فرستد
ملکی بعده برابر ان فرشته میفرستد تا آن درود باز فرستد پس گفتم یا اخی ان فرشته کدام است گفت بدرستی و راستی که
که الله تعالی از ان روز که ترا افریده است ملکی افریده است تا آن روز که ترا از قبر بیرون آرند و حق فرماید کار وی آنست
که چون یکی از امت تو بر تو درود فرستد بری باز فرستد و روایت دیگر چنانست که درود بنده میرود تا بعرش مجید و از
هیچ ملکی نگذرد که درحق بدان نکند و در خبرست از ابن مسعود رحمه الله که روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که
هر که درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستد الله تعالی [illegible] هر که یکنوبت گناه سه روز [illegible] نویسند [illegible] بوده که هر
شب که یکبار درود بر من فرستد [illegible] هر کلمه ده [illegible] ملکه من یکنوبت هفتاد نیکی شفقت کند
جابر انصاری رحمه الله از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که هیچ بنده نباشد که درود بر من فرستد الا انکه خدای تعالی ملکی
بیافریند که سر او از عرش گذشته باشد و بر هزار دست باشد و هر دستی هزار انگشت و هر انگشتی هزار تسبیح
و تهلیل یاد او را در حجت وی فرستد و امر شود [illegible] تا روز قیامت و هم از امام جعفر صادق علیه السلام نقلست که پیغمبر
صلی الله علیه فرموده که هر روز هزار بار درود بر من فرستد نمیرد مگر جای خود را در بهشت به بیند و هم از وی منقولست که
پیغمبر صلی الله علیه فرمود که هر که در روز جمعه صد نوبت درود بر من فرستد خدای تعالی جل جلاله صد حاجت وی روا
کند هفتاد حاجت از حاجتهای اخرت و سی حاجت از حاجتهای دنیا و امر کند بملکی تا ان ثوابها بقبر وی رساند چنا
در [illegible] یکی [illegible] فرستد حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت میکند از رسول الله که فرمود که آنکس که حجة
الاسلام بجای اورد بعد از ان غزا کند ان حج چهار صد حج نویسند پس جماعتی که استطاعت جهاد نداشته
باشند درود بسیار بر پیغمبر فرستند که خدای تعالی ثواب حج شفقت کند و درود وی چهار صد حج
[illegible] کنند ای دوستان چون چنین باشد از جان و دل بگویید که اللهم صل علی النبی محمد و آل محمد و سلم
بیت شادی [illegible] اسطوره گفتست ستایش ایزد به لولاک لما خلقت الافلاک
زان چنین که قابلیت شود [illegible] خوش شکوه [illegible] مصطفی را نقلست از امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوات
والسلام که خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که درود بسیار بر من فرستید پس گفتم که بعد از ان که حضرت
شما از دنیا مفارقت نماید درود ما بشما چون میرسد فرمود یا علی خدای تعالی ملکی موکل بقبر من کرده است که
او را اسماعیل گویند و ان ملک بصورت خروس سپید است سر او زیر عرش و چنگال او در زیر زمین است و دو
بال [illegible] یک بال او چون میگشاید بمشرق و یکبال او بمغرب و یکبال دیگر [illegible] چون کسی درود
بر من فرستد [illegible] که [illegible] درود [illegible] فلان ابن فلان درود
خواند [illegible] سعید [illegible] نویسند و از برای ان بنده هشت هزار درجه بلند کرده است

و بیست هزار نیکی در نامه اعمال او نویسند و در حدیث امده که هر کس در روز ده نوبت درود بر پیغمبر
فرستد البته در روز قیامت شافع او حضرت پیغمبر باشد و آورده اند که کسی شتری دزدیده بود و جماعتی در روز ده
حضرت گواهی دادند حضرت فرمود تا دستش ببرند گفت توبه میکنم که دیگر نکنم و هر روز ده نوبت درود
بفرستم [illegible] نه باختیار من بود پیغمبر از سر جرم وی در گذشت و از کرده وی [illegible]
مدتی از این بگذشت همان مرد [illegible] صلوات فرستادی [illegible] خدمت پیغمبر امد حضرت وی را فرموده
که ببرکت درود [illegible] ای مومنان سعی کنید که [illegible] شما رسد رسانید
[illegible] حضرت دستکار باشید [illegible] شفاعت خواجه عالم [illegible] بهشت شوید بدین [illegible] پیغمبر
درود از جان و دل بحضرت [illegible] درود از جان و دل بحضرت [illegible] اگر خواهی [illegible]
رضا مطلق [illegible] درود از جان و دل بحضرت [illegible] درود
از جان و دل بحضرت [illegible] طمع داری [illegible] شوی [illegible] درود از جان
دل بحضرت محمد مصطفی [illegible] محمد [illegible] ادم [illegible] درود از جان و دل بحضرت [illegible]
[illegible] درود از جان و دل بحضرت [illegible] که هر چه هست [illegible]
او شده است [illegible] درود از جان و دل بحضرت [illegible]
[illegible] درود از جان و دل بحضرت [illegible]
درود از جان و دل بحضرت محمد باب پنجم در مقالات موسی کعب الاحبار رحمه الله روایت میکند که [illegible]
که خدای تعالی جل جلاله فرستاده بود بموسی چنانکه فرموده که یا موسی اگر نه [illegible] کنند [illegible] از اسمان باران
نباریدی و اگر نه ان بودی که مرا یاد میکنند هیچ نبات از زمین نروییدی و اگر نه ان بودی که میگویند لا اله
الا الله محمد رسول الله علی ولی الله [illegible] اگر نه ان بودی که مرا [illegible] در
[illegible] ازیشان اگر نه ان بودی که مرا [illegible] هلاک کردم [illegible] طرفة العین [illegible]
یا موسی اگر کسی [illegible] بکند [illegible]
نور [illegible] باشد [illegible] صلوات بر محمد و آل او بفرست موسی چون [illegible]
بشنید [illegible] لوح [illegible] به
اسمان [illegible] لوح [illegible] موسی لوح [illegible]
کانه برداشت و گفت [illegible]
صلی الله علیه [illegible] بهشت [illegible] پیغمبر
که [illegible] اگر [illegible] صلوات [illegible] ابراهیم [illegible] صلوات بر محمد [illegible] فرستد
[illegible] پیغمبر [illegible] موسی گفت بار خدایا اگر فضل محمد [illegible] صلوات [illegible]
گفت یا موسی [illegible] امت محمد [illegible] یا موسی [illegible]
و مناجات [illegible] گفت بنی اسرائیل [illegible] امت محمد را گفت امت محمد
را [illegible] پیغمبران موسی گفت بار خدایا [illegible] چیز [illegible] ایشان کنند موسی
گفت ان ده چیز کدام است فرمود اول طهارت دوم نماز پنجگانه سیم روزه ماه رمضان چهارم حج پنجم زکات ششم
[illegible] هفتم [illegible] هشتم [illegible] موسی گفت بار خدایا [illegible] که ما

عالمیان که بزرگواری من [illegible] هر که بمجلس علما نشیند اگر چه [illegible] گناه داشته باشد چون بر
خیزد همه از وی بریزد یا موسی محمد صلی الله علیه وسلم دوست دار [illegible] و امتان محمد [illegible] بنی اسرائیل و اگر محمد صلی الله علیه وسلم
دوست ندارید همه نیکیهای تان ضایع کردانم یا موسی محمد رحمت و برکت است هر که بوی ایمان آورد رحمت و برکت
یابد یا موسی روز قیامت همه پیغمبران نفسی نفسی گویند و محمد صلی الله علیه وسلم امتی امتی گوید یا موسی چون بنی اسرائیل بوقت
خروج محمد صلی الله علیه وسلم رسند باید که بوی ایمان آورند و اگر بوی ایمان نیاورند مسلط کردانم بر ایشان زبانهای
دوزخ [illegible] رحمت من بدیشان نرسد و شفاعت هیچ پیغمبری بایشان نرسد چون
بمحمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورند و [illegible] دوست دارند [illegible] باشند یا موسی هر که بگوید لا اله الا الله محمد
رسول الله [illegible] یا موسی هر که سخنهای پیغمبری بجای آورد [illegible]
[illegible] آسان کنم [illegible] بهشت [illegible]
یا موسی حرام کرده ام بهشت پیش از دخول محمد بر جمیع پیغمبران و بر جمیع امتان [illegible]
نیکیهای [illegible] یا موسی چون روز قیامت باشد ابراهیم از اسمعیل بیزار باشد و اسمعیل از اسحق بیزار باشد
[illegible] محمد صلی الله علیه وسلم [illegible] یا موسی آدم [illegible] علم
محمد صلی الله علیه وسلم [illegible] یا موسی هر که [illegible] حساب کنم یا موسی رحمت
[illegible] محمد صلی الله علیه وسلم [illegible] موسی گفت بار
خدایا [illegible] امتان محمد [illegible] عصیان کنند که من خشم گیرم [illegible] ایشان کند
[illegible] چون ایشان [illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] خشم من بر طرف شود و آتش
دوزخ ساکن شود موسی چون این سخنها بشنید [illegible] سجده کرد و گفت بار خدایا [illegible] باشد که مرا از
[illegible] یا موسی [illegible] امت محمد [illegible] موسی گفت [illegible]
که با امتان محمد [illegible] موسی بشنید و گفت بار خدایا [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و جلال [illegible] که [illegible] پیش از نور محمد هیچ چیزی [illegible] نور [illegible]
پیش از آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت [illegible] هزار سال [illegible]
از چهار یک نور [illegible] و آفتاب از هشت یک نور [illegible] آفریدم [illegible]
یک نور [illegible] آفریدم [illegible] یا موسی [illegible] صلوات [illegible] قیامت [illegible]
کردانم یا موسی در آخر الزمان [illegible] ایشان [illegible] قیامت [illegible]
یا موسی [illegible] هیچ پیغمبری [illegible] موسی گفت بار خدایا امتان [illegible]
[illegible] محمد [illegible] نماز فرض کرده ام [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] ثواب [illegible] نماز کند و چهار رکعت [illegible] که آفتاب
[illegible] ایشان [illegible]
ایشان یا موسی [illegible] چهار رکعت نماز [illegible] ثواب [illegible] ایشان
[illegible] آفتاب [illegible] ثواب [illegible] کعبه [illegible]
باشند [illegible] رحمت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان بنویسیم [illegible] کرده ام [illegible] کرده ام

کرده ام [illegible] قیامت [illegible] ایشان [illegible] یا موسی امتان محمد صلی الله علیه
هر که [illegible] کعبه [illegible] که [illegible] ثواب [illegible] که از [illegible] ساخت [illegible]
موسی گفت بار خدایا [illegible] باشد [illegible] که [illegible]
[illegible] موسی گفت بار خدایا [illegible] یا موسی امتان محمد [illegible]
[illegible] رحمت و مغفرت کنم که چشم هیچ [illegible] باشد [illegible]
[illegible] یا موسی [illegible]
رحمت کنم که چشم هیچ [illegible] باشد [illegible] یا موسی [illegible]
[illegible] که او را باب الریان گویند [illegible] امت محمد صلی الله علیه
[illegible] بهشت [illegible] یا موسی [illegible] امت محمد
[illegible] یا موسی
امت محمد [illegible] گناه [illegible] باشند یا موسی
امتان محمد صلی الله علیه وسلم [illegible] عذاب [illegible] یا موسی هر که [illegible]
[illegible] یا موسی [illegible] و جلال [illegible]
[illegible] استغفار کند یا موسی [illegible]
که استغفار [illegible] باشد موسی گفت یا رب [illegible] درختیست که اصل
او در [illegible] بهشت است [illegible] هفتاد [illegible] میوه
بار آورد و هر یکی هفتاد [illegible] شیرین [illegible] یا موسی چون
جمع شوند [illegible] یا موسی [illegible]
[illegible] یا موسی امتان محمد [illegible] استغفار کند [illegible]
روز قیامت باشد [illegible] یا موسی هر که [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible] فضل و رحمت کنم [illegible] یا موسی امتان محمد [illegible]
که [illegible] ایشان [illegible] عذاب نکنم اگر گناه [illegible] داشته باشد
یا موسی من بندگان [illegible] ایشان [illegible] یا موسی چون بنده [illegible] گناه میکند [illegible] پنهان
میکند که [illegible] کناه [illegible] که من [illegible]
شرم [illegible] که روز قیامت [illegible] عذاب کنم یا موسی توبه [illegible] گناه چون آتش [illegible]
[illegible] توبه [illegible] گناه [illegible] بسیار
[illegible] استغفار کند [illegible] گناه [illegible]
[illegible] کند [illegible] طاعت کند [illegible]
[illegible] یا موسی [illegible] یا موسی
رحمت [illegible] یا موسی [illegible] کرده ام یا موسی
کریم باش [illegible] یا موسی [illegible] عذاب کنم [illegible] یا موسی [illegible] اخلاق

هر کس که پیشه کند شرم کنم او را عذاب نکنم یا موسی درویشان را گرامی دار و اگر گرامی نداری نیکیهای تو از همه رحمت
کرم الهی یا موسی اگر به مسکینان بدهی که صدقه از تو قبول کرده گیرند که ... یا موسی با درویشان
نشین که مکافات ... یا موسی درویشان را حاجت برآورد تا از تو خوشنود باشند یا موسی
چون ... طلب مسکینان ... حاجت ایشان روا ... تا پیوسته جامه
... یا موسی ... موسی گفت بار خدایا ...
... موسی گفت بار خدایا
... موسی گفت بار خدایا
... طلب علم میکوید تا آنگاه که
... یعلم ... باشد ...
... موسی گفت
بار خدایا ... کلام الله دیگر گفت
... دیگر گفت ... کلام ... فرمود
که ... دیگر گفت یا رب کدام بنده تو صابر
... فرمود آنکس که ... دیگر گفت یا رب بخیل
ترین کدام است ... فرمود که بخیل ترین آنکه مال داشته باشد ... سلام
... دیگر گفت بار
خدایا ... فرمود آنکه ...
کفت ... فرمود آنکه ... دیگر گفت ... فرمود آنکه
... دیگر گفت ... فرمود آنکس که ...
... دیگر گفت ... فرمود آنکس که ... دیگر گفت ...
کدام است فرمود آنکه ... دیگر گفت نیک بخت ترین کدام است فرمود آنکه طاعت کند ...
که ... کدام است فرمود آنکه ... دیگر گفت ظالم ترین کدام است
آنکه ... فرمود آنکه ...
بود دیگر گفت جاهل ترین مردم کدام است فرمود آنکس ... یا موسی
... که ...
که ... یا موسی ... دیگر گفت بار خدایا
... یا موسی ... که
بود یا موسی ...
... یا موسی ... یا رب دشمن ... کدام است
فرمود ابلیس ملعون ... که یا موسی ...
... یا موسی اگر خواهی ...
استغفار ... یا موسی اگر خواهی ...

کسانی را مکن که ... یا موسی اگر خواهی که ... یا موسی اگر خواهی که ...
... یا موسی اگر خواهی که ...
... یا موسی اگر خواهی که ... اگر خواهی که حور العین
بهشت منتظر تو باشد ... دو رکعت نماز بگذار ...
دو رکعت ثانی ... قل هو الله احد ... اگر خواهی ...
روزه ... و اگر خواهی که ... اگر خواهی که ...
... یا رب ...
... یا موسی اگر خواهی که ...
...
...
... یا موسی ...
...
... یا موسی اگر خواهی ... موسی گفت بار الها ...
... هفت طبقه است ... هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین ...
... یا موسی ... هفت ...
... یا موسی اگر ...
... یا موسی ... هفت طبقه ... هشتاد هزار ...
هزار ... هشتاد هزار ... هشتاد هزار ...
هشتاد هزار ... هشتاد هزار ...
...
...
...
...
... موسی گفت بار خدایا ...
... یا موسی اگر ...
...
...
...
...
...
یا موسی ... یا موسی ...
... یا موسی ... یا موسی ...
... یا موسی ...

[illegible] یا موسی [illegible]
[illegible] یا موسی [illegible]
[illegible] یا موسی [illegible] یا موسی [illegible]
[illegible] یا موسی [illegible]
[illegible] یا موسی [illegible] یا موسی
[illegible] موسی گفت بار خدایا [illegible]
[illegible] یا موسی [illegible] یا موسی [illegible]
[illegible] یا موسی [illegible]
[illegible] یا موسی [illegible]
[illegible] یا موسی [illegible] یا موسی [illegible]
[illegible] یا موسی [illegible] یا موسی [illegible]
[illegible] یا موسی [illegible]
[illegible] موسی گفت بار خدایا [illegible]
[illegible] موسی گفت [illegible]
[illegible] موسی گفت [illegible]
[illegible] موسی گفت بار خدایا [illegible]
[illegible] موسی گفت [illegible]
[illegible] یا موسی [illegible]
[illegible] موسی گفت بار خدایا [illegible]

[illegible] یا موسی [illegible]
[illegible] موسی گفت [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible]
[illegible] یا موسی [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible] یا موسی [illegible]
[illegible]

و ابلیس در آن وقت هنوز بر عادت بود و پس از نصیحت ایشان عابد بنیکو ابلیس با هزار زاهد ایشان بگریختند و بکوه
رفتند و آنجا بر خدا تعالی بعبادت مشغول شدند و الله تعالی فرشته بفرستاد تا ابلیس زاهد و بعضی از ایشان فرستاد و چند
زاهد بهشت او بکشتند القصه زاهدان یکی یکی بر فتند و کشته شدند تا هزار زاهد کشته شد و ابلیس تنها
ماند بیابان ابلیس الله تعالی فرشته بفرستاد تا او را ببرند و چند گروه و جان [illegible] عجایب و لشکر عجایب مغرب کرد و آمد
و خدا تعالی بفرستاده هم با ملائکه پس ابلیس عبادت بیشتر میکرد و ملائکه با او جمع شدند و عالم گرم شد و گفتند
بار خدایا اگر وی ... عبادت میکند اگر با ما در آسمان باشد بهتر باشد و عبادت بیشتر کند پس خدا تعالی ملائکه ایشان و ابلیس
بود در آسمان با آسمانی میبرد تا آسمان هفتم برد و معلم ملکوت شد و در های بهشت بر وی سپردند پس چون اول کسی
بهشت نیست ... بهشت شد و در بهشت فرشته دید که یکی از مقربان الله تعالی نافرمانی کند و لعنت شود ملائکه
چون چنان دید ... عبادت بیشتر میکرد و ابلیس چون نظر بدان افتاد گفت بار خدایا مگر آنکس باشد که نافرمانی تو کند
در زمان ... الله تعالی فرمود بلی ابلیس گفت بار خدایا مرا بنمای تا او را لعنت کنم پس الله تعالی فرمود ...
دادتا بر آن خط بهشت هزار سال لعنت میکرد و نمیدانست که بر خود میکند پس هزار ملائکه گرد آمدند تا ابلیس دعا
کند و ایشان آمین گویند تا آن زمان او لعنت آمین باشد و الملعون ... عالم که خود را مغرب الحضرت میدانست
و میگفت که هر کس که لعنت من خواهد کرد و کار چنان بود که دعوی میدانست و عاقبت الامر طوق لعنت در گردن وی آمد چنانکه
خدا تعالی در قرآن مجید فرمود فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ یعنی ایمن مشوید از خدا تعالی از زیان کاران پس بنده باید که
عبرت گیرد و بعون دهد ابلیس که بیک نافرمانی عبادت پنجاه هزار ساله وی هبا شد پس بنگرند باید که میان دوست بیشتر
دیگر آنکه صد ملائکه از حضرت یاران دو بیت یابان صد هزار بیشتر بود چون دانستند که یکی با لعنت میشود همه ترسان و لرزان
و گریان باشند و او پرغافل که قرآن و حدیث معنی آن را نیکو ندید است که اکثر ایشان در دوزخ باشند و دست
از زنا و عمل شنیع بر نمیدارند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم که در هنگام حکم الله تعالی گریان باشند و حضرت خدای
باشند و هرکه در گناه خندان بود در قیامت گریان باشد و الله اعلم وحکایت فرموده اند که الله جل جلاله
آدم را در زمین از بهر اظهار کمالات خود آفرید آدم را بنا ساخت از برای آنکه این علم و فضل عظیم از قادر حکیم است که هر چه آفریده است پسندیده است که
الله تعالی دوست عبادت و تضرع عابدان است هر چند که خدا تعالی از عبادت خلق مستغنی است لیکن اسباب طاعت مطیعان
دوست میدارد الله تعالی مستغنی از ذکر ایشان است در نقصان میرسد فرمود که كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا یعنی گنجی بودم مخفی و دوست میداشتم
که مرا بشناسند و الله تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ یعنی نیافریدیم از آدمی و پری الا از جهت پرستیدن من که معبودم
ایشان را بود و در قیامت حضرت حق تعالی ملائکه را با بعضی از بندگان میپرسد و ایشان را ثنا کنند از برای رحمت آفریده است
قال الله تعالی بالمؤمنین رحیما امام ابو جعفر صادق علیه السلام فرموده است که الله تعالی بندگان را از جهت حمد و ثنای خود آفریده است
ما بعد الحمد که او دوست دارد و شکر کنند که آن داود روایت کرده اند که چون الله تعالی آدم را بیافرید و ذریت آدم بتمام عرض کرد
نظر کرد بعضی صحیح و بعضی علیل و بعضی سفید و بعضی سیاه و بعضی حسن و بعضی قبیح چون آدم آن را دید گفت ای خالق جهان
چرا همه را صحیح نیافریدی الله تعالی فرمود انی احببت ان اشکر یعنی دوست دارم که مرا شکر کنند خواه صحیح خواه علیل و خواه
خرد و بزرگ ... سفید خواه قبیح و بعضی گفته اند که الله تعالی ملائکه را از برای اظهار قدرت خود آفرید و مخلوقات دنیا
جزئیات ... اظهار محبت است بعضی گفته اند که آدم را از برای فضل و ثواب آفرید و آنچه احق و افضل ترین است آنست که مقصود
از آفرینش آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بود فرمود با مصطفی ایمان بمحمد بیاورد و است که لولاک لما خلقت الافلاک
که اگر محمد رسول الله را نمیآفریدم آسمان و بهشت و دوزخ نیافریدمی مقصود همه آن بود که از عرش تا فرش عالم ...

پس بر عرش بالا برد و در آنجا بنوشتم که لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس بر عرش ساکن شد و بعضی گفته اند که
آدمی را از بهر بس عظیم آفریده است قال الله تعالی أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی پندارید که شما را عبث
آفریدیم چه بیهوده که شما را سوی ما بازگشت است که فرشته هست که هر روز ندا میکند که یا لیت الخلق لا خلقوا و یا لیتهم
اذ خلقوا عرفوا ما خلقوا له یعنی کاشکی خلق نیافریدی و چون آفریدی بدانستی که از برای چه ایشان را آفریده اند چون ارادت الله تعالی
بود که آدم را بیافریند ... فرمود بزمین که خلقی از تو بیافرینم که مطیع امر من باشند و بعضی عاصی و نافرمان کنند و ایشان
به بهشت برم و عاصیان را بدوزخ پس الله تعالی جبرئیل را فرستاد که یک قبضه خاک از زمین بیاورد تا آدم را بیافریند
الله تعالی جبرئیل بیامد که یک قبضه خاک برداشت و زمین گفت یا الهی تو را بپرسیدم بعزت الله تعالی که مرا از فرستاده است تا از
من خاک بگیری ... که بعضی از ذریت او مستوجب دوزخ گردند تعالی جبرئیل باز آمد و گفت بار خدایا
زمین قسم داد با آن خدای که ترا ... من کراهیت داشتم که خاک از وی بردارم پس الله تعالی اسرافیل را فرستاد
همچنان ... گفت و اسرافیل نیز باز آمد پس عزرائیل را بفرستاد که برود و خاک را بیاورد و هر خاک که ...
عزرائیل بیامد و زمین استغاثه نمود و قبول نکرد و گفت من نیز حکم امر میبرم و قبضت بالت ... و نافرمانی نکنم پس
دست فراز کرد و یک قبضه خاک از چهار رکن دنیا برگرفت و از آنست که آدم هر یکی رنگی بجز یکی باشد قال الله تعالی
وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ چون آن قبضه خاک بر داشت
بر الله تعالی جل جلاله فرمود ... جبرئیل که یک قبضه خاک از ... بیارید محمد صلی الله علیه و سلم
از فردوس مقربین بیاورد پس الهی جبرئیل بیامد با ملائکه ... یک قبضه خاک سفید ... از موضع فردوس اعلا بر گرفت
و رسول الله صلی الله علیه و سلم از آن خاک آفریده شد و ملائکه در آن زمان ... تمام و کمال ایشان خاک رسول الله
صلی الله علیه و سلم با گل آدم بسرشتند و چهل سال بگذاشتند تا آن گل خشک شد که چون دست بر آن میزدند از آن صدا ...
از آن جسد آدم بالتمام بساختند تا چهل سال ... خاک آدم ... و چهل سال میان مکه و طایف نهاده بود
و ملائکه فوج فوج از آسمان می آمدند و طواف میکردند و عبد الله سلام روایت میکند که پرسیدند از رسول الله صلی الله علیه و سلم که
الله تعالی آدم را چگونه بیافرید فرمود که سر و روی وی از خاک مکه بیافرید و سینه و پشت وی از بیت المقدس و هر دو پای
از خاک مشرق و دست و پای از خاک مغرب پس آدم را ... در میان مکه و طایف بنهادند و ملائکه ...
از ... صورت آدم ... پس الله تعالی ... پس ابلیس لعین که ... آدم ...
بس دست ... آدم علیه السلام ... ابلیس ...
گفت که ... ملائکه گفت ... آدم ... ملائکه گفتند
از ... باشد که هر چه ... ابلیس ... گفت ... اگر ...
... و کرامت ... ملائکه ... خطاب فرمود که ... باشد و ...
وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ یعنی ... ملائکه ... ابلیس ... گفت ...
آدم علیه السلام ... میان مکه و طایف نهاده بود و چهل سال ...
از آنست که ... آدم ... عاقبت ...
محققان ... که چون الله سبحانه و تعالی خواست که روح در جسد آدم ... روح ... در جسد ...
الاعمال ... آدم ... جواب ... چهار ...

بعد از ان صفت اخلاص [illegible] آدم خلق کرد [illegible] چنانکه کراهت دخول نکرد [illegible] حکم الله تعالی چنین رفت
بچشم آدم شد و هفت سال بچشم چپ بود [illegible] و مقصود ان بود که آدم [illegible] تا در ابتدای حال خود با نظر
باشد تا تکبر و عجب نکند [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التکبر مع المتکبر عبادة [illegible] بدماغ او رسید عطسه کرد
و گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین اول چیزی که بر زبان آدم جاری شد حمد خدای جل جلاله بود الله سبحانه و تعالی
جواب داد یرحمک ربک یا آدم [illegible] بعد از ان روح به سینه آدم رسید [illegible] تعجیل کرد که برخیزد نتوانست خدای تبارک و تعالی فرمود و کان
الانسان عجولا چون آدم بنشست [illegible] اشتهای خوردن او برخواست [illegible] که بعد از عطسه آدم خدای تبارک و تعالی
[illegible] جواب [illegible] ملایکه گفتند یا آدم [illegible] گفت [illegible] رحمت خود [illegible]
گفت [illegible] پس [illegible] فرزندان آدم [illegible] مسبوق [illegible]
[illegible] بعد از ان روح در تن آدم منتشر شد [illegible] گوشت و پوست [illegible] پس الله جل جلاله
[illegible] آدم [illegible] در بهشت [illegible] الله [illegible]
پوست [illegible] فرزندان آدم است [illegible]
[illegible] آدم [illegible] که شما [illegible]
آدم [illegible] الله [illegible]
[illegible] حضرت محمد صلی الله علیه [illegible]
الله [illegible] آدم [illegible] آسمانها و زمینها [illegible] عجایبها
[illegible] ملایکه گفتند لبیک [illegible] سمعنا و اطعنا
[illegible] طواف کرد [illegible] عجایبهای [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] میکائیل [illegible] اسرافیل [illegible]
[illegible] آدم [illegible] السلام علیکم [illegible] علیک السلام [illegible] الله
[illegible] تعلیم اسما [illegible]
که الله تعالی [illegible]
و علم آدم الاسماء کلها [illegible] فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین
پس تمام ملایکه سجده کردند الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین الا ابلیس که فرمان [illegible] نکرد [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] معزول [illegible] الله تعالی
آدم را در بهشت ساکن کرد [illegible] آدم علیه السلام در بهشت [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم از خواب بیدار شد حوا [illegible]
[illegible] ملایکه [illegible] یا آدم [illegible]
[illegible] ملایکه گفتند [illegible]
[illegible] قوله تعالی هو الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود [illegible]

چون آدم [illegible] اگر [illegible] و اگر حضرت رسالت [illegible] مغفرت و عفو
او [illegible] حسن رجال ایشان زیاده میشد از برای انکه ایشان [illegible]
روز [illegible] حسن رجال ایشان نقصان پذیر میشود [illegible]
انکه ایشان را [illegible] خود را فراموش میشود و بعد از ان آدم را رغبت هر چه تمام تر
عفو کرد و محبت حوا [illegible] آدم [illegible] ملایکه گفتند [illegible] یا آدم گفت [illegible] که الله تعالی
وی را [illegible] ملایکه گفتند [illegible] آدم گفت [illegible] صلوات بر محمد
والمخلوقات [illegible] آدم گفت [illegible] یا محمد [illegible] افضل مخلوقات و خلاصه موجودات
[illegible] حدیث قدسی [illegible] لولاک لما خلقت الافلاک [illegible] السموات [illegible] الارض یعنی اگر نه محمد بودی [illegible] خلق
آسمان و زمین نبودی و نه بهشت و نه دوزخ [illegible] الله تعالی [illegible] آدم و حوا [illegible]
بهشت کرد و نعمتهای بهشت بر ایشان مباح کرد [illegible] و امر فرموده که هر چه در بهشت است بخورید الا این درخت که گندم
بود قوله تعالی و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغدا حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من
الظالمین اختلاف کرده اند در درخت [illegible] بعضی گفته اند [illegible] و بعضی [illegible] گفته اند که درخت
[illegible] گندم بود و بعضی روایت کرده اند که چون شیطان دانست که آدم و حوا
در بهشت ساکن شدند [illegible] عبادت خدای کریم
و برا پرستید بهشت جای [illegible] آدم که طاعت نکرده در بهشت [illegible] ابلیس [illegible] در بهشت جای
و سیصد سال [illegible] مشغول شد [illegible] عبادت [illegible] اهل بهشت بشناختند [illegible]
که کسی از بهشت بیرون آید [illegible] طاوس [illegible] چون ابلیس او را دید گفت ای
ذو الجلال [illegible] طاوس گفت [illegible]
بهشت [illegible] طاوس است ابلیس گفت من ملکی از ملایکه [illegible]
[illegible] نعمتهای بهشت [illegible] طاوس گفت [illegible]
[illegible] درخت [illegible] طاوس [illegible] ابلیس گفت
در بهشت گفت [illegible] طاوس گفت [illegible]
ترا در بهشت برم [illegible]
[illegible] ابلیس گفت [illegible]
[illegible] طاوس [illegible] در بهشت [illegible]
که [illegible] در بهشت [illegible] درخت [illegible]
اکنون [illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] در بهشت [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible] بهشت [illegible] آدم
[illegible] ابلیس [illegible] آدم [illegible] آدم و حوا
گفت [illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] آدم گفت [illegible] ابلیس گفت [illegible]

آدم و حوا را اشارت به درخت شد و منع کرده شدند ابلیس لعنت کرد که مرا بتوی ازو کرد ملت باز آمد پیش حوا و آدم و گفت یا آدم هل ادلک
علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی یعنی ای آدم ترا دلالت کنم بر درخت خلد که جاوید باشید آدم گفت خدای تعالی نهی کرده است از خوردن آن
ابلیس گفت ما نهاکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین آدم و حوا گفتند ما قبول نمیکنیم
والله تعالی جل جلاله میفرماید و قاسمهما ابلیس گفت بخدا قسم که دوست شما ام و این سخن از شما نصیحت میکنم پس آدم و حوا را فریفت
که خوردن ازو نداشتند که کسی بالله تعالی قسم دروغ یاد کند پس حوا در خوردن گندم پیش دستی کرد و گندم خورده و آدم را از پی
گرد و گندم خورده در بهشت که آدم و گندم خوردن بود در خوردن و سخن قبول نمیکرد حوا پاره ای بیاورد و بخورد و آدم نیز خورد
شد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لولا حوا لم تخن انثی زوجها الدهر یعنی اگر حوا نبودی زنان خیانت نکردندی چون آدم
گندم خورده بود ندا آمد از خدای تعالی الم انهکما عن تلکما الشجرة و اقل لکما ان الشیطان لکما عدو مبین یعنی من نهی کردم شما را از این
درخت و گفتم که فرمان شیطان مبرید که او دشمن شماست و دشمنی او روشن شماست خطاب مستطاب آنحضرت
رب الارباب در رسید که در حال زینت و حلل و لباسهای بهشت که همه با ایشان بود همه بریختند و آدم
و حوا برهنه ماندند و در بهشت میدویدند الله تعالی جل جلاله آدم را به بلا گرفتار کرد اول خیال که الله سبحانه و تعالی فرمود
بود که از این درخت نخورید و خوردند دوم فضیحت که عریان و بریان گشتند و میدویدند و از همه درختی التماس میکردند
که عورت ما را بپوشید و آنها گفتند که شما عاصی اید و باز میکردند و از انجیل در درخت انجیر رسیدند و طلب نمودند کردند
که ستر عورت کنند درخت انجیر ترحم کرد و بر آدم ستر آدم زد به برگ خود و آن دم وحی رسید که با ایشان راه داد ایشان را وعده دادیم
و خود را بدان میپوشانید چنانکه حق تعالی میفرماید فطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة الله تعالی از درخت انجیر سوال فرمود که چرا
برایشان خود را بر عاصیان دادی درخت انجیر گفت بعزت و عظمت و تکریم تو که خدای او را نظر کرده ام که مخلوقات کرامی کرده
من ایشان را الله تعالی فرمود که چون تو مخالفت امر کرده ای من میوه ترا چنان کنم که ظاهر و باطن تو یکی باشد بخلاف درختان
دیگر که ظاهر ایشان میوه و باطن او سخت و در سالی دو نوبت ثمر باشد سیم پوست آدم از ناخن بود و جامه
جمیل بود مبتلا کرد بعد از آن پوست که حالا بر تن فرزندان آدم است و آنچه از ناخن باقی ماند بر انگشتان دست و پای ایشان
ماند چهارم آنچه از همه ای ملکی الله تعالی بیرون کرد چنانکه جای عاصیان در جوار رحمت نباشد تا زمانی که توبه کنند قال اهبطوا
منها جمیعا یعنی آدم و حوا و مار و طاوس و حیة از بهشت بیرون کنید پس ایشان را بزمین فرستادند و آدم را بسرندیب
انداختند و حوا را بجده که زمین حجاز است و ابلیس را بزمین ... و بعضی گفته اند بزمین شام و مار را بزمین اصفهان و طاوس
بزمین کابل و بعضی گفته اند که آدم را بجهة آن از بهشت بیرون کرده اند که در صلب او فرزندانی بودند که مستحق بهشت
و رحمت نبودند و حکمت خدای تعالی اقتضای آن کرد تا آدم بدنیا آمد تا آن کسانی که مستحق عذاب است بدوزخ روند تا آنها
که مستحق غفران است به بهشت و بعضی گفته اند که الله تعالی فرموده که انی جاعل فی الارض خلیفة پنجم فراق آدم و حوا سیصد
سال بود و بعضی گفته اند که آدم و حوا در سراندیب بودند و بعرفات ماه ذی الحجه بهم رسیدند و آن مقام را عرفات نام کردند
ششم دشمنی میان ایشان که حق تعالی فرمود بعضکم لبعض عدو الا المتقین آدم را دشمن ما کرده اند و ما را دشمن آدم انه لکم عدو مبین
اساس بهشت ... و فرزندان ایشان با یکدیگر دشمن گشتند و با فرزندان خدای تعالی مشغول کرده شدند و از این عبارت دشمن یکدیگر باشند هم چون
آدم و حوا و مار و طاوس قوله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین هفتم خدای تعالی آدم را معصیت بدانکه
عقوبت آن بر ... کسی که آدم ... خلیل الله ... بسیار دشت در حال آدم سوار شدند احوال او مصیبت بود و فردا
ملایک ... استهزای الهی بدو گفت ... و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة

الجنة بالا ... ثم بترکت الجنة و لیدة ... بالمعصیة و اخرجه من الجنة یعنی آدم در بهشت آمد و کلام امر را نیفکند و بعد
خود از بهشت مذموم در صد و بیست میدان که با ... و چون ... کرده و او را به بهشت ساکن کرده است که
بیچاره را بعد از آن بیک حیل ... و زرانده از بهشت بیرون کرده است و شهوت ... تا باشد
که خلقت ... شدید یعنی ابراهیم ... و ... و دوست نخواهد باشد
هشتم ... کرده به آدم بعد از شیطان ... و ... الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر یعنی دنیا
شده ایشان را زندان ... بهشت ... قال الله تعالی ... لا یرون فیها شمسا
ولا زمهریرا یعنی ... بهشت ... النعیم ... سلام ... لا ... یعنی
بهشت ... و ... الله تعالی ... حوا را ... بر آدم ...
و بازده بلا ... که ... ... تا ... شیطان ... حیض ... که ...
... از آن ... الله تعالی فرمود که ... زنان ... ایشان و احسن ... رسد و ...
باشد دوم ... سیم ... زیر ... ایشان قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ناقصات العقل ... ششم
میراث ایشان کمتر کرد از مردان هفتم ... ایشان ... هشتم ... طلاق ایشان در دست
مردان نهم ... زنان ... باشد ... و ... دهم ... بر ایشان ... بیستم ... جمعه
بر ایشان منعقد نشود ... مردان ... سلام ... ایشان ابلیس و اللعنة
با بلا ... اول ... ولایت ... الله ... سیم ... چهارم ... و ...
از ... شیطان ... و ... کرده ... سیم ... ... هفتم ...
... توبه ... رحمت و ... و ... اهل ... و ... دهم
... و ... کرده ... سیم ...
... چهارم ... ... و ... و ... آدم ...
ابن عباس رحمة الله علیه گفت که چون آدم ... هبوط کرد ... و ... و ...
ملائکه ... بعد از آن ... و ... الهی ... بود ...
... و ... کرد ... آدم ... بهشت ... الله تعالی ... آدم ...
گناه که کرده بود ... آدم ... و از ابن عباس رحمة الله علیه ...
است که صد سال آدم و حوا گریه کردند از برای نعمتهای بهشت که از ایشان منقطع شده بود و صد سال آدم با حوا نزدیکی
نکردند فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم و چون الله تعالی خواست که گناه آدم عفو کند و او را
به توبه ... کلمات ... که سبب قبول توبه آدم بود ... آدم آن کلمات ... الله ... عفو ... ابن
عباس رحمة الله علیه روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه و آله که آدم گفت ... تو ... خود ... و
... الله تعالی ... آدم گفت ... بهشت ... پس ... به واسطه ... گناه
کرده ... گفت ای ... توبه ... کردم ... و ... لا یغفر الذنوب
الا انت ... گناه ... که ... سبب قبول توبه آدم ... اعتراف
کرد ... و ... ثابت شد ... قالا ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین
... الله ... بهشت ... کعبه ... و ... بیکی ...

... کرده ...

[illegible] بهشت [illegible] که طول عرش
[illegible] مستجاب خواهد بود ادم [illegible]
[illegible] ادم [illegible]
[illegible] ادم [illegible]
[illegible] ادم [illegible]
[illegible] ادم [illegible]
ادم چهل [illegible] کعبه [illegible] طواف کرد [illegible] ادم [illegible]
بهشت [illegible] بهشت [illegible] از [illegible] درخت بهشت
[illegible]
[illegible] که پیش [illegible] خوش [illegible]
[illegible] ادم [illegible] بهشت [illegible]
کرد [illegible] پس شکایت به جبرئیل کرد جبرئیل [illegible] بیاورد [illegible]
[illegible] زوج [illegible] یک زوج [illegible] ثمانیة ازواج من الضأن اثنین ومن المعز
اثنین ومن الابل اثنین ومن البقر اثنین [illegible]
و ادم [illegible] بهشت
[illegible] ادم [illegible] جبرئیل شکایت کرد [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] ادم گفت [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] پس جبرئیل [illegible]
[illegible] ادم [illegible]
[illegible] اتش [illegible]
[illegible] ادم [illegible] جبرئیل گفت [illegible] اتش [illegible]
[illegible] پس جبرئیل [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] گندم [illegible]
[illegible] ادم گفت گندم [illegible] گفت [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] ادم گفت [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] جبرئیل [illegible] گندم [illegible] ادم
[illegible] گفت [illegible] جبرئیل [illegible] ادم [illegible] گفت [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] گفت [illegible] جبرئیل [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] ادم [illegible] ادم [illegible]
گفت [illegible] جبرئیل گفت ای ادم [illegible] ادم [illegible] جبرئیل گفت
ای ادم [illegible] ادم گفت [illegible] جبرئیل گفت [illegible]

اسباب [illegible] بهشت بود [illegible] ساعت [illegible] شد و فرزندان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] چون ادم [illegible] یک ساعت بگذشت [illegible] شکایت به جبرئیل کرد گفت [illegible]
تشنگی ادم [illegible] جبرئیل گفت [illegible]
ادم [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] ادم [illegible]
[illegible] هفتاد سال [illegible] الله [illegible] ادم [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] ادم [illegible]
[illegible] ادم [illegible]
[illegible] هفتاد سال [illegible]
[illegible] افتاب [illegible]
[illegible] هزار سال [illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] ادم [illegible]
نقل [illegible] الله اعلم بالصواب باب [illegible] در [illegible] دجال
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم [illegible] عبد الله [illegible]
احیس [illegible] حضرت [illegible] الله [illegible]
[illegible] دجال است [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] افتاب [illegible]
دجال [illegible]
[illegible] دجال [illegible] عبد الله بن مسعود [illegible]
[illegible]
[illegible] دجال لعنت الله
عبد الله [illegible] دجال [illegible]
محمد [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] عبد الله [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله
[illegible] رسول الله [illegible] امیر المومنین [illegible] دجال [illegible]
[illegible]
[illegible] دجال گفت [illegible]

که این دجال گواهی بده که خدا یکیست و من رسول و نیم دجال ملعون گفت با محمد گواهی بده که من خدایم و تو رسول منی پیغمبر
الله سرخ بود و لعنت بر تو باد دیگر پیغمبر خرد بود ابا ملعون گواهی بده که خدا یکیست بی شک و بی ثانیست و من رسول و نیم
ان ملعون دیگر باره گفت من خدایم و تو رسول منی پیغمبر گفت ابا ملعون کافر تو سوی بر بندار دیگر ما چه هدها کرفته ایم گفت
سوی دجال پیغمبر خود لعنت الله پس امیر المومنین ذوالفقار برکشید که او را بدو نیم کند پیغمبر خود با علی بنشین که
کشتن او در دست تو نیست پس پیغمبر صلی الله علیه معاذ بود مرحلی پیدا شد و منفذ او را برداشت و در هوا برید و بی
ورا دیگر کید با محمد من ابراهیم کن که بدکوم پیغمبر صلی الله سرخ بود ابا ملعون کجا از تو سوی بر بندار ده و معبر است که در بلایه
طبرستان انداختند و گویند ان مرغ ملکی بود پس چون ان ملعون بیرون اید بر سر کوهی برود و بانک کند چنانکه اواز او
از مشرق تا مغرب بشنوند و هم منادی وی کرم بیند روایت است که جمله بود ان ملعون بانک کند و در ان وقت
هر سا ... باشد و هر بوزینه ... و هر ماهی ... چون که جهل ... کوه مقام کند گوید
ای مردمان ... و بیرون ... زمین بیاورد ... تا ... بیاورد ان ملعون
بی ... روایت که بالای او سه میل بود و پهنای وی سه میل بود چون گرسنه شود دست دراز کند و
بیرون اورد ... کباب کند و ... و یو زن ... الله اعلم **باب ۲۵ اندر بیرون امدن خر دجال** بدانک خدا
تعالی خر دجال را بصنع و قدرت خود افریده است و بالای او هفت میل و پهنای او هفت میل و رنگ خر ... سرخ
بود و پایهای وی تا زانو سیاه ... سفید بود ... شهاب ... سفید ... میان
سفید ... بود ... که ... حلالست ... که ... خر دجال است ... بود که
... جهل ... هر ... جهل ... روان باشد ... او
... جهل ... ان ... هیچ ... چشمها ...
... باشد ... القدس ... ملعون ... ان کوه ... بانک کند ...
... جواب ... دجال ... سوار شود هفتاد میل ...
... راسته ... چنان ... ان ملعون ...
دکوهی دیگر هفتاد میل هفتاد میل ... ان ملعون ... کوید که مطیع
... ان ملعون ... را عصا ... دست
... سفید ... کشند ... لشکر ... الطعام
... باشند ... دجال ... جند ...
که حساب ... باشند ... هفتاد هزار ... باشد ... دجال است ...
... باشد ... دجال ملعون ... مکه ... مدینه و بیت المقدس و طور سینا ...
باب ۲۶ اندر صفت دجال ملعون ... دابة الارض و یاجوج و ماجوج ... عیسی از اسمان
... از مغرب ... خسف ... زمین ... از مشرق پیدا شود
... دجال ... علامت ... پیدا شود ...
... رسول الله صلی الله علیه و سلم ... باشد ... دجال خواهد بود

خروج دجال

پیدا

اول ... باشد و ... سفیانی ... امام ... شود و ...
... باشد ... قسطنطنیه ... امام ... دجال لعین بیرون
اید ... زمین ... پیدا کند چنانکه ... پیدا شود و ...
... میان زمین و اسمان ... عیسی بن مریم از اسمان چهارم فرود ... دجال ملعون ... اخر ...
دابة الارض از زمین ... یاجوج و ماجوج ... پیدا شود ...
انگاه خدای تعالی ... بهشت ... کند ...
... لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله ...
... باشد ...
باب ۲۷ اندر پیدا شدن سفیانی بدانکه ... سفیانی ... شهر ...
اید ... لشکری عظیم ... بادشاه ... شهر ... سفیانی باشد
و لشکر ... عظیم ... باشد ...
... دمشق ... سفیانی ...
باشد ... چشم ... دمشق ...
... لشکری عظیم ... سفیانی باشد ...
... دمشق ... سپاه ... روم ...
... لشکر ... عظیم ... صالحان و زاهدان ...
... صالحان و زاهدان و عابدان
... امیر المومنین ... سفیانی ...
... علامت ... لشکر عظیم
باشد ... باشد ...
... کند و لشکر ... اید ...
... اسکندریه ... سفیانی ...
... مکه و مدینه ... شود ...
... مدینه ... لشکر ...
... مکه و مدینه باشد ... هزار ...
... سفیانی ... امام ...
... امام ... قوم ... حضرت امام
... امام ... **باب ۲۸ اندر بیرون امدن امام** ... عباس ... امام ...
... امام ... عباس ... باشد ...
... قسطنطنیه ...

فرموده اند که دجال شهری سازد ... و هر سوی دوازده فرسنگ است و ... دروازه ... فرسنگ است ... هر سوی دروم است
... اصفهان در روم ... باشد و کوشکی در آن شهر هست که ... سیصد ... بود و ... فرسنگ ... انگشت ...
و ... زمین ... کوشک نهاده است و آن جایگاه ... ملک پادشاهان روم است و ... چهار گز ... یاقوت
و ... از ... ساخته است ... دروازه ... بار گزه است ...
و ... ساخته اند ... ساخته است ... دروازه ... سیصد گز است ...
... بر سر ... نهاده است و ... ساخته و صورت ارسطالیس که حکیم ...
... نهاده است ... ساخته اند ... نهاده است ... تاج ملک ...
... است ... چنانکه چون ... نگاه کند ... بدست اشارت ... میکند ... مردم ...
و ... ساخته اند و چون ... کنند ...
... و چون ... شود ...
... که از آن شهر ... و خواهند ...
... چون قدم ... که ده فرسنگ از شهر ... باشد ...
... که ... شهر ... باشد و چون حضرت امام ... امام محمد
مهدی علیه الصلوات والسلام ... الله اکبر ... از آن شهر ...
... کرده و امام ... لشکر خویش ... شهر ... کرده ... الله اکبر ... کوشک ...
... پادشاهان روم ... امام ...
... دجال ملعون ... خلق ...
... باب اندر خروج دجال ملعون ... کرده اند که ... رسول الله ... خطبه ... یا ایها الناس ...
... دجال ... دجال ...
... دجال ... مسلمانان ...
... مسلمانان ... دجال ...
... شام ...
... پیغمبر ...
... دجال ... کافر ...
... رسول الله ... دجال ...
... طعام ...
... دجال ...
... مسلمانان ... دجال ... الکافر بالله ...
... کافر ...
... الکهف ... دجال ...
... بگوید ...

کند دجال گوید خدای ... گوید خدا من الله ... دجال ...
... دجال ... باشد که ... گوید که ... گواهی
... گوید ...
... که ... دجال ...
... شهر ... المقدس ...
... دجال ... اصفهان ...
...
... دجال ...
... دجال ...
...
... ربّ العالمین ... ربّ السموات والارض
... دجال ...
... رسول الله ... دجال ملعون ...
...
... رسول الله ...
... رسول الله ...
... دجال ... بیت المقدس ... رسول الله
... امام محمد مهدی ... بیت المقدس ...
... دجال ...
... دجال ... امام ... دجال ...
...
... امام ... دجال ... امام ... بیت
المقدس ...
... امام ... المسلمین ...
... دجال ... باب اندر فرود آمدن عیسی ... که
... دجال ملعون ...
... عیسی ...
... عیسی ...
... امام ... مسلمانان ... امام ...
... عیسی ...

عیسی ع گوید که امامت تعلق بشما دارد پیش فرمایید پس حضرت امام پیش فرماید عیسی ع در پس سر نماز نماید
بگذارد و فرماید تا در دروازه که از طرف دجال بود بگشایند و حضرت عیسی با جمیع مسلمانان بیرون روند و دجال
چون چشمش بر عیسی افتد دیگر طاقت نیارد و عیسی ع عقب وی رود و حربه که در دست دارد بر وی زند و بجهنم فرستد
و لشکر و سپاه وی دیگر بگریزند و در کوهها و غارها پنهان شوند فی الجمله هر یک در پس هر سنگ و درخت و هر جا که پنهان
شوند همه بآواز آیند که ای مسلمانان اینک دجالیان در عقب ما پنهان شده اند پس همه را بقتل رسانند و از سپاه
دجال هیچکس زنده نماند بقتل آورند و پیغمبر صلی الله فرمود که عیسی با امام باشد و بر امت کند و بعضی بعد وی
از میان خلق بر طرف شود و از شرق تا غرب همه مسلمان باشند و کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله گویند
و جهان باشد که گرگ و میش با یکدیگر آرام گیرند و مار با موش گزند نرسانند و آدمی نیز از مار [illegible] در زمین [illegible]
[illegible] و کافر در دنیا نماند چنانکه در زمان آدم [illegible] فراخی پدید آید [illegible] و طعام و اشربه و میوه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] که یک [illegible] درخت [illegible] باشد [illegible] میوه [illegible]
که هر چه آدم [illegible] خانه باشد [illegible] تمام شود [illegible] باشد که هیچکس [illegible]
و فقیر نباشد بلکه همه خلق [illegible] چنانکه هیچکس را احتیاج بدیگری نباشد و ظلم و تعدی [illegible]
نباشد و هر که [illegible] باشد [illegible]
نعمت کنند [illegible] باشد [illegible]
و دعوی کنند [illegible] و عیسی چهل سال بخدمت امام بود [illegible] فرماید
و خلیفه نباشد [illegible] از آسمان نازل شده باشد [illegible]
[illegible] **باب در بیرون آمدن یاجوج ماجوج**
روایت است [illegible] یاجوج و ماجوج [illegible] فرزندان یافث بن نوح [illegible] ایشان [illegible]
اسکندر [illegible] ایشان [illegible]
و ایشان [illegible] ذوالقرنین [illegible] بنا کرد [illegible]
[illegible] ذوالقرنین [illegible] و ایشان [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] خلاص شد [illegible] رسول الله [illegible] که ایشان [illegible] که شعاع
آفتاب [illegible] تمام شام شود [illegible]
تا وقت شام [illegible] ایشان همیشه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] حکم [illegible] تا آن وقت که [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] فرمود که [illegible]
قدرت [illegible] که فتنه یاجوج و ماجوج [illegible] دریاها و رودها [illegible]
چنانکه هیچکس [illegible] از آدم [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] ایشان کسی [illegible] مگر خدای تعالی

کار ایشان و جنان بنا از ایشان برشود که اگر مرغ از هوا و [illegible] و سوره [illegible] ایشان [illegible] و هم عن
[illegible] ایشان [illegible] و خراسان باشند [illegible] بر [illegible]
باسمان [illegible] از آسمان [illegible]
در بیت المقدس [illegible] بیت المقدس [illegible] که هوا [illegible]
[illegible] عیسی ع در بیت المقدس [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] باشند [illegible]
[illegible] یاجوج و ماجوج بقتل [illegible] چنانکه یکتن از ایشان باقی
نماند و عیسی [illegible] و تکبیر و تهلیل [illegible]
ایشان [illegible] تعالی [illegible] چهل [illegible] چنانکه
[illegible] چنانکه [illegible] **باب در بیان سپاهی که قصد خانه کعبه کنند** و چون
عیسی [illegible] مریم [illegible] مسلمانان [illegible] شریعت محمد صلی الله [illegible] سپاهی قصد خانه کعبه کرده اند
و خراب [illegible] عیسی [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
سپاه عیسی [illegible] سپاه [illegible] سپاه عیسی [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible] که عیسی [illegible] ایشان
[illegible] سپاه [illegible]
و کار خانه کعبه [illegible] مسلمانان [illegible] چنانکه الله تعالی
فرموده جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس [illegible] آفتاب از مغرب برآید **باب در بیان دابة الارض گوید** رسول الله
صلی الله فرموده که بعد از یاجوج و ماجوج [illegible] دابة الارض از زمین [illegible] کلام الله [illegible] و اذا وقع
القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون و بعضی گویند از مکه بیرون
آید و بعضی گویند [illegible] و بعضی گویند از حجر الاسود بیرون آید [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] سلیمان است [illegible]
[illegible] موسی [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] عصای موسی [illegible] سیاه شود
[illegible] سیاه [illegible]
[illegible] **باب در بیان نفخ صور گوید**
امیر المؤمنین [illegible] رسول الله صلی الله [illegible]
[illegible] قالوا یا ویلنا من بعثنا
من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون [illegible] از آسمان [illegible]
و تکون الجبال کالعهن المنفوش [illegible] آفتاب و ماهتاب [illegible]

و خلایق همه بفزع آیند و گویند یقول الانسان یومئذ این المفر همه مومنان گویند بکجا گریزیم و کافران گویند [illegible]
[illegible] زمین [illegible] یوم علی الکافرین غیر یسیر [illegible] آسمان پاره پاره
کرده و فرشتگان [illegible] زمین آیند [illegible] العرش گویان
[illegible] باشند و حضرت خاتم الانبیا علیه السلام [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] باشند حضرت [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] مشغول [illegible]
[illegible] کدام است [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible]
والله اعلم بالصواب **باب ۲ در بیان موقف** روایتست از رسول الله صلی الله علیه وسلم که روز قیامت پنجاه موقف است و هر [illegible]
سال [illegible] باشند [illegible] هزار سال [illegible]
[illegible]
که [illegible] تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة [illegible]
[illegible]
[illegible] بعضی [illegible]
[illegible] یوم لا تملک نفس لنفس
شیئا [illegible] الحاقة ما الحاقة وما ادریک ما الحاقة
کذبت ثمود وعاد بالقارعة [illegible] و سیرت الجبال
فکانت سرابا [illegible]
[illegible] یوم یقوم الروح والملائکة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن [illegible] جبرئیل [illegible] فرشتگان [illegible]
[illegible] باشند [illegible]
[illegible]
[illegible] القارعة ما القارعة [illegible] یوم یکون الناس کالفراش المبثوث [illegible] باشند
[illegible] باشند [illegible]
[illegible] باشند والملک علی ارجائها [illegible] فرشتگان [illegible] یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من
اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان [illegible]
[illegible] باشند [illegible] باشند [illegible]
امت [illegible] پیغمبران باشند [illegible] باشند پس فرشتگان
[illegible] العرش [illegible] الله [illegible]
[illegible] ویحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة [illegible] فرشتگان
[illegible] باشند [illegible]

کار [illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible] حضرت امیر المومنین [illegible]
[illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible] باشند [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] هزار [illegible] هزار [illegible]
[illegible] گناهکاران [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible]
از خلق [illegible] پیغمبر علیه السلام [illegible]
بار خدایا [illegible] ابراهیم [illegible] بار خدایا
من [illegible] اسمعیل [illegible] اسحق [illegible] بار خدایا [illegible] یعقوب [illegible] بار خدایا یوسف
[illegible]
[illegible] یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه
[illegible] حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم [illegible] امتی امتی [illegible]
بار خدایا [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] **باب ۳ در بیان [illegible]** حضرت رسالت پناه
[illegible]
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم [illegible] شفاعت [illegible]
که حضرت [illegible] ادخلوا الجنة لا خوف علیکم [illegible] حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
[illegible] بهشتیان [illegible] باشند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باشند [illegible]
[illegible] باشند [illegible]
[illegible] بهشتیان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بهشتیان [illegible]

ده هزار باید که این بندگان من باشید که دیگر شما را فرمان نخواهم کرد پس مؤمنان با خلعتها و کرامتها باز گردند و هر کسی را صد هزار
[illegible] خود آیند و هر یکی هزار غلام و ولدان ایستاده باشند و [illegible] نمایند و [illegible] مرغی بیرون آید که چون
بسماع بهشتیان رسد سماع ایشان را معطر کرده اند و چون به بهشت آیند درختهای و شاخهای [illegible] ایشان
کنند و بادی دیگر آید بوی خوش و کرسی باید و مقعدهای از مروارید و یاقوت چنانکه وصف ایشان [illegible] شود و حلقه
زلف [illegible] ایشان [illegible] دست به دست دهند و طرب و خوشحالی تمام کنند [illegible]
آید چنانکه هفتاد سال [illegible] سماع باشند و در حضرت که در بهشت [illegible] که همه بهشتیان در تماشا
و حضرت مشغول باشند یا رب همه ما را نصیب کرد ان شاء الله تعالی **باب ۳۷ در فرو شدن آفتاب** روایت کرده
از رسول الله که آفتاب چون فرو شود در آسمان هفتم رود و در سجده آید و فرشتگان که موکل اند نیز سجده آیند آنگاه جبرئیل
حلقه از نور بیاورد و در وی بپوشد [illegible] و آنجا فرشتگان که موکل اند آفتاب را به مطلع گاه [illegible] باز
چون صبح شود [illegible] مدتی که آفتاب از مغرب بر آید سه شبانه روز [illegible] بیرون آید [illegible] کس
نداند [illegible] شب و روز [illegible] که [illegible] عبادت کرده باشند و ختم قرآن کرده باشند
که وقت شب [illegible] آفتاب از مغرب بر آید آنگاه مردمان همه گریه
و زاری کنند [illegible] آفتاب [illegible] از جانب مغرب بر آید چون [illegible]
[illegible] آن کسانی که [illegible] و زاری [illegible]
[illegible] آفتاب و ماه [illegible] جبرئیل بیاید [illegible] مغرب [illegible]
و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب پرسید از پیغمبر که یا رسول الله در توبه چه صفت است فرمود که یا علی [illegible]
در مغرب [illegible] توبه [illegible] در بهشت [illegible]
[illegible] چهل سال [illegible] توبه نصوح [illegible]
[illegible] و معاذ بن جبل گفت یا رسول الله توبه نصوح کدام است فرمود
آن باشد که چون بنده از گناه توبه کند [illegible] آفتاب و ماه [illegible] توبه [illegible]
[illegible] در توبه بسته شود و توبه [illegible] قبول نشود
[illegible] توبه [illegible] قوله تعالی یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت
فی ایمانها خیرا کعب الاحبار رحمة الله گفت آفتاب و ماه [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] که یا رسول الله حال [illegible]
[illegible] قیامت [illegible] نیکو [illegible]
[illegible] قوله تعالی ﴿لا تأتیکم الا بغتة﴾ [illegible] **باب ۳۸ در بیان**
خراب شدن اهل شهرها قوله تعالی وان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة او معذبوها عذابا شدیدا کان ذلک فی الکتاب
مسطورا یعنی هیچ قریه نباشد که [illegible] قیامت [illegible] مکه [illegible] خراب کنند و مدینه [illegible]
[illegible] خراب [illegible] خراب شود [illegible] خراب شود [illegible]
[illegible] خراب شود بلخ [illegible] خراب شود [illegible] خراب شود [illegible]
[illegible] خراب شود [illegible] خراب شود [illegible] خراب شود

فارس

فارس [illegible] بسیار [illegible] خراب شود [illegible] خراب شود اصفهان [illegible] خراب شود [illegible]
هندوستان [illegible] خراب شود شام [illegible] خراب شود [illegible]
[illegible] خراب شود [illegible] و ما کان [illegible]
و چون رسول الله [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] و تأویل [illegible] **باب ۳۹ در بیان شرح [illegible]**
[illegible] قیامت [illegible]
مفسران روایت کرده اند که قیامت [illegible] از جانب مغرب [illegible] از جانب مغرب
[illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible] اسرافیل [illegible]
فرشتگان [illegible] پس ملک الموت [illegible]
[illegible] قوله تعالی ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا ما شاء الله [illegible]
[illegible] آفتاب و ماه [illegible] و ستارها [illegible] فرشته [illegible]
[illegible] هیچ [illegible]
قوله تعالی ویسألونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا [illegible]
[illegible] ملک الموت [illegible] ملک الموت [illegible]
[illegible] کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال
والاکرام [illegible] ملک الموت
[illegible]
[illegible]
که لمن الملک الیوم [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] لمن الملک الیوم لله الواحد القهار [illegible]
[illegible] کلام مجید [illegible]
مطویات بیمینه [illegible] بهشت [illegible] کل من علیها فان [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] والله اعلم **باب ۴۰ در دمیدن صور** [illegible]
[illegible] اسرافیل [illegible] چهار هزار سال [illegible]
[illegible]
[illegible] صور [illegible]
[illegible] اسرافیل [illegible] ونفخ فی الصور فصعق
من فی السموات ومن فی الارض ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون [illegible]

دوم استخوانهای پوسیده وای گوشتهای ریزیده وای پیهای گسسته وای پوستهای پاره پاره شده برخیزید که قیامت
است و وقت عرصات است آنگاه خدای تعالی چهل شبانه روز باران رحمت بر روی زمین بباراند و خلق از زمین برویند چنانکه
گیاه بروید تنهای ایشان همه بر جسم و چشمهای ایشان تألیف کرده و هر یک بجرم کرفتار باشند چنانکه شد بهشت
از راست عرش و دوزخ از چپ عرش و خلق اولین و آخرین جمع گشته و عالم نو بر نور منقلب ساخته و فرشتگان صف
صف ایستاده تا اسرافیل گوید که صور بدم و منادی حق ... الشقی بیا فرستد تا اگر خلایق در لحد و از کرمان و عقب
خویشتن همه خلایق بر انگیختند چنانکه از مشرق تا مغرب عرصات حاضر کرده اند و زمین بیت المقدس اجتماع باشد و اتحاد
ساهره گویند چنانکه خدای تعالی فرموده فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ باب ... بهود بر انگیختن خلایق گوید
روایت کرده اند که چون این آیة یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا فرود آمد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم چندان بگریست
که زمین از آب چشم مبارک وی تر شد معاذ بن جبل گوید پرسیدم از تفسیر این آیة فرمود ای معاذ پرسیدی از چیزی
عظیم که امتان من روز قیامت ده گروه باشند اول گروهی شان که بر انگیزانند دو بینهای ایشان از معصیت سیاه
شده که دیده ... از جلیل جبار ... که ایشان کسانی اند که در دنیا نماز نمیکرده اند قال رسول الله صلی الله علیه
بین الکفر و ترک الصلوة و قومی دیگر بر انگیزانند بصورت ایشان با صورت خوکان برابر ... که ایشان کسانی اند که در دنیا زکوة
مال نداده اند ... پس وای بر ایشان که مال نداده باشند قوله تعالی وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و گروهی دیگر
بر انگیزانند که ... دوزخ بر ایشان گماشته و سینهای ایشان گرم میکنند و بر اندامهای ایشان داغ میکنند انگاه
ندا آید از ملائکه که این کسانی اند که در دنیا از ... بوده اند و ناکرده ماند و از عذاب خدای تعالی احتراز نکرده اند که فرموده
الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ و گروهی دیگر ایشان را بر انگیزانند سلسلهای آتشین در گردن ایشان
مسر بگیرند بر دوزخ کشند ندا آید که ایشان شارب الخمر بوده اند در دنیا توبه نا کرده اند که فرموده یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا
إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا و قومی دیگر را بر انگیزانند و گلاهی ... دوزخ بر ایشان گماشته و بکاردهای آتشین پوست ایشان کشند
و ان پوست و گوشت سوخته با خون و ریم ... ندا آید که ایشان کسانی اند که در دنیا رباخوار بوده اند قوله تعالی
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا ... قومی دیگر بر انگیزانند که ... ایشان چون ... چند از ریم و خون
میکنند ندا آید که ایشان کسانی اند که در دنیا مال مسلمانان ... سپری الغیبات کرده اند قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ و قومی دیگر بر انگیزانند ... سر و پیش ایشان ... ندا آید که ایشان کسانی اند که در دنیا همسایه را
خوار داشته اند و قومی دیگر بر انگیزانند زبانهای ایشان ... ایشان بیرون آمده و ایشان ... فریاد و فغان
کنند ندا آید ... که ایشان ... قوله تعالی وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا و قومی دیگر بر انگیزانند
بر ... افتاده باشند ... که از ... پس و پیش ایشان بیرون آمده باشد ندا آید که این گروه
آنانند که در دنیا بهتان گفته اند ... قوله تعالی هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ و گروهی دیگر بر انگیزانند و دو پهلوهای ایشان ...
... ندا آید که ایشان قومی اند که در دنیا گواهی بدروغ داده اند و قومی دیگر بر انگیزانند ... ایشان ... چون ...
... ایشان ... کشند ... دوزخ ... ندا آید که ایشان کسانی اند که در دنیا ...
... مسلمانان را ... و قومی دیگر بر انگیزانند ... ندا آید که ایشان مال ...
... ایشان ... و قومی دیگر بر انگیزانند ایشان را ...
... ندا آید که ایشان کسانی اند که در دنیا حکم ...

... بیل ... گروه ... گذاشته اند و قومی دیگر بر انگیزانند از ... ایشان ... کشته اند ندا آید
که ایشان کسانی اند که در دنیا ظالم بوده اند و ظلم بر مردم کرده اند و قومی دیگر بر انگیزانند ... سفید
و تاجها ... بر سر و حللهای بهشتی ... ندا آید که ایشان کسانی باشند که پیش از آنکه
مبعوث کرده شد ایمان بمحمد صلی الله علیه و سلم آورده باشند و علامت مؤمنان آن بود که روی و دست و پای ایشان سفید و نورانی
بود و ... روی ایشان ... و علامت کافران آن باشد که رویهای ایشان سیاه باشد و بالای ایشان ... شیطانی ... باشد
باب ... در ... نفخ ... عبد الله عباس رحمة الله روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه و سلم که روز قیامت ...
از طبقه هفتم زمین ... بیرون آید ... هفتاد صف فرشتگان باشند و ... آتشین ...
میکشند ... هزار ... هزار ... و هر ... هزار ...
که ... آسمان و ... زمین ... باشد و هر ... سلسله ... باشد و هر سلسله هفتاد هزار
حلقه باشد و بر هر حلقه فرشته ... و چون خدای تعالی خواهد که ... عرصات حاضر کرده اند ... فرشتگان ...
... فرشتگان ... و دوزخ الله ... که ... دوزخ ... تسبیح و تهلیل
... فرشتگان ... که ... عرصات آورند ... عرش ...
... چنانکه ... تمام ... قیامت ... کرده اند ...
... و ... اعضای ایشان ... قوله تعالی يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ...
بعضی سیاه و بعضی سفید باشند چنانکه فرموده يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ آن روز ...
... اعضای ... بقدرة الله تعالی ... گواهی ... قوله تعالی يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا ...
بغیر از جمیع مؤمنان ... رب العالمین باب ... در بیان ... روایت کرده اند که چون ... نفخ ...
... و ... بکنند ... و ... خواهند که ...
... بکنند ... بعد از نفخ ... هفت مقام ... اول از ایمان پرسند ...
... بعد از نفخ ... دوم از نماز پرسند ... سوم
از زکات پرسند ... چهارم ... رمضان پرسند ...
... بعد از نفخ ... پنجم از حج ... ششم ... هفتم از ...
... پرسند ... هفت چیز ... بعد از نفخ ... و حضرت
رسول الله صلی الله علیه و سلم ... الحق ... گوید ...
... و ... ایشان چون سیماب ... چنانکه ...
این هفت چیز ... اول چون ... دوم چون باد ... سوم چون ...
... چهارم چون ... پنجم ... ششم چون ... هفتم
... که ... سال ... باشد که ...
... سال ... هزار سال ... قیامت ... باشد که ...
... نفخ ... باشد ...

آتش دوزخ گرفته باشد چنانکه الله تعالی میفرماید وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا
ونذر الظالمین فیها جثیا یعنی آتش دوزخ گرد ایشان امده باشد و روی ایشان همچون زغال سیاه باشد وکسی
که مؤمن باشد آتش دوزخ بروی نرسیده باشد و پرسیده اند که راه صراط کجاست که ما ندیدیم جواب گویند
که ما از صراط گذشته ایم بفضل الله تعالی بسلامت و سؤال نرسیده اگر گویند محال عقل باشد که آتش سوزنده
دوزخ گرد ایشان گرفته باشد و نسوزانیده باشد جواب آنست که خدای تعالی ایشانرا بعصمت خود نگاه داشت
و داره چنانکه ابراهیم را [illegible] که کسی چون [illegible] در دست ماند و در آتش [illegible]
که خدای تعالی بنده را از آتش دوزخ نگاه دارد [illegible] هرچه خواهد کند و هرچه
نخواهد نکند والله اعلم باب بیست و دوم در بیان [illegible] بدانکه [illegible] که روز قیامت بیاورند [illegible]
هفت آسمان و هفت طبقه زمین [illegible] عرش [illegible] سجل نامه [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] طاعت و معصیت [illegible] سجل [illegible] باشد
همه [illegible] نوشته باشد و هر سجل [illegible] چشم [illegible] همه [illegible]
[illegible] که لا اله الا الله محمد رسول
الله علی ولی الله [illegible] حق تعالی
[illegible] فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة [illegible] که [illegible]
واما من خفت موازینه فامه هاویة وما ادراک ما هیه نار حامیة [illegible] کلام مجید
[illegible] ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی
بنا حاسبین [illegible] است که الله [illegible] عذاب نکند [illegible] ایشان
[illegible] چنانکه [illegible] کرامت
است [illegible] والله اعلم باب بیست و [illegible] وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه ونخرج
له یوم القیامة کتابا یلقیه منشورا [illegible] نامه [illegible] باشد [illegible] نامه
[illegible] که حساب [illegible]
اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا [illegible] مصطفی صلی الله علیه واله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] محمد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] نامه اعمال [illegible]

باشند و ظاهر نام [illegible] شده [illegible] از آتش دوزخ [illegible]
[illegible] ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون [illegible] رسول الله صلی الله علیه [illegible] دوزخ [illegible]
و بهشت [illegible] فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا وینقلب الی اهله مسرورا [illegible]
که نامه شان [illegible] ایشان باشد [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که کافران [illegible]
[illegible] کافران [illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] آتش [illegible] ایشان [illegible] کافران
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
آتش [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] دوزخ [illegible]
قیامت [illegible] کافران [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که کافران [illegible]
[illegible] چنانکه الله تعالی [illegible] کافران [illegible]
خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه [illegible]
باب بیست و [illegible] در صفت [illegible] بدانکه الله تعالی [illegible]
میان بهشت و دوزخ [illegible] یا اهل الجنة و یا اهل النار [illegible] ای بهشتیان [illegible]
[illegible] و اهل بهشت [illegible]
[illegible] باشند و اهل بهشت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
که [illegible] والله اعلم باب بیست و [illegible] در بیان [illegible]
بدانکه [illegible] اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله واشهد ان علیا ولی الله [illegible] رسول الله اللهم صل علی محمد وال محمد وسلم اللهم اجعلنی
من التوابین واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من عبادک الصالحین الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible] و ثواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] مصطفی صلی الله علیه واله [illegible] نماز [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] الله [illegible] الصلوة [illegible]
[illegible] نماز [illegible]

چهل سال است گفت نماز چهل ساله باز کن روایت که نماز را سه ثلث کرده اند یکی ثلثی از رکوع و ثلثی از سجود پس
هر کس که ترک کند یکی از اینها نماز وی درست نیست و دیگر اهل تحقیق سه حلقه از معنی سجود کنند و ترتیب شود به تربیتش
برابر رعایت پس بلند از سجود و رتبه وی ترتیب درست شود و بدوست رسد و این مقام ترقیست اول کار است
از دوست و اشکال معنی چون سجود کنند کشف شود عالم مرتبت پس سجود کنند بر خاک تقرب تا در این مقام برسند که
است و معنی این است که سجود کنند در ملکوت و اسمانها و زمینها و این مقام صادقان و طالبان است و دیگر مروی
گفت یا رسول الله مرا دلالت کن بعملی که مرا به بهشت برد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که مؤذن باش گفت نتوانم دیگر گفت
برو امامت کن گفت نتوانم دیگر گفت نماز جماعت با امام کن فضیلت نماز به اول وقت و آخر وقت چنانکه فضیلت حضرت و دیگر
گفته اند که نماز کنندگان بر سه قسم اند قسم اول کسانی اند که چون نماز کنند چنان باشند که هیچ نماز نکرده
باشند و ایشان آن طایفه اند که در نماز حضوری ایشان بعد از امام باشد و دوم آنان که یک نماز کرده باشند
و این طایفه اند که در نماز حضوری ایشان با امام باشد و طایفه سیم آنانند که نماز بود و باید و نماز نکرده باشند
که در نماز حضوری ایشان پیش از امام باشد و مشهور است که سنت نماز بامداد سوره البقره و آل عمران خواند در هر
دو رکعت در نماز خفتن و در روایتست که در نماز شام در رکعت اول اذا زلزلت و در رکعت دوم الم تر کیف و در
نماز عصر سوره های مفصل خواند و اکثر سوره سبح اسم ربک و السماء و الطارق و سوره و الشمس و الضحی خواندی
حضرت پیغمبر در نماز شام قل یا ایها الکافرون و در نماز خفتن سوره و اللیل و در نماز صبح جمعه و سوره هل اتی
خواند و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که مرد را مزد هلال که در صدقات ... فرزندان و متعلقان
و اهل بیت خود بکند و اما ثواب صدقه باشد که در دنیا ... و ذکر فرموده است ... طعام
در وقت بسم الله گوید و در لغت بسم الله الرحمن الرحیم و در لغت بسم الله
الرحمن الرحیم و باید که طعام باشد و بگوید الحمد لله و در دوم الحمد لله و در سیم بگوید الحمد لله
رب العالمین و اگر در هر لقمه بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بهتر بود و بعد از طعام سوره قل هو الله احد و لایلاف
بخواند و دست بشوید و پیش از طعام و بعد از طعام دست شستن سنت است و حضرت که حق تعالی
جابر رضی الله عنه بود و ... گفت ... تکلیف کرد ... **حکایت**
یونس پیغمبر ... و **نکته** روایت کرده اند که
مهمان سلمان فارسی ... گفت اگر ... **حکایت**
بود سلمان رحمة الله علیه ... چون فارغ شدند گفت الحمد لله
الذی ... سلمان ... و بعضی علما
گفته اند که اگر کسی لقمه از حلال بخورد ... گناهان گذشته آن را ... در مقام ...
و طلب روزی حلال باشد گناهان ... در زمستان افتد **حکایت** شیخ سهیل
رحمة الله بود که ... سیر نباشد و ... شب ...
لقمه شب ... **حکایت** سلمان فارسی رحمة الله فرموده که نفس
... هزار سال عبادت کرده باشد

باشد و هر مردی که اگر ... باشد دیگر بعضی زنان آورده اند که بهترین زنان کسیست که دوست شوهر خود باشد
و بسیار زاید و گفته اند ... حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
... فرموده که ... دوست دارد
... چون ...
... ایشان ...
... ایشان ... تسبیح و تحمید کنند ... است که
جمع شده ... قل هو الله احد ... لا اله الا الله و الله اکبر ...
... چشم و سفید ... دوست شوهر باشد اگر ... باشد
پس ... باشد و سفیدی چشم ... سفید و سیاهی چشم ... سیاه باشد
و سیاه موی باشد ... زنان آنست که ... شهوت باشد ... شوهر
و شوهر ... باشد البته ... که مرد ... که ...
... حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرمود ... حضرت
... حضرت رسالت پناه ... که
... زنان ... شوهر ... حضرت ... فرموده
که زنی که ... شوهر ... اهل جهنم ...
فرموده ... شوهر ... حضرت سیدة النساء العالمین فاطمه علیها السلام
که زنی ... حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم ... یا رسول الله ...
... شوهر ... حضرت فرموده که ...
... **حکایت** از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که زنی بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا حضرت
زنی ... شوهر ... حضرت فرموده که ... شوهر ...
باید که ... باشی والله اعلم **باب سیوم در بیان قصه** ... که چون
حضرت سلیمان پیغمبر ... فرموده ... که ...
... که ...
... بود ...
... ... بود
... که ...
... صندوق ...
... صندوق ... صندوق ...
... گفت فرموده ...
... صندوق ... سلیمان ...

ورقی دران دید که چون ملاحظه نمود که دران ورق صفت پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نوشته بلوقیا [illegible]
و در دلش مهر و اشتیاق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم پدید آمد [illegible] کاش من با پیغمبر آخر الزمان را
ملاقات [illegible] و از خزانه بیرون آمد و در طلب شد [illegible] گفتند که آن محمد که تو [illegible] خواهد بود هنوز بعثت
پیدا شدن او نیست بلوقیا گفت من راه پیش میگیرم تا اکنون که دریابم صحبت شریف او [illegible] تا در روز قیامت از شفاعت
او باشم این نیت کرده بیرون آمد و از [illegible] و کسان خود مستور به خواست و کار دنیا را رها کرده و بسوی شام رفت
و چون به دریا افتاد [illegible] گفت [illegible] دیدم هر یکی [illegible] ایشان سر [illegible] بلند میکنند
که لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت چون [illegible] دیدم [illegible] رسیدم [illegible] افتاده و ماران [illegible]
در بیان فصیح گفتند ای [illegible] تو کیستی و نام تو چیست بلوقیا زبان بگشاد گفت نام من بلوقیاست و از بنی آدم
از بنی اسرائیل ایشان گفتند ما نام آدم شنیده ایم [illegible] بنی اسرائیل نشنیده ایم بلوقیا گفت ای ماران مرا از حال خود خبر دهید گفتند
ما ماران دوزخیم [illegible] بلوقیا گفت اکنون در اینجا چه میکنید ماران گفتند در
سالی یکبار دوزخ [illegible] بلوقیا [illegible] تابستان از دوزخ [illegible]
زمستان [illegible] بلوقیا گفت شما محمد را چون [illegible] ماران گفتند در دوزخ [illegible] که بر در نام محمد صلی الله علیه وسلم
باشند [illegible] که لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بلوقیا گفت [illegible]
گفتند [illegible] بلوقیا [illegible] ایشان [illegible]
تا [illegible] ماران [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ماران [illegible] جمع [illegible]
و چون [illegible] بلوقیا [illegible] گفت ای [illegible] چه کسی و نام تو چیست [illegible] بلوقیا
گفت من از بنی اسرائیل و از نسل ابراهیم خلیل الله [illegible] که تو چه کسی و نام تو در میان ماران چیست [illegible]
گفت ای آدمی [illegible] جمیع ماران [illegible] ماران [illegible]
ماران [illegible] که اسم مبارک [illegible] محمد
پیغمبر آخر الزمان است صلی الله علیه وسلم [illegible] بلوقیا [illegible] تا به بیت المقدس رسید و در آنجا
مردی بود و نام وی عفان [illegible] بنی اسرائیل بود و کتاب بسیار خوانده بود [illegible] بلوقیا [illegible]
وی رسید [illegible] سلام [illegible] گفت ای عفان بدانکه من از [illegible] شام آمده ام [illegible] که دیده ام
که در آن صفت پیغمبر آخر الزمان محمد نوشته [illegible] حضرت او [illegible] آمده ام که [illegible]
او مشرف گردم و بدان ایمان آورم عفان گفت ای جوان هنوز [illegible] پیدا شدن او نیست [illegible]
خواهد بود بلوقیا چون [illegible] بلوقیا [illegible] عفان چون صفت [illegible]
[illegible] گفت ای بلوقیا [illegible] مگر [illegible]
[illegible] که پیغمبر آخر الزمان پیدا شود بلوقیا [illegible]
در [illegible] حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم [illegible] عفان [illegible]
[illegible] بلوقیا [illegible] عفان [illegible] ماران
[illegible] عفان [illegible] که پادشا

پادشاه ماران بیامد [illegible] عفان چون [illegible] ساعت [illegible] صندوق
[illegible] صندوق [illegible] پیش گرفتند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بلوقیا [illegible]
[illegible] عفان گفت ای بلوقیا [illegible]
[illegible] عفان گفت ای
[illegible] بلوقیا چون [illegible] صندوق [illegible]
از صندوق بیرون [illegible] گرفت و گفت ای [illegible] آدم [illegible] ماران [illegible]
[illegible]
[illegible] دریا [illegible] میان آن دریا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بلوقیا گفت [illegible]
گفت ای [illegible] بلوقیا [illegible] سلیمان پیغمبر [illegible]
[illegible] بلوقیا [illegible]
[illegible] عفان [illegible] سلیمان پیغمبر
[illegible]
[illegible] عفان گفت ای بلوقیا [illegible]
[illegible] بلوقیا [illegible]
[illegible] عفان [illegible] حضرت سلیمان [illegible]
ایشان [illegible]
ایشان [illegible] بلوقیا [illegible] عفان [illegible]
[illegible]
[illegible] بلوقیا و عفان [illegible]
[illegible] عفان [illegible] بلوقیا [illegible]
[illegible]
[illegible] بلوقیا [illegible]
[illegible] بلوقیا [illegible] گفت ای بلوقیا [illegible]
[illegible] بلوقیا گفت [illegible]
[illegible] محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم [illegible] گفت ای بلوقیا
[illegible] بلوقیا گفت [illegible]

این دلیرها دیبار بیها گذشت که اختیار من بود چون بلوقیا گفت خدای سبب چراغ پی آنسوخت و حقیقت خلاص شدی ای
بگفت و غایب شد بلوقیا پاره از آن آب که در شیشه بود برپای مالید و برو بدریا متوجه خانه شد پس بقدرت
الله تعالی کرم که ماکاه میدیا بیرون بکرفت و از آن دریا بجزیره دیگر رسید میرفت تا شش روز بگذشت و بدریای
هفتم رسید جزیره دید چون بلند بکرید و غیر از آن همه انبیا بدید که در آن همه درختان دید همه ثمار درختان هر یک
که در دنیا ندیده بود در آنجا بدید پس متعجب و حیران بماند با خود اندیشه کرد که اینجا جان همچون جنت الابیت
باقی بعد از آن بلوقیا در شخص شد حاجت که از آن میوه بچیند و بخورد از آن درخت باو بزبان آمد و گفت ای شخص
گناه کار دور باش که از میوه من نتوانی خورد بلوقیا دست کوتاه کرد و بگذشت و عیان دید سید تا ساعتی سوی دید که همه بر
اسپان ابلق سوار و سلاح ها پوشیده و شمشیرها کشیده چون بلوقیا ایشان بدیدند همه در بوم بیوهاسه بلوقیا
نام و نیک خدای عز و جل خواندند بگرفت ایشان در زیر باز پس کرده و شمشیرها در میان کرده همه یکبار گفتند لا اله
الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بلوقیا گفت ای اقربیه کان خدایتم جنت و قدرت الله تعالی که شما از قریه
است که میگوئید که شما از چه قومید گفتند ما قوم بلوقیا گفت ای برادران ما را خبر کنید از حال خود و کثرت ایشان گفت چون
خدای عز و جل دوزخ بیافرید و مصور بود دوزخ بیافرید دیگر بیافرید نام و دیگر اهیث و خبیث بصورت شیر آفرید
و هیث بصورت گرگ آفرید و نر بود و خبیث ماده بود و دیگر هر یک را پانصد سال داد و دیگر بود ناهره و حوشیش بیفشاند
و از دم شیر بچه و گرگ ماده و از دم گرگ هر دو میان چند در بخشید که صد هزار ایشان خدایتم میدانست و امر شد
آن مادان و کثرت دوزخ و دیگر را امر شد که با هم جفت شوند چون جفت شدند هفت فرزند نرینه و هفت
ماده پیدا شد و خدایتم فرمود تا هر و بیک بکر یاد بدند و از آن نسل فرزندان بسیار پیدا شد کنون برهان از نسل
ایشان اند پس بلوقیا گفت مرا اجازت دهید تا یک چند در میان شما باشم ایشان گفتند تو در میان ما نتوانی
بود گفت سوادان ما طاقت بنی آدم نیاورند پس بفرمود تا اسپی بیاورد و در دو سر و روی دیبا پوشانیدند تا انگاه
سوار شد بار بیرون گفتند ای بلوقیا او سوار شو و همراه ما اسلا نادیا نه بود یه مرید و چیانکه دا کن که ندانند که رفت
دی کیست و چون بکنار دریا فرود آمد آب نمی بینی بکو بیرون یک جوان ایشان را ما اسپ بدست ایشان سپارد
در آن شوی پس بلوقیا نام خدای تعالی یاد کرد و بر آن اسپ سوار شد و معرفت تا نزدیک او در شخص رسید که بر
راه نشسته بود بلوقیا چون آن دو شخص دید بشناخت و نزدیک ایشان رفت و سلام کرد ایشان جواب داد
و پرسید که چه با اسپ نشسته بلوقیا گفت سیاح کو نبید پیشانی منزل گفتند ای آدمی زاد هوش دار
و اسپ را نجه کرده گفت من تا دیا نه بود و نام او ما در شخص گفتند راست میگوئی و لیکن بدان که این اسپ در
میان آسمان و زمین پریده است و لیکن خدایتم ترا به برکت اسم اعظم نگاه داشت چون حیل از اسپ
ترا زیرق ... بود کفتند ای بلوقیا میدانی که چه مقدار راه آمده گفت ندانم گفتند از
اینجا تا آنجا صد بیست ساله راه است بلوقیا متعجب بماند بعد از آن بر پای دو ماه کرد و در پیش گرفت تا بجائی
رسید که شخصی را دید که ایستاده و هر دو دست خود را دراز کرده یکی بمشرق و یکی بمغرب و می گفت لا اله
الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بلوقیا بر وی سلام کرد آن فرشته جواب داد و گفت ای فرزند بنی آدم ولد
خدایتم تو کیستی و نام تو چیست بلوقیا گفت مردی ام از بنی اسرائیل و از برای طلب ... بیرون آمده ام اکنون ای
کوی تو چه کسی و درین مقام کار تو چیست گفت ای بلوقیا من فرشته ام و نام من ... است و خدایتم مرا

مرا موکل بکار یکی شب و روز شافی روز گرم داشت بلوقیا گفت دستها چه در روز کرد گفت دستها یکی بمشرق و یکی بمغرب
دراز کرده ام مغرب تاریکی شب در از دارد و مشرق روشنی روز و گرمیست از مشرق تا مغرب بکرده و گرمیت
از مغرب دراز کرده ام عالم ظلمت گیرد و دیگر بیش او ... نوح ... دو ... از نوع خنفها نوشته بود بلوقیا ... که لوح
دار ... جواب داد که روشنائی روز و تاریکی شب است بلوقیا ویرا وداع کرد و راه پیش گرفت
میرفت تا بجائی رسید که بر آسمان داشت و یکی بر زمین و میگفت لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بلوقیا بروی
سلام کرد فرشته جواب داد بلوقیا گفت مرا خبر کن که چه نام داری و عمل تو چیست و این دستها چیست دراز کرده فرشته جواب که
اعمالها میزان بدان که نام من کجائیل است و بدانکه دستی که سوی آسمان دارم بادها ... دستی که ... گرمها
با خود ... دارم ... ستم ... که ... همه عالم ... بس بلوقیا ویرا وداع کرد و راه پیش
گرفت و میرفت که ... بکرنجانی رسید و دید که چهار فرشته اند با عظمت یکی را سر چون سر شیر و یکی را
چون سر گاو و دیگری را سر چون عقاب بود و آن فرشته که سر آدمی بود میگفت یارب رحمت کن بر بندگان خود
و بلا از ایشان دور کن ... و ... از شفاعت ... غضب کرد ... که چون سر شیر بود دعا میکرد
میکرد و آن سر که چون سر گاو بود دعای چهار پایان میکرد بلوقیا از ایشان ... کرد و بگذشت و بکوهی رسید
دید که کوهی است که جمله جهان کشیده و همه جهان در میان این کوه است بلوقیا چون نگاه کرد و دید که اصل این کوه از زمرد سبز است
و رنگ کبودی آسمان از شعاع این کوه است بلوقیا دید که فرشته در آن کوه نشسته سلام کرد فرشته جواب داد گفت
تو کیستی گفت من از فرزندان آدم از قوم بنی اسرائیل ... گفت ... گفت ... بطلب ... آمده ام ... است ... آمده ام اینجا
بیاند ... ضد ... خانه آدم و ... که ... تا ... اینجا ... فرشته در اینجا کار تو چیست گفت مرا فرموده اند
که شب و روز ... و محمد پیغمبر ... بلوقیا گفت ای فرشته نام تو چیست گفت نام من ... است و خدایتم مرا در این
کوه گماشته است بلوقیا گفت این چیست که ... گفت ... زمین است که ... و بعضی ... کرده
است که نگاه دارم و هر گاه که خدایتم خواهد که ... و ... بلا ... مرا امر کند تا رگهای زمین را کشم
و چشمها خشک شود و ... بلوقیا ... که ... امر کند ... رگهای زمین ... تا ...
بلوقیا پرسید که از پس این کوه چیست گفت جهانی است چون این جهان که میبینی و هر جهانی چهار قسم و هر قسمی
چهار برابر جهان است و در آن جهانها هیچ خلقت بنیست و نه آدم شناسند و نه ابلیس و نه بهشت دانند و نه دوزخ
دوده ایشان همین است که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله ... تا که خدایتم ایشان را آفریده است تا امروز
الهام ایشان همین کلمات گویند بلوقیا گفت از پس این جهانها چیست جواب داد که جهانها بود و از پس جهانها کس نداند که
چیست بلوقیا گفت این کوه از چه مقدار است گفت این کوه قاف است و در میان سر او نهاده است و سر او بمشرق و ... بمغرب
و ... او ... و ... است ... سال ... راه است ... بلوقیا گفت بگو که این
زمین چند است و در یا چند بود گفت زمین هفت و دریا هفت بلوقیا گفت مرا بگو که دوزخ در کجا است جواب
داد که دوزخ در زیر زمین هفتم و چون خدایتم دوزخ بیافرید و فرمود تا هزار سال دوزخ بتافتند تا سرخ شد و هزار
سال بتافتند تا سیاه شد پس حق تعالی بیافرید نام او ... و بیافرید ... که ... و ... خوانم داد
کفت ... او بر آدم ... که ... یاد کرد ... دوزخ ... ما را ... پس
ما ... او ... دوزخ ... آن ما را ... و ... است ... است و ...

علامت ... خود رکند بعضی شتمان تا روز فخ واز دهان مار بیرون اورند وهفتاد هزار فرشته بدان اوخیته باشد وبزرگ
هر فرشته ... که کرینت فرشته از دهان ... فخ افکند همه ادم وپری دانسته که در جهات باشند ... که دریا
جای خود بگذارد وهفت زمین که هر زمینی ... ساله راه باشد ازنقش او نبرد پس بلوقیا از فرشته
نیز وداع کرد ورفت تا بجائی رسید که عجایبها دید وبعضه ومیان ان وتقلی و ... بود دید ان فرشتها
نشسته بودند یکی سران چون سر کوسفند ومیگفت لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بلوقیا نزد ایشان
رفت وسلام کرد جواب دادند وگفتند ای امر بیده خدا نعمتو که کیستی بلوقیا گفت از فرزندان ادم وان قوم بنی اسرائیل ایشان
گفتند ما نام نشنیده ایم بلوقیا گفت محمد از فرزندان ادم است وشما اوی را مشناسید وادم را نشناسید ایشان
گفتند ما ادم ندیده ایم ونام وی نشنیده ایم اما ازان روز که خدا نعمتو ما را افریده است همین الهام کرده بلوقیا گفت
روی بکشاید تا بکذرم گفتند ما رخصت هست بلوقیا را ماده ز ریب کردیم کرفت ونام خدا نعمتو مهیمن اند ومهیمن ان شفیع
اورده ومحمد ابتهام کرد وجبرئیل که بود ودر بکشاید ... وکشاد وگفت ای بنده خدا بگو بسم الله الرحمن الرحیم
دیگر بلوقیا گفت ودیگر کذشت تا بدریای رسید که ان دریا ... دید بشیر ... وبه دیگر ... دریا
دریا کوهی دید ... ودیکر ... ودر ... بلوقیا نزد ایشان رفت وسلام کرد وایشان
بدستوری دیکر ... بلوقیا شرح بکفت ایشان گفتند ما نام ادم نشنیده ایم بلوقیا گفت درین کوه ...
مشغول اید گفتند ما ... وکذارد ایم که ... بیامیزد وان ... که ... کشید کنج
وهزار خدا نعمتو است وهر جا که ... باشد ... کوه هست ... هرجا که چشمه ای باشد اصل او ازین
دریا باشد واصل این دریا از بهشت است پس بلوقیا ... وداع کرد ورفت تا بدریای ... رسید ودران ماهیان
بدید بود که میکشتند چون ماهیان بلوقیا را بدیدند بزبان فصیح گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
پس ماهیان گفتند ای بلوقیا به طلب پیغمبری که میروی اگر به وی رسی از ما سلام برسان بلوقیا گفت ... که
ام ... گفتند مرا ... باید ... درین ... است ... که هیچ خورد ودام وان ماهی
که بعد ایشان بود گفت ... که تا بطعام ... بود ... باب نیز احتیاج نباشد
پس بلوقیا به ... ایشان وداع کرد چون میرفت ... دید که ... میرفت مانند ستاره که
... بلوقیا را ... رفت وسلام کرد وگفت ... جواب داد وگفت ... که از عقب
می اید بلوقیا ... رفت ... دیگر دید که ... می اید ... بلوقیا از وی سوال کرد
جواب داد که ... از عقب ... بلوقیا ... رفت وسلام کرد وگفت ...
کجا ... که ... ای افریده خدا ... کسی ...
... بلوقیا گفت ... که ... گفت ...
بود ... میکائیل ... بلوقیا گفت ... دریا ... گفت ... دریا ... عظیم
بود ... بلوقیا گفت ... باشد گفت
طول ... هزار ساله راه ... عرض ... هزار ساله بلوقیا گفت ... باشد گفت ...
در ... هست ... وان ... بیرون ... پس بلوقیا را
وداع کرد ورفت تا بجزیره رسید ... نشسته بلوقیا نزد وی رفت

رفت وسلام کرد وگفت ای بنده خدا نعمتو که کیستی واینجا که راه کیست جوان گفت نام من صالح است ای کو ... بود ...
ومن ... تا ... گفت ... پس بلوقیا او را نیز وداع کرد ورفت تا بجزیره دیگر رسید ودر ... بود ...
بغایت ... سبز ... نشسته ... وپای او ... سبز ... دید ...
که ... طعام ... بر ان خوان ... بزبان فصیح تسبیح خدا نعمتو میکرد بلوقیا گفت ای مرغ ... خدای ...
افریده است ... جواب که خدا نعمتو ادم را ... بهشت ... مرا ... طعام ... خوان
... بلوقیا گفت ای طعام هرگز خراب
گفت نه خراب شود ... بلوقیا گفت بسم الله الرحمن الرحیم ...
گشت چون ... شد گفت هیچ افریده خدا نعمتو بدین خوان ... مرغ گفت ... خضر ... بدین خوان میرسید
بلوقیا چون ... کرد ... دید که ... بوشیده ... قدم ... وی ...
گشتی بلوقیا دانست که وی خضر است ... وسلام کرد خضر جواب داد بلوقیا ... گفت ...
است که ... ماه ... ومن ... وهر چند ... که ...
خدا نعمتو ... پس خضر گفت ازینجا تا ... سال راه است پس خضر گفت ای مرغ ...
رسان که ... خدا نعمتو هیچ ... پس مرغ ...
... بلوقیا ... پشت ... سوار شد ... چشم ... مرغ ... مرغ
گفت چشم بکشا ... چشم بکشاد ... نشسته ... بلوقیا
گفت ... که مرا ... گفت ... میان ... واسمان ...
پس ... بنی اسرائیل ... جمع شدند ... وان حکایت میکرد ... تا ... رسید
... والله اعلم

باب ... در بیان قضا و قدر

روایت کرد وشیخ الشیوخ ...
بصری رحمة الله نقل میکند از رسول الله از جبرئیل ... که ... نشسته بود ...
ان ... جبرئیل ... در دست داشت ... گفت یا ...
... که ... گفت یا ... جهت ... یا رسول الله قضا ...
است قضای معلق وقضای مبرم ... معلق بدعا وصدقه باز کردد وقضای مبرم ...
جبرئیل گفت یا رسول الله حکایتی دارم در باب قضا ... حضرت ... جبرئیل
...

فصل

راویان اخبار ... چنین ...
... که ... حضرت سلیمان ... نشسته بود ... جمله ...
... که ... مرغی ضعیف ...
... سلیمان ... گفت یا رسول الله ...
سلیمان گفت ... سیمرغ ... گفت ... اعتقاد بقضا وقدر ...
سلیمان ... گفت ... اعتقاد بقضا وقدر خدا نعمتو ...
خداوند ... سیمرغ گفت ... اعتقاد بقضا ... پس سلیمان ...
... که جبرئیل ... بیامد وگفت ... سیمرغ ... باشد که ...

خدایتعالی متوجه به پادشاه مغرب و خبر به پادشاه مشرق داده و مقرر باید که ایشان را با هم قضا کرده ایم سیمرغ اگر میتواند
تغییر بکند سلیمان روز دیگر سیمرغ را طلب کرد و حاضر بودند از جن و انس و وحوش و طیور و هر یک در مقام خود صف
زدند سلیمان گفت ای سیمرغ چه گویی در قضا و قدر گفت یا سلیمان اعتقاد ندارم سلیمان فرمود که امشب
پادشاه مشرق را پسری و پادشاه مغرب را دختری داده ایم و ایشان را با هم قضا کرده ایم که چون با شوهر به هم رسند
اگر تو این را منع کنی سیمرغ گفت حقیقت که من قدرت خدایتعالی را میدانم اما او را نگذارم که پسر پادشاه مشرق
با دختر پادشاه مغرب به یکدیگر برسند سلیمان گفت اگر نه بودی که تو دعوی برهان امری کرده بودی تو را عقوبت کردمی
ولیکن تا دلیلش برهان بجوییم نکنم سیمرغ گفت من تا به غیر خدا امید ندارم و خدا را بیکانگی میشناسم اما قضا و قدر را
[illegible] گر فرمان دهی اینک که جبرئیل تو گفته من منع آن کنم تا تو را معلوم شود که حق بدست منست سلیمان
گفت معاذ الله نخواهم که اگر بکنی تو را عقوبت تمام کنم سیمرغ گفت شاهد در وقت [illegible] مرغ نعمان بیاورد اول
بوم دوم زاغ سیم جغد چهارم کرکس [illegible] پس سلیمان حال ایشان عباالله [illegible] و سیمرغ در سوی [illegible]
خواست و مغرب [illegible] در وقت بدان شهر که ملک مغرب بود در ساعتی که پادشاه فرزند آمد قضا را گهواره دختر پادشاه
[illegible] سیمرغ بدید و بشناخت و چنگال فرو برد و آن گهواره را برداشت [illegible] تا هفتم دریا بود و در میان آن دریا
کوهی عظیم بود [illegible] عظیم بود که یک میل سایه وی بود و آن بلندی که داشت هیچ مرغ بر فراز آن درخت
رفت مگر سیمرغ [illegible] و مرد [illegible] آن گهواره را در سر آن درخت برد و در جایگاه دختر بساخت و آنچه بایست
از اطعمه و اشربه برای وی مهیا کرد [illegible] تا دختر [illegible] رسید و پسر پادشاه مشرق بزرگ
میشد تا بحد بلوغ رسید روزی با خود اندیشید که ای [illegible] هیچ [illegible] و باید علم و حکمت بیاموزم که پادشاه
با مشاهیر علم و حکمت [illegible] خواهم و به طلب علم بیرون روم و عجایبات دنیا به بینم و صفت
[illegible] پادشاه [illegible] که اگر [illegible] باشم [illegible]
خواست [illegible] که [illegible]
اگر [illegible] هیچ [illegible] که [illegible]
کند [illegible] بادشاهان [illegible]
[illegible]
خواستند [illegible] ملک زاده [illegible] علم بیاموخت و عجایبهای دریا [illegible]
با خود گفت که باید اصل [illegible] کفتند که [illegible] که نام او [illegible]
[illegible] ملک زاده گفت [illegible] کجاست [illegible]
[illegible]
از سلیمان [illegible] ملک زاده [illegible]
[illegible] ملک زاده [illegible]
[illegible] ملک زاده گفت ای خلیفه [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
گفت ای ملک زاده [illegible] گفت [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] که [illegible] و [illegible] خلیفه گفت
[illegible] ملک زاده گفت [illegible] خلیفه
[illegible] گفت ای ملک زاده [illegible] گرد
ملک زاده [illegible] خلیفه [illegible] خواست [illegible]
[illegible] ملک [illegible] گفت [illegible]
رسیدیم [illegible]
که چنان [illegible] ملک زاده گفت [illegible] ملک [illegible]
[illegible] ملک [illegible] که [illegible]
ملک [illegible] که [illegible] ملک گفت [illegible]
کنیم پادشاه گفت خوب باشد پس ملک [illegible] گفتند [illegible]
با ایشان بگفتم که [illegible] پس [illegible]
دیدیم که [illegible] پس [illegible] دیدیم که [illegible] گفتیم
این عجب [illegible] دیدیم که [illegible] گفتیم این عجب [illegible]
[illegible] دیدیم که [illegible] گفتیم این عجب [illegible] دیدیم که
[illegible] گفتیم این عجب [illegible] دیدیم که
[illegible]
[illegible] گفتیم این عجب [illegible] دیدیم که [illegible] گفتیم این عجب [illegible]
[illegible] دیدیم که [illegible]
[illegible] گفتیم [illegible] دیدیم که [illegible]
[illegible] گفتیم این عجب [illegible]
گفتیم [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] گفتیم [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشند که [illegible]
[illegible] که [illegible]

واب از بیرون از تحکید مالی باشد که علم بردم امروز به خود مذان کار بکنیم ان آهویی که مردم دست بپای وی بردم
و هر دو بودند سوار بوده ملوکان این زمان اند که دست و سر آهو گرفته بودند ناهید ان این زمان که
که وقت این جهان گفته اند که دست و پای آهو گرفته بود آنانی اند که دنیا با هم و ما خوشی کنند است و آنکه شیر آهو هیچ بود کیا
اند که حلال از حرام نشناسند و آنانی که مردم آهو گرفته بوده اند آنانی اند که بیا از ایشان دو گروه آمده است اما قصابی که
گوشت فربه و لاغر میفروخت که لاغر بفروشید و فربه بخورید که آنانی اند که دل خود داشته باشند و هر چند مردم
باشند و حدیث ما سه به او داز انکه اول گذشت و سوال کردید و او در کو جنت ماست و لیکن ذنبی نشد و وی اورد
و بد هو هیئه با وی در خصوص است در سرب و عیب از انست و لیکن سیاه در بیشی من از انست که ذنبی ساز کار جوان خوب
صورت دادم که چون در خانه شوم دان زن را به پیغام ساران شوم دان که ملک از حدیث این پرسیده است که دو کار
بشتاب شخصی بوده در زمین که گنجی یافته بود گنجی پیدا شد صاحب خانه را گفت که این گنج که در این خزینه پیدا شده است بیا
و بیر صاحب خانه گفت از آن تست و من معلول ندادم مشتری گفت من زمین خریده ام نه گنج پس پیش ملک آن شهر رفتند
و ملک آن شهر ملکی بوده عادل نام او جهان پس هر دو پیش ملک رفتند و شرح دادند و حکایت دراز گشت بعد از
ان ملک پرسید که کدام پسر دارند و کدام دختر با هم گفت من دختر دارم و مشتری پسر پادشاه فرمود تا دختر را به پسر
دادند و گنج با ایشان دادند سالها بر زمین بگذشتند و کوهر اورده پس ملک معروف بود تا کیمیا بدو ختند دو دل کیمیا
نهادند و هاکر مرا نام البیان بیامدند پس هر دو پیش ملک باز آمدند و قصه را بیان کردند ملک را این حال
عجب آمد و ملک زاده گفت عجب ترین مرکان دو رود سیل میرفتم تا بشهری رسیدم و جوانی دیدم گفت از کجا می آیی دیکی آنکه
گفتم من از زمین مشرق و مدتیست که در دو رود سیل میگردم و میخواهم که بدانم که اصل دو رود سیل از کجاست آن جوان مرا گفت از
اینجا تا انجا بسیار است و بکناره دریا رفت باید رفت که مرغ بها بگیری تا ترا بانشان برساند حالا بیا و چند روز
مهمان ما باش چون نوبت ... [illegible] ... همراه شدم و بشهر رفتم تا بدر سرایی رسیدم دیدم خانه بزرگ است
مرد سرای او ... [illegible] ... طبقه زر سناه و یکدست جامه پاکیزه با غلامی داد کرد و هیچ اثر نبود مهلکه
پس در آن جا بودم و مستوی خواستم تا روم گفت چند روز دیگر توقف کن تا باد عاطف و ستو وش در بیاید
پس من دو روز چند توقف کردم تا روزی در سرای او نشسته بودم که شاگردی از شاگردان وی پیک جفت کاو
و مرد کوش در پاکاه بود و پاره علف در پیش ان ریخت مرد کاو گفت یا او انکیب حیکونه میباشی و چیکونه میکذرانی
کاو گفت سخت بیچاره ام هر روز با مداد میبرید و تا شب کار مرا باید در مرا بیت مرد کرد ... کاو گفت بخواهم
که تو مخلصی بالاخلاص کنم گفت بلی گفت امروز که شاگرد علف میاورد هیچ مخور تا شاگرد عجب او ملکور بگوید که کاو بیمار است
و انشب هیچ نخورده است خداوند گوید کاو را بکار مبرید تا چند روز بعد از این مرد میون این سخن بشنیدم مرا خنده آمد و شا
بخندیدم خانه کدخدا گفت ای ملک زاده چرا بخندیدی گفتم بهیچ چیز کدخدا گفت که
به معنی شناخته کردید گفتم مرا سخنی از ملک خود یاد آمده مرا خنده گرفت با انچه دو روز دیگر شد مرد که بیاورد
امد دید که کاو علف نخورده پیش خداوند گفت که کاو امروز علف نخورده بیمار است خداوند گفت کاو را بکار مبرید امروز و خر را
بکار بر پس مرد بیامد و خر را بعوض کاو بکار برد چون شبانگاه خر را بکار بیامد کاو با خر گفت یا ابا زیاد امروز بکار تو چون بود
گفت امروز بکار بودم کیا هیچ مخور و میکشم کاو گفت از خداوند حدیث ما چه شنیدی خر گفت شنیدم که خداوند گفت

میکفت که امروز نوبت شبانه روز است که کاو چیزی نخورده است اکر امشب دیگر چیزی نخورد به قصاب باید فروخت
که کاو بمیشود که خداوند خود فروشیده بودند این سخن را از افتادم وحشت بسیار کردم و زن بیشوم گفت که از مهمانات
چیزی که چرا این همه خندیدی هر چه ... ملک زاده گفت ای ملک زاده ... که چرا چندین هر ... خندیدی بگیم
این حکایت بزبان نشاید گفت قلم و دوات و کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم و شما را معلوم شود و در این حکایت بوده بیک
که مسکین در میان خانه پاره آن ... انکه ... که هر کسی بیاید و پاره آن ... سبک ...
گفت که شرح چشم و کشته پندارید که عیب خداوند که بر زمین کار میکند ... سلطان شهر ... بکیر و کاوه
و کاو از وی بستاند ... گفت والله داستی که من چهار زن دارم و هر شب ... دو ... نکاه ... اند
که دست زن بکیرد ... چند حکم از چهار ... تا ان ... دیگر چهار ... شود ...
منا ... بدیدم چندان خنده کردم که وصف نتوان کرد دیگر بار ... گفت ای ملک زاده بعد از ان خنده چیز
میکنی گفتم حالا با شما بگویم دوات و قلم بدست گرفتم و حکایت ... اینجا ... شنیده بودم نوشتم
و بدست کدخدا دادم چون کاغذ را خواند دست زن را بگرفت و بخانه برد و چون چند حکم ... زدم دو روز دیگر
انجا بودم و دست او ... کردم و برفتم تا بکنار دو رود سیل رسیدم مرغی را دیدم در صومعه نشسته بود و عبادت میکرد
من نزدیک وی رفتم و سلام کردم جواب داد و گفت انکجا آمده و کجا میروی گفتم حالا آمدم که سر مرا انکه اصل دو رود
سیل از کجاست گفت کار بس صعب است که پیش گرفته ام با او از شما آمده ام که شنیده ام که این عالم زنجیر است گفت
هست و لیکن چون بکنار دو رود سیل رسی در فلان محل که رسی مرغی بیاید که از بزرگی اول و اخر وی نتوانی دید اکر
توانی در دست و پای وی زن که ترا از دریا بگذراند چون از آن بگذری دست از پای وی بدار و دیگر بر دریا
رسی که کوه و صحرا او هر جا همه سرخ بینی پس از دو رو شه بینی و دان دشت کناره آن هر جا سرخ و دان دشت چهار
است و آب ... آن چهار رود بیرون آید و زمین ... شود بکی آب فرات ... جمله ... دو رود جیحان دیگر
دو رود سیل چون بدانجا رسی ... عجایب ... حاجت ... بکاری عجایب ...
ملک زاده چون از آن باز کرد ... عالم ... باشم ... نماز ... کس ... اجازت داد و برفتم و چنان
نشان داده بود دیدم ... بدیدم ... کرم و ... برفتم ... دست در پای وی زدم مرا
برداشت و ببرد تا بدان طرف دریا رسیدم دست از پای وی بداشتم و چنانکه عابد گفته بود برفتم ... دیگر باز زمین
دیدم دیدم که ... گفت ... خواستم که ... رسید که ... که
نتوانی گذشتن ... عجب ... کردیم چون ... گفت ... باشد ...
که عابد گفته بود ... زیر ...
امد که این حیله ... است ... اندر ...
و غلیفه سلیمان ... دست ... پای ...
بکنار ... رسیدم ... صومعه ... عابد ...
... کرم ... گفت ای ملک زاده ... عجایبات ... دو رود سیل ... عجایبات ...
دیده بودم ... گفتم ... سبب ...
این سبب ... گفتم ... بهشت ... سبب

نیستم و جهان نهاد چون ... بودم ... بهشت از من غایب [illegible] پیر گفت مرا و ...
گفتم که گفت من ... ادم مرا از بهشت بیرون کردم [illegible] چند و سر بر ... در کجا
روده سیل ببودم ناگاه کشتی بدیدم که در او عابد می آمد [illegible] مسند و صاحب عقل
و علم و حلم و هنر اراسته چون برسید بدید احوال پرسیدند و من قصهٔ خود با ایشان باز گفتم و پرسیدم که شما بکجا
میروید گفتند جزیره حیات من گفتم اگر اجازت دهید با شما بیایم گفتند نیک باشد ... هر چیزی ... تا تو
نیز با ما باد ... پس با ایشان بکشتی نشستم و چند روز در میان دریای حیات مانده بودیم و باد بود که ناگاه بادی
سخت برخواست و هفت شبانه روز کشتی را میبرد که کس ندانست که بکجا میبرد و اهل کشتی تضرع و زاری امدند
که روز هشتم بادی سیاه امد و کشتی را بر هم زد ... و کس ندانست که بکجا میبرد و بکوهی زد پاره پاره کرد و جمله غرق
شدند الا من ... در زیر تخته ماندم و باد ان تخته را میبرد تا بدامن کوهی رسید و ... چون خشکی بدیدند
خود را بطرف انداختند من ... و بعد رفتم و کوهی ... عظیم دیدم و ... درختی عظیم
... او ... متحیر شدم و در زیر ان درخت بنشستم و با خود گفتم که بدیدی که عاقبت چه کردی ... شدم و از
ان درخت نگاه میکردم ... مرغ بیامد ... ماده و با هم میگفتند که مسکین ادمی زاده که چه
سختی و زحمت میکشد مرغ ماده گفت هیچ میدانی که چه کار باینجا امده است مرغ گفت نه گفت روزی سلیمان
در میان خلق داوری میکرد و سخن از قضا و قدر میرفت که سیمرغ گفت قضا و قدر ... من ...
سلیمان با وی عتاب کرده بود که ناگاه جبرئیل امد و گفت یا سلیمان خدای تعالی میفرماید که دختر پادشاه مغرب با پسر
پادشاه مشرق قضا رانده ام که زن و شوهر باشند و از ایشان پسری پدید شود اگر سیمرغ این قضا باز گرداند سلیمان
شرح داد با سیمرغ و سیمرغ گفت من این قضا باز گردانم ... سلیمان ... و او ... دختر پادشاه مغرب
اورده و در ... درخت ... نهاده ... و دختر ... رسید ... پسر ملک مشرق است که ...
منزل رسانید ... زیر درخت نشسته ... که ... سلطان زاده گفت چون این سخن شنیدم گفتم
... چون یکساعت ... دیدم که ... اسپها مرده ...
... پوست اسب ... ساختم ...
... که هرگز ... که در بهشت ...
... چون ... گفتم ... چنانچه ...
... درخت ... که ... سیمرغ ... گفت ...
... گفتم سیمرغ ... گفت ... سلیمان ... گفتم سلیمان ...
چگونه ... گفت ... پادشاهیست ... برامد ...
سلیمان است پس ... گفتم ... که بدین ... بدین درخت ...
... بیابان ... که ... زیادی سخت ...
... درخت ... گفت ... بایکدیگر ... گفت
که سیمرغ ... که اگر ... تا ... باینجا ...
اگر سیمرغ ... کناره دریا ... باشد ... که سیمرغ ...

باز امد دختر ... [illegible] ... گفت تو ... و ... من ...
... گفت ... [illegible] ... نباشم دختر گفت نباید که ...
سلیمان ... گفت پس ... [illegible] ... باینجا ...
من باشد ملک زاده گفت من ... سیمرغ ... پس ... میان پوست ... سیمرغ امد ...
با من ... دختر ... پوست ... سیمرغ ...
دیگر سیمرغ ... سلیمان ... من ... پوست ... دختر ... که هرگز ...
روز با دختر صحبت میداشتم و چون شب میشد ... پوست میشدم ... دختر ... گرفت ... بگذشت ...
... سه ساله شد ... پوست ... سلیمان ... که قضا کار خود کرد ...
مشرق با دختر ملک مغرب ... رسید ... سلیمان ... گرد ... حکم کرد ...
جمع شدند ... سلیمان ...
امد ... که ... کلام ...
نشست سلیمان ... گفت ... که ... بیامد ...
سلیمان ... الله ... ملک ... ایشان ... که ...
... الله ... سیمرغ ...
بنام سیمرغ ... گفت ای سیمرغ ... قضا و قدر ... سیمرغ گفت من قضا ... سلیمان گفت ...
میگوئی ... سیمرغ گفت ... سلیمان گفت ... سیمرغ ...
و سلیمان ... سیمرغ ...
شد ... سیمرغ امد ... پوست ...
که هرگز ... سیمرغ ... پوست ... دختر گفت
... سیمرغ گفت ... سلیمان ...
سلیمان ... سیمرغ ... گفت ... دختر گفت ...
که ... گفت ... گفت ... پوست
... سیمرغ گفت ... سیمرغ گفت بسم الله الرحمن الرحیم ...
... پوست ... سلیمان ... سلیمان ... دختر ... گفت ... سلیمان
... گفت ... قضا و قدر ... سیمرغ گفت قضا
... سلیمان گفت ... دختر ... غلام ...
است سیمرغ ... سلیمان ... سیمرغ ... سلیمان گفت ...
سلیمان گفت ... پوست ... قضا و قدر ... دختر ... غلام ...
... سیمرغ ... که ... سلیمان
... که ... گفت ...
... که ... گفت ... که ...

باد و مكه گفت كه [illegible] پيشها باد از آنست كه هر چه بيايد پنهان كند پس سليمان حضرت بلقيس را عقد بست و ملاقي

پنهاني خواند و هر چه [illegible] از حضرت شفا غاليه بياورد و غاليه و بوي خوش از آن بعد پيدا شد باب [illegible] در بيان نماز و غيره

بدانكه هيچ عبادت [illegible] به از نماز نيست و هيچ بنده [illegible] ترك نماز كند كشتن وي را واجب شود و هر كه سه روز نماز نخواند ظالم

كند الله كافر گردد و كشتن وي واجب آيد قال رسول الله صلى الله عليه وآله علم الايمان الصلوة يعني نشانه ايمان نماز است و ديگر فرمود

بين العبد والكفر ترك الصلوة و ديگر فرمود من ترك الصلوة متعمدا فقد كفر در حديث است كه هر كه در حضور پنج وقت نماز نكوشد

خداي تعالى او را در قيامت با من كه محمدم و با جدم ابراهيم خليل است و هر كه [illegible] پنج وقت نماز بكوشد او را در بهشت

[illegible] كنند و در حالتي كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله در [illegible] رحلت ميكرد دم بدم اين وصيت ميفرمود كه الصلوة

وما ملكت ايمانكم يعني نماز را نگه داريد و زير دستان را و ديگر فرمود الصلوة نور المؤمن يعني نماز نور مومن است و [illegible]

[illegible] لا ايمان الا بالصلوة ولا صلوة الا بالزكوة والعلم بالكتابة والنية بالصدقة يعني چهار چيز با چهار چيز [illegible] ايمان به نماز و نماز

بزكوة و علم بنوشتن و نيت درست با صدقه و ديگر فرموده كه مفتاح الجنة الصلوة يعني كليد بهشت نماز است ديگر فرموده كه

[illegible] هفت سالگي به نماز [illegible] كنيد و ده سالگي به زدن اگر نكند و [illegible] و حضرت رسول

[illegible] بلوغ رسيد نماز [illegible] واجب آيد اگر نكند كشتن واجب آيد [illegible]

بدانكه حضرت [illegible] پنج وقت نماز بر مسلمانان بالغ و عاقل فرض كرده كه خالي از حيض و نفاس باشند و نماز [illegible]

[illegible] هر كه پنج وقت نماز [illegible] گناه داشته باشد [illegible]

كند و نماز [illegible] آدم صفي الله [illegible] و نماز [illegible] ابراهيم و نماز [illegible] و نماز [illegible] موسى و نماز خفتن

عيسى [illegible] در حديث است كه هر كه اين پنج وقت نماز بگذارد حق تعالى [illegible] پنج چيز كرامت كند [illegible]

[illegible] ملك الموت [illegible] در روايتي ديگر آنست كه هر كه اين پنج نماز [illegible]

بگذارد [illegible] بهشت [illegible] و اگر نكند [illegible] و رسول

الله صلى الله عليه وآله فرمود المؤمن في المسجد كالسمك في الماء والمنافق في المسجد كالطير في القفص يعني [illegible] مسجد چون ماهيست

در آب [illegible] و منافق در مسجد چون مرغ است در قفس و از حضرت علي بن ابي طالب [illegible] نقلست كه هر كه [illegible] مسجد [illegible] بنا كند

الله تعالى [illegible] در بهشت [illegible] قرآن خوان [illegible]

[illegible] في المسجد [illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله فرموده كه

هر كه [illegible] مسجد [illegible] هفتاد هزار فرشته [illegible] آمرزش خواهند [illegible] و ديگر از علي ابن

ابي طالب نقلست كه [illegible] العرش [illegible] آمرزش خواهند و هر كه [illegible]

[illegible] قال رسول الله صلى الله عليه وآله تخرج يوم القيمة من جهنم شيئا يكون رأسها في السماء

الاعلى ويحلها في الارض السفلى [illegible] المشرق والمغرب [illegible]

فقال النبي جبرئيل [illegible] اين البطالين [illegible] خمسة [illegible] الصلوة والثاني مانع الزكوة والثالث شارب

الخمر والرابع آكل الربوا والخامس [illegible] في المساجد الحديث الدنيا [illegible] رسول الله فرموده [illegible]

[illegible]

مانع الزكوة [illegible] شارب الخمر [illegible]

[illegible] قال الله تعالى قد نرى تقلب وجهك في السماء [illegible] عل

عمل صالح [illegible] و با نفس خود [illegible] باشد [illegible] عمل صالح كرده [illegible]

[illegible] كه ولقد كرمنا بني آدم وحملناهم في البر والبحر [illegible] خطاب [illegible] حضرت رسالت پناه صلى

الله عليه وآله [illegible]

قال الله تعالى يا ايها الناس اتقوا ربكم ان زلزلة الساعة شيء عظيم يوم ترونها [illegible]

[illegible] ايمان آورند [illegible] توبه كنيد [illegible]

[illegible]

[illegible] بهشت [illegible]

[illegible] بهشت و حضرت امير المؤمنين علي بن ابي طالب السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بهشت [illegible]

[illegible] صفات [illegible]

[illegible] قيامت [illegible]

[illegible]

[illegible] باشند [illegible]

كه قيامت [illegible] وترى الناس سكارى وما هم بسكارى [illegible] قيامت [illegible] باشند

[illegible] باشند [illegible] ومن الناس من يجادل في الله بغير علم ويتبع كل شيطان مريد كتب عليه انه من تولاه فانه يضله ويهديه

الى عذاب السعير يعني [illegible] شيطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسالت پناه [illegible]

[illegible]

[illegible] كه [illegible]

[illegible]

[illegible] يا ايها الناس

ان كنتم في ريب من البعث فانا خلقناكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة [illegible]

[illegible] فانا خلقناكم من تراب [illegible]

ثم من نطفة [illegible] ثم من علقة ثم من مضغة [illegible]

[illegible]

[illegible]

كفت من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة وغير مخلقة لنبين لكم ونقر في

الارحام ما نشاء از نطفه اند شكم مادر در ميان خون نكوشت وناديكي بعد و زمي سي سالم الى اجل مسمى چون نه ماه

بيد ثم نخرجكم طفلا پس بيرون اوريم طفل را از شكم مادر ثم لتبلغوا اشدكم پس بحد بلوغ رسانيم ايشان را وبعضي را

پس از طفوليت و جواني در غم بسيار حال قوت و ومنكم من يتوفى و بعضي را ببريم ومنكم من يرد الى ارذل

العمر و بعضي را ايشان را به پيري رسانيم لكيلا يعلم من بعد علم شيئا چنانكه ابغايت پيري وضعيف هيچ ندانند

[illegible] ذلك بان الله هو الحق وانه يحيي الموتى وانه على كل شيء قدير يعني

ياد كرديم از انار قدرت خود ياد كرديم ايشان را [illegible] بدانكه كرم را حيا [illegible] هر شيئ از اشيا

الخصوص الادمي وان الساعة اتية لا ريب فيها پس يقين بايد دانست كه قيامت نزديكست والبته واقع

خواهد بود و كواهي به پيغمبر به عهد كه ايشان را بمين [illegible] قيامت [illegible] ذكر مرسلت

فرو كرده و طلب ماهيان كنند كه ان جهنم لموعدهم اجمعين و فرشتكان بانجيرها [illegible] ميليد وكفرا

وماهيان را بدوزخ كشند والله اعلم باب بيست و دوم در بيان [illegible] موجودات [illegible]

روايت است كه در قيامت امت من بيست كروه باشند انكاه فرمان ايد كه [illegible] كه يكي

[illegible] حساب شود [illegible] ايشان از

[illegible] كه ايشان را [illegible] كرده اند و خلق

[illegible] الذين اذا اكتالوا على الناس يستوفون واذا كالوهم

او وزنوهم يخسرون فرمان ايد كه ايشان را بدوزخ بريد و [illegible] كشته بود

كرم [illegible] انما الصدقات للفقراء

والمساكين پس فرمان ايد كه ايشان را [illegible]

[illegible] والجار ذي القربى والجار الجنب والصاحب بالجنب [illegible]

فرمان ايد كه ايشان را بدوزخ برند [illegible] منادي ندا كند كه ايشان كسانى اند

كه اهل علم و اهل كلام [illegible] ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا

في الدنيا والاخرة [illegible] ايشان را [illegible]

[illegible] والذين لا يشهدون الزور واذا مروا باللغو مروا كراما [illegible]

[illegible] منادي ندا كند كه ايشان در دنيا

كواهي [illegible] ولا تكتموا الشهادة ومن يكتمها فانه اثم قلبه [illegible] ايشان را بدوزخ برند

[illegible] كه ايشان [illegible]

[illegible] ولا تقربوا الزنى انه كان فاحشة و

ساء سبيلا [illegible] باشند [illegible]

[illegible] باشند [illegible]

منادي ندا كند كه ايشان [illegible] ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن فرمان ايد كه ايشان را بدوزخ

بدوزخ بريد كره [illegible] ايشان باز پس كشته باشد [illegible] يوب كند [illegible]

بيستاند و ندا كند كه ايشان [illegible] وليست التوبة للذين يعملون السيئات حتى اذا حضر احدهم

الموت فرمان ايد كه ايشان را بدوزخ بريد [illegible] صورت ايشان [illegible]

[illegible] ونحشره يوم القيامة اعمى [illegible] پس ايشان را بدوزخ [illegible]

[illegible] ايشان [illegible] كه ايشان [illegible]

[illegible] لعنة الله على الراشي والمرتشي فرمان ايد كه ايشان را بدوزخ [illegible]

[illegible] ايشان را بدوزخ [illegible]

[illegible] ونحشرهم يوم القيامة على وجوههم عميا وبكما وصما ماواهم جهنم كلما خبت زدناهم سعيرا

[illegible] الذين ياكلون الربا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس فرمان ايد كه ايشان را بدوزخ بريد [illegible]

[illegible] كه ايشان [illegible]

[illegible] قال رب لم حشرتني اعمى وقد كنت بصيرا [illegible] ايشان را بدوزخ [illegible]

[illegible] كه ايشان [illegible]

[illegible] ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار [illegible]

[illegible] ايشان [illegible]

[illegible] كه ايشان [illegible]

ايشان [illegible] كه ايشان [illegible]

[illegible] ولا تمش في الارض مرحا انك لن تخرق الارض [illegible]

[illegible] ايشان [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] فرمان ايد كه ايشان را بدوزخ [illegible]

ايشان [illegible] منادي ندا كند كه ايشان [illegible]

[illegible] ايشان [illegible]

ايشان [illegible] منادي ندا كند كه ايشان

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلام عليكم [illegible]

[illegible] ايشان [illegible] والله اعلم باب بيست و سوم در بيان [illegible] الصلاة قال النبي [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible]

... **باب** ... [illegible]

... رسول الله صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

[illegible]

... **باب** ... [illegible]

مرفه و دیگر عرش اعظم ... [illegible]

... **باب** ... [illegible]

... حکایت ... [illegible]

... یا حی یا قیوم یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام ... [illegible]

... **باب** ... [illegible]

... لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر ... [illegible]

... **باب** ... [illegible]

... **باب** ... [illegible]

... استغفر الله ... [illegible]

... **باب** ... [illegible]

داده باشد و هر کس بعد از نماز مغرب شش رکعت نماز نفل بگذارد پیغمبر علیه السلام ضامن وی ام که شفاعت به بهشت
برم دیگر فرمود که بعد از نماز سه بار لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه بگوید حق تعالی وی را سه چیز کرامت کند
اول [illegible] ایمان نیاید دوم عذاب گور نباشد سیم خدای تعالی از وی خشنود باشد **باب نهم در بیان نماز عشا**
رسول الله صلی الله علیه فرمود که هر که نماز عشا به جماعت بگذارد و مراد او ثواب صد بیست [illegible] بنویسند و هشتاد
[illegible] دیگر فرمود که هر که بعد از نماز عشا صد بار بگوید سبحان الله والحمد لله و لا اله
الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه اول هر شبی ده هزار گناه وی بیامرزند دوم هزار [illegible] کوشک در بهشت
جهت وی بنا کنند سیم [illegible] ثواب به بهشت فرستند **حکایت** [illegible] بخدمت پیغمبر علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله
من نذر کرده ام که هر شب هزار رکعت نماز بگذارم [illegible] گفت یا رسول الله
[illegible] فرمود که هر که هر شب [illegible] هزار رکعت نماز کرده باشد رسول الله فرموده است میگوید
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله [illegible]
[illegible] استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب
الیه [illegible] ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم [illegible]
همه ملائکگان [illegible] **باب دهم در روزه ماه رمضان** رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
ماه رمضان [illegible] درهای بهشت [illegible] درهای دوزخ [illegible] درهای رحمت
[illegible] که بهشت [illegible] یکی از آن درها را باب الریان گویند
[illegible]
من [illegible] طعام و شراب و لذات نفسانی کرده [illegible] باشد قوله
تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام [illegible] ماه رمضان [illegible]
[illegible] حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر [illegible]
[illegible] قال رسول الله صلی الله علیه [illegible]
[illegible] الصوم جنة [illegible] شیطان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قوله تعالی شهر رمضان [illegible] لیلة القدر خیر من الف شهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه [illegible]
[illegible] ماه رمضان [illegible]
[illegible] ابن عباس رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه فرمود که در روزه ماه رمضان [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه [illegible] کرامت کند [illegible] **اول** [illegible]
[illegible] **دوم** [illegible] **سیم** [illegible]
[illegible] **چهارم** [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] **پنجم** [illegible] ماه رمضان [illegible]
باب در بیان زکوة قال الله تعالی و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة رسول الله صلی الله علیه [illegible]
قیامت روز [illegible] حضرت حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت پیغمبر علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] اصحاب الجنة [illegible] عذاب الیم [illegible]
[illegible] الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه [illegible]
و لا یحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله [illegible]
[illegible]
[illegible] ویل للمطففین الذین [illegible] ویل للمصلین الذین هم عن
صلاتهم ساهون [illegible] ما سلککم فی سقر [illegible] رسول الله صلی الله علیه [illegible]
[illegible]
[illegible] قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی [illegible] و آتوا الزکوة [illegible]
[illegible] **حکایت** شیخ عبد الله مبارک گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیرون آمد خواستم که دست وی ببوسم گفت من حج کرده‌ام که دست من می‌بوسی گفتم امسال حج نیکو کردی که حج تو
چنین قبول شد گفت من ... از کجا بود پس شنیدم گفت من مرد پینه‌دوزم و چهارصد سال که بکسب دست
خود حاصل کرده بودم و جهیز ساختم که بمکه روم شبی در خانه نشسته بودم بوی کباب از خانهٔ همسایه آمد و مادر
فرزندان من بارور بود پیش من آمد که همسایه فرستادم تا اندکی از آنچه می‌پزد بیاورد چون برفت گفتند این که مائی خوردیم
شما را نشاید خورد چون پس بیامد این بگفت خود برفتم و گفتم شما اصلا ... آن چه چیز است که بر شما
حلال است و بر ما حرام پس آن زن بگریست و گفت ای حاجی بر تو ظاهر است که زنی بیوه‌ام و طفلان یتیم دارم و هیچ نمانده
ده روز بود که هیچ نخورده بودند ... که حلال کرده بود خواستم و بیرون رفتم در دهی ... که از کسی چیزی
بطلبم چون نرسیدم در خرمنی یافتم پاره گوشت از وی بیریدم و آوردم که طفلان تم بخورند ... گفتم که حج
هزار از بهت که حل ... ایشان ... ام و ... پس خانه آمدم و ... که از ... مکه ... بودم
و کرایه ... و جهیز حج ... پس حکایت ... باز ... بگفتم ... رسول الله علیه السلام رسیده که
این صدقه کدام فاضلتر است گفت آنچه بشب دست ... بزنی ... و باید ... از ... شوی از مرد و تیجه
شربتی چرا که ... مقصود ... هر کسی بتواند ... والله اعلم **باب ۲ در بیان حج کردن** قوله تعالی ولله
علی الناس حج البیت یعنی حج فرض است بر هر بالغ عاقل که استطاعت داشته باشد هر دو یکسانست و حج از ارکان
شعار چنین است ... رسول الله صلی الله علیه فرمود که حج مبرور ... ثواب ... الجنة و فضیلت حج بسیار است ... اند
که حضرت حج از جهاد ... حاصل ... رسول ... روز ... مسجد ...
رسول الله صلی الله علیه فرمود ... عرفات استغفار ... عرفات ... ابراهیم خلیل الله
بنا کعبه کرد و جبرئیل بیامد و جای کعبه ... نمود ... ادم ... بآنجا رسیدند از آن
عرفات گویند ... گویند که ... آنجا جمع آیند ...
اقرار کنند ... وادی عرفات ... ایام التشریق ... ذوالنون مصری رحمة
الله علیه ... گفت ... ایام التشریق حرام است که ...
که من ... ایام تشریق حرام ... و ایام تشریق سه
بعد از عید قربان ... رسول الله صلی الله علیه فرمود که هر که حج
بکند ... پاک شود ... باشد ...
و ... حج ... مکه ...
داده خدایتعالی ... حج کند ... والله اعلم **باب ۳ در بیان جهاد کردن** قال الله تعالی
وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما ... که در راه خدایتعالی ... کشته شود ... جهاد ...
... رسول الله صلی الله علیه ...
غازیان ... رسول الله صلی الله علیه فرموده در راه خدایتعالی ... جهاد کن که ...
... حضرت رسول الله صلی الله علیه ...
... رسول الله صلی الله علیه ...
... که الشرف ...

خداوند تعالی ... رسول الله صلی الله علیه ...
... لشکر اسلام ...
از لشکر کفار ... رسول الله صلی الله علیه ...
... رسول الله صلی الله علیه ...
گفت یا رسول الله ... حضرت ... صحابه ...
پس ... رسول الله ...
... رسول الله ...
حکایت ابن مسعود روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه که جان شهیدان در شکم مرغان سبز باشد چون شب شود
... بهشت ...
...
...
است ... **حکایت** شبلی رحمة الله علیه ...
...
...
بیت ...
...
... رسول الله صلی الله علیه فرمود که در بهشت صد درجه است ...
... رسول الله صلی الله علیه ...
... جهاد ...
باب ۴ در حق زوجین کردن قال الله تعالی الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله ...
... **حکایت** عبدالله مسعود رحمة الله روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه ...
...
... حضرت ...
... یا حضرت ... الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله ...
... رسول الله ...
فاطمه زهرا علیها السلام ... علی بن ابی طالب ... فاطمه ...
... رسول الله صلی الله علیه فرموده ...
...
... اول ثواب ابراهیم خلیل الله
ثواب موسی کلیم الله دوم ثواب ... رسول الله ...

ودعاء وي قبول نيست اول شارب الخمر دوم اكل الربا سيم زني كه شوهر از وي راضي نباشد و زني كه بي رخصت شوهر
چيزي بصدقه بدهد [illegible] ثواب [illegible] شوهرش نپسندد و هر آن مردي كه نفقه بر زن خود و عيال خود كسب
كند و با همسايه نيكوئي كند او را در قيامت چهار [illegible] كرامت كند [illegible] از دوزخ نجات يابد
[illegible] ديگر پيغمبر صلى الله فرموده كه هر كه زن حلال خود داشته باشد و طلب حرام كند [illegible]
[illegible] بغضب الله تعالى گرفتار شود [illegible] در دوزخ كشند [illegible]
كه زن از وي راضي نشود [illegible] از دوزخ [illegible] كه در حق شوهر [illegible]
[illegible] رسول الله صلى الله فرموده كه از زنان سه طائفه [illegible] در بهشت همراه
باشند اول زني كه خدمت شوهر كرده باشد دوم زني كه شوهر [illegible] سيم زني كه [illegible] حلال كرده باشد
چون شوهر [illegible] رسول الله صلى الله فرموده كه [illegible]
[illegible] حلال [illegible]
وقت [illegible] كه حق شوهر بر زن چهار چيز است اول آنكه [illegible] شوهر [illegible] خانه
نكذارد دوم [illegible] سيم [illegible] چهارم [illegible] شوهر
[illegible] اول آنكه طعام [illegible]
دوم آنكه [illegible] سيم [illegible] چهارم [illegible] منع نكند
[illegible] باب هشتم در حق والدين كويد رسول الله صلى الله فرموده عاق
الوالدين في النار [illegible] باشد [illegible]
[illegible] پيغمبر [illegible]
[illegible] تقصير نكند [illegible]
[illegible] حكايت [illegible]
[illegible] بيت المقدس
[illegible]
كفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible]
[illegible]
كفت [illegible]
[illegible] راضي نباشد [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] رسول الله صلى الله فرموده كه هر كه نيكوئي با مادر [illegible] بهشت [illegible]

بشنود [illegible] رسول الله صلى الله
[illegible] مِنْ وَلَدِكَ وَأَبٌ مِنْ زَوْجِكَ وَأَبٌ مِنْ عَلَّمَكَ [illegible] اول [illegible]
دوم [illegible] سيم معلم كه علم دين [illegible]
[illegible] باب [illegible] رسول الله صلى الله
كه صلهٔ رحم [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
كه چون [illegible]
[illegible] رسول الله صلى الله [illegible]
[illegible] رسول الله صلى الله [illegible]
[illegible]
قال رسول الله صلى الله لا يدخل الجنة قاطع الرحم [illegible] باب [illegible]
قال الله تعالى واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وبالوالدين احسانا [illegible]
[illegible] قال رسول الله صلى الله لا يدخل الجنة [illegible]
[illegible]
[illegible] رحمة الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حكايت ابراهيم [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باب [illegible]
[illegible] امير المؤمنين علي ابن ابي طالب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الحمد لله [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible]

مزد دهند و اهل بلا بی حساب به بهشت روند قوله تعالی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و چندان دولت یابند که گوید
کاشکی تنهای ما در دنیا بپاره کرده بودیم تا ثواب بیشتر ازین یافتیمی والله اعلم **باب ۹ در بیان اصلاح کردن**
قوله تعالی انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم و دیگر فرموده لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس
رسول الله فرموده یا اصحاب بگویم با شما که از نماز و روزه و صدقات کدام فاضلتر است گفتند یا رسول الله فرماید فرمود صلح
افکندن میان مسلمانان والله تعالی فرشته فرستد [illegible] است [illegible] از آتش دوزخ [illegible]
[illegible] شایسته [illegible] رسول الله فرموده که [illegible] هر که [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] و کینه و بغض [illegible] روز قیامت از شفاعت من نا امید
[illegible] باشد [illegible] پشیمان شود و هر که [illegible]
[illegible] سلام [illegible] برادر مسلمان
کند [illegible] رحمت [illegible] جواب نگوید [illegible] رحمت الله جواب
[illegible] باشند [illegible] حضرت علی بن ابی طالب فرموده که
[illegible] مسلمانان [illegible] **باب ۱۰ در بیان کسب حلال**
کردن قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و کاسب [illegible] حلال [illegible] با شهیدان [illegible]
باشند و هر که [illegible] حلال باشد [illegible] شکر خدای تعالی
[illegible] ثواب یابد که پیغمبران [illegible] که هر که [illegible] رسول [illegible] خدای تعالی
[illegible] درویشی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کرد و ایشان [illegible]
گفتند یا رسول الله [illegible] باشد که [illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] باشند که [illegible] حرام [illegible] عقوبت [illegible] باشند [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] و الله [illegible]
[illegible] حرام [illegible] هر که [illegible] حرام [illegible] عبادت [illegible] هر که
دست از حرام باز دارد [illegible] هفتاد حج [illegible] حلال حرام [illegible]
[illegible] حساب [illegible] طلب حلال است [illegible]
که [illegible] دست [illegible] حضرت [illegible]
رسول الله [illegible] یا رسول الله [illegible]
رسول الله فرموده [illegible] دست [illegible] ابراهیم [illegible] روایت میکند
از رسول الله که کسب [illegible] بهتر است [illegible]
[illegible] گفت [illegible] میکند گفت [illegible]
[illegible] لقمان حکیم [illegible] دست [illegible] درویش [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب گفت [illegible] کسب حلال
[illegible] شریعت [illegible] دوزخ [illegible] بهشت [illegible] پیغمبران

پیغمبران [illegible] ابراهیم [illegible] سلیمان پیغمبر [illegible]
[illegible] باشد کسب حلال [illegible] فرموده که [illegible] کسب حلال [illegible]
[illegible] کاسب [illegible] رسول الله [illegible] **باب ۱۱ در بیان اکرام الضیف** قوله تعالی هل اتاک حدیث ضیف
ابراهیم [illegible] ملکوت السموات والارض [illegible] پیغمبر [illegible] مهمان [illegible] ابراهیم [illegible]
الله فرموده که هر که مهمان [illegible] طعام [illegible]
[illegible] مهمان [illegible] حرام شود [illegible] حضرت ابراهیم [illegible]
پادشاه [illegible] مهمان [illegible]
[illegible] رسول الله فرموده که هر که [illegible] مهمان [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] طعام [illegible] مهمان [illegible]
کردن **سیم** [illegible] **چهارم** [illegible] **پنجم** [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
که [illegible] چهار فرض و چهار سنت و چهار ادب است
[illegible] طعام [illegible] چهار فرض است که [illegible]
[illegible] طعام که [illegible] بسم الله [illegible] الحمد لله [illegible] و چهار سنت است که [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
هر که [illegible] طعام [illegible] باشد و هر که بسم الله نگوید شیطان با وی [illegible] والله اعلم **باب ۱۲**
در بیان جماعت کردن قوله تعالی [illegible] الی الله و عمل صالحا و قال اننی من المسلمین [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] رسول الله فرموده [illegible]
[illegible] قیامت [illegible] مسجد [illegible]
[illegible] قیامت [illegible]
که [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی فرموده که هر که [illegible]
بهشت [illegible] ایمان و شهادت [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] والله اعلم **باب ۱۳ در شکر علی النعمة گوید** قوله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید
[illegible] شکر [illegible] رسول الله
فرموده [illegible] طعام [illegible] شکر [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] شکر [illegible]
[illegible] رسول الله فرموده [illegible]
[illegible] چهار چیز [illegible] **اول** [illegible] **دوم** [illegible] **سیم** [illegible] **چهارم** [illegible]

و رسول الله صلی الله فرمود که حق تعالی فرمود که من اینان نگریستم شما بزودی داون شما را بنان مکبر بودی عبادت کردن که فرمان
قیامت از شما اهل صالح میخواهم و کرده از فرما بخواهم شما چرا دو دنب فرما غلب میکید ای چون سید نبی که دو دنب تو ر
من است چرا ان بگری بطلب میکنی و چون میکنی چرا از عنایة و مادر و بند شرم میدارید از من شرم نمیدارید الی بنده
هر که کسی را میخواهد از دنیا کسی میخواهد و من تو را دنیا میخواهم **حکایت** سفیان ثوری گفت بزیارت رفتم که
زیارت رابعه کنم سه شب بخفت گفت بوی گفتم یا رابعه چه باشد که تو احباب خود بگویی تا جامه تو نو کرد استاد گفت
جامه من است حسن و جمال نه بجامه است بلکه با مال است و با سلام است و چیزی کار دیوی مرا سببه دنیا
حکایت و دنیا و لذت بحکم خدا و مدار است والله تعالی میفرماید که چون بنده دل مرا و مکرم دارم دنیا و دنب تنان کرده ام
و لذت به نه فراغ کرده ام و اگر بنده همه روز شکر کند بدان نعمت من داشته اند کرم و نعمتم من بدان نعمت کرده کردم و دست
والله اعلم **باب بر در بیان صبر و مصیبت** وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ
الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و هر که را مصیبتی رسد از ترس و جوع و نقصان از اموال و ارواح
و کشت و فرزندان و بر نفس او رسد بدان صبر باید و شکر کند و بلائی نکند بشارت باد که تمام دنیا و آخرت بد صابران
نویسند و گفته اند که صبر اول بابست و ... هر که را صبر نیست ایمان نیست **حکایت** عیسی علیه السلام اوسید
که شما مؤمن اید گفتند بلی عیسی پرسید که نشان مؤمنی چیست گفتند در نعمت شکر کنیم و در محنت صبر و بقضای خدا تعالی
خرسندیم گفت انیم ابن عباس رضی الله عنه گفت صبر در قرآن بر سه وجه است یکی صبر بر طاعات سیصد درجه است دوم
صبر بر بلاهائی چیزی که حرام است سیم صبر بر معصیت پانصد درجه است بدانکه صبر بر بلاء درجه صدیقانست رسول الله
صلی الله در مناجات فرمود بار خدایا مارا چندان یقین ده تا آنکه مصائب دنیا بر ما آسان کرده و فرموده سه چیز از گنجهای
پنهانی است آنها در محنت شکایت بکس نکردن و بیماری خود بکس نگفتن و در خدا تعالی فرمود که کسی که دردی بدنیا
غصه بوی رسد و صبر کند شرم دارم روز قیامت که ورا ترازوی برم و حساب وی کنم و ورا بسیصد درجات
بدهم که هر یکی چندانکه از زمین تا آسمانها عرش و چون کسی را مصیبتی رسد و گریه نکند و زبان صبر کند و باطل نکند و جامه
شکایت بکس نکند بهتر باشد و اگر چنانکه کافر کرده **حکایت** پیغمبر چون زکریا علیه السلام از جهودان بگریخت در میان درخت
رفت جهودان اره بیاوردند و بر سر درخت نهادند چون اره تو فرق زکریا رسید خواست که فریاد کند ندا رسید که اگر
بنالی عالم را زیر و زبر کنم و از دفتر پیغمبری حک کنم پس خاموش شد و بیاد درد باب بی نالید تا جان بحق تسلیم کرد
باب بر در عقوبت گوید قال الله تعالی وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا ... بدانکه هر که مصیبتی بوی رسد
و جامه بدرد و فغان کند و ... و گریه بسیار کند خدا تعالی از وی برگشته است
و ابن عباس رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله صلی الله که گفت ملک الموت بدید مادر مرده بگذاشت و روی
بگرفت پیغمبر صلی الله فرمود که هر که خاک سیاه بر سر کند و جامه بدرد و روی باز کند و با دوزخ جهنم ... و
از شفاعت من محروم باشد و جزای هفتاد پیغمبر بدو و کار و بر تن کرده اند و حساب بر وی سخت کند بلکه
بر وی دوزخ و ملائکه آسمان بر وی لعنت کنند و ... والله تعالی فرمود که قلم بیافرید و فرمود که
لوح بکرد هر چه میکند ... که خدا تعالی یک ... و هر که بقضای من راضی نبود و بر بلای
من صابر نباشد و بر نعمت من شکر نکند ... قال النبی صلی الله ... و من لم يرض بقضائي ولم يصبر
على بلائي ولم يشكر على نعمائي فليطلب ربا سوائي فليخرج من تحت سمائي يعنی هر چیزی که در شرع نیکوست ...

چشم ماست و ان عبرت بر طاعت ... معصیتها و بلاها که در دنیا بوی رسد و لطف و شکر ... **حکایت** موسی علیه السلام
بنا آمد که مادر ... فلان محله و ... مادر بدهد که گرم بر ... از موسی ... موسی علیه السلام
شد و بر امید ... بر سر او آمد ... از بدن شد و میگفت بار خدایا ... بیا ای موسی ... و را
دو سر و ادم ... گفت بار ... که من ... که گفتند هر که ...
گفت از خدا ... خواستم تا ... ابن فرسنگ ... گفت ... حاجت داری گفت سه روزست که ...
ام ... موسی ... بیا و ... چون بازآمد ... موسی گفت بار خدایا ... بلا شکر
تو میکرد و ... گفت با موسی ... باز کرم ... بر دیه
صدیقان ... که خدا تعالی فرمود که ... و ... که ... دوست
من باشند و ... **باب بر در بیان خوف و رجا گوید**
قوله تعالی ... رسول الله صلی الله علیه ...
الله ... هر که ... دنیا از حق تعالی ترسد ... قیامت ... باشد از عذاب و هر که در دنیا ایمن بود ... قیامت
... که در میان ... بنده ... یکی ... و ... هر که ... ماند ... بیچه
تقدیر ... باشد چون ... باید که ... باشد تا وقت رفتن و گفته اند
که هر که از خدا تعالی خوف نداشته باشد خراب شود و نشان خوف از خدا تعالی سه چیزست کم خوردن و کم خفتن و دنیا
خوار داشتن **حکایت** سفیان ثوری بیمار شد ... پیش طبیب بردند طبیب ... گفت
... کفتند ... سفیان ... طبیب ...
گفت ... بود ... گفت ...
... در میان اسلام ... سفیان ... **نکته** ... حضرت
... رحمة الله ... گفت ... خدا تعالی ... رسول الله صلی الله فرمود که هر
که از خدا تعالی بترسد همه چیز از وی بترسد و هر که نترسد ... همه چیز ... بترسد و حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام فرمود که از پدرم پرسیدم که ... که ... حضرت فرمود ...
... فرمود که هر ... جبرئیل ... خدا تعالی ... جبرئیل ... میکائیل ...
... دوزخ ... ابلیس ملعون شد جبرئیل و میکائیل ...
... رسول الله فرمود که اگر ... من میدانم شما
... فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا ... جبرئیل ... که یا محمد
... بِآيَةِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... رَحْمَةِ اللهِ ...
... حضرت فرمود ... رحمت الله تعالی ...
است ... رسول الله ... قیامت حساب ... حساب ...
... گفت ... حساب ...
فرمود ... کریم ... ایشان ...
والله ... قیامت ... که ابلیس ...

کنم و رحمت الله ... باب ... در بیان توبه گوید الله تعالی وحی کرد به یعقوب پیغمبر که ای یوسف را ... کرده گفت
... که توبه این من ... خدا از انکه گفتی یا غافر الذنب یعنی ... بر ... گناه ... رسید ... ابو الشیخ
... معلوم ... و ... اندیشید ... ابراهیم ادهم گفت شبی تنها بودم در طواف کعبه و باران ...
گفتم بار خدایا ... گناه ... تا هیچ معصیت نکنم ... که بندگان همه این ... اگر همه را از گناه
... رحمت ... معرفت خویش ... یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا ... رسول الله
... ترغیب تمام فرموده ... گناه ... توبه از گناهان ... و ...
... استغفار ... توبه شش چیز جمع اول پشیمانی از کرده دوم
... که دیگر بسر آن گناه نرود سیوم ... چهارم خوشنود کردن خصمان
پنجم هر گوشتی که از حرام ... باشد ... طاعت ... ششم چشانیدن ... چنانکه حلاوت
معصیت چشیده باشد خاتمه عبد الله مسعود رحمة الله روایت کرد از رسول الله که چون خدای تعالی بهشت بیافرید جبرئیل
را فرمود که بهشت ... جبرئیل ... بهشت ... دید ...
... جبرئیل ... که از ... بهشت ... جبرئیل ...
... که ... حق ... هوای نفس ... اختیار ...
... حق ... طاعت ... معصیت ... حرام ...
که ... دوزخ ... بهشت ... توبه ... شفاعت کرد ...
... شفاعت ... توبه ...
... توبه آن باشد که دیگر ... توبه نصوح ... رسول الله ... فرمود که ... توبه چهار
... بهشت ... چهار ... گناه ...
... باشد که ... بهشت ...
... توبه ... بهشت ... آتش ... گناه ... توبه ...
... که هر که توبه از گناه ...
و شفاعت رسول الله ... منقطع کرده ... توبه ... باشد
باب ... در بیان ... رحمها ... رحمة ... عفت و صلاح ... شوهر ...
... کعبه معظمه شده ...
... عاشق شد ...
... که ... عاشق ... گفت ...
... که ...
کرده ...
که ... گفت ...
... شریعت پیغمبر ...
... خدای ...

دیگر ... گفت ...
زن گفت ...
...
که ...
فرشته ...
...
...
...
این زن ... الا الله ...
از ...
...
...
...
...
چون ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

سیصد درم زن گفت طرفه است که همیان نزد او بود بدادم و خلاصش کردم چون منت نهد مرا از کشتن خلاص کرد و زن
همان ساعت همیان نزد وی داد و خلاصش کرد و از آن ده بیرون شد و راه پیش گرفت و آن جوان چون از کشتن خلاص گشت
شد سر در پی زن نهاد تا بوی رسید چون چشمش بر زن افتاد عاشق شد چنانکه بی آرام شد و بدست و پای زن
افتاد که چون مرا از کشتن خلاص کردی بیا و با من بپیوند زن قبول نکرد که من شوهر دارم جوان بسیار زاری کرد که
کار من بود که مرا کشتند که بسیار معتقد تو بود که روی تو ببینم و من از تو نمیگذرم و هرچند گفتگو کردند تا بکنار
دریائی رسیدند در آن ساحل کشتی بود پر از مال و بازرگانان جوان آن دید که هرچند زن از پیش میگریخت جوان در پی او میدوید
بازرگانان گفت من کنیزکی دارم و میفروشم که در خوبی و جوانی نظیر ندارد زن گفت من کنیزک نیستم و آزادم بازرگانان چون
عاشق بود دیر پانصد دینار بخرید و بحیله وی را بکشتی نشاندند و ساعت کشتی براندند تا بمیان دریا
نفاق شهوت بجوش آمد خواست که با وی مشغول گردد زن مانع شد و هرچند که گفت جوابی نشنید هر یکی در زن خواهان
شد و بسیار زاری کرد زن گفت که شما اسلام دارید و من نیز مسلمانم و آزادم و خدای تعالی را یاد کنید
و شوهر دارم و حق تعالی روز قیامت بپرسد و من از آن جوان بدی ندیدم مرا از کشتن خلاص کردم تا بر پای ملا
انداخت از خدای خود شرم دارید و این بلا بر من مپسندید و از دست بلا دست بدارید که من ضعیفه
عاجزه ام اهل کشتی چون این شنیدند از وی بترسیدند و دل ایشان بر وی بسوخت و از آن باز گشتند و با وی نیکوئی کردند
و او را دست و پای بستند چون زن آن بدید همه عاشق شدند و در پی آن کشتند دیگر بیکدیگر گفتند
که او را بکشیم شاید ما را بدنام کند زن از شر ایشان بترسید و دعا کرد و در زاری افتاد کرد و سر سوی آسمان
کرد و گفت ای خداوند این مظلوم بین مرا از شر این قوم نگاه دار و مگذار که دست ایشان بمن برسد و ...
شوی که حق تعالی بر این ظالمان ببیند از سوی دیگر باد سخت بر خاست و بر کشتی افتاد و در حال موج برآمد و آب دریا
و ساعتی بلند شد و کشتی و آن کشتی را بر انداخت چنانکه سامان آن تمام بسوختند و باد آن کشتی را برداشت
و بشهری که نزدیک بود رسانید چون مردمان آن ... و کشتی از دریا بیرون آمد دیدند که زن
دست و پای بسته و کشتی را نه سوخته بود مردمان شهر چون آن کشتی بدیدند از شهر بیرون آمدند که
این دیدند و آمدند و کشتی را بدیدند و ماجرا پرسیدند و احوال پرسیدند امیر شهر گفت که امیر چنین میگوید که با وی سخن بگوئیم مردم گفتند که
بگوئی که تنها در این بیابان چون افتادی گفت تا امیر نیاید نگویم تا مردم امیر آمد و زن حال را باز نمود گفتند
که مرد روی زمانه خوبی و حسن و جمال است و این زن در آب چون تنها کشتی را بی ملاح راند و بسلامت رسید و میگوید پادشاه
حرف مانند آن کشتی را بر ساحل برد و زن را پیش امیر آوردند و ماجرا تمام بگفت و شرح آن بوی رسانید زن
نیز در روی آب کشته بود نگفت و گفت ای امیر مرا کشتی بخواهم همه از ایشان باشد و از برای من در این کناره دریا
معبدی بسازند کشتی را صاحب شود تا من چند روزی دیگر که از عمر مانده است بعبادت مشغول باشم امیر گفت بکنم و کار بساخت
پادشاه احوال بشنود و سامان بساختند تمام چنانکه کسی بجای کعبه داشته باشد و در آن کناره دریا
جهت وی معبدی ساخت و زن در آنجا بعبادت مشغول شد تا آنکه پادشاه احوال او را بشنید و نزد او آمد و دید
بخواست شما از عبادت میکنم که معبدی نیکو کناره دریا ساخت میکند بجای من پادشاه گفت که ای زاهده
تو راست چون پادشاه صحبت تمام کرد و فرمان یافت پس بر این کار بسیار مدتی بعد از آن رفت و برخواستند و توبه
آن جوان نامعلوم بود تا وی چون آمد همه ملاحان شدند و بیامدند و صحبت پادشاه میگفتند و او را رسانیدند زاهده

زاهده گفت چون چنین است مرا زنی شناخته اید که بخوبی و جوانی مشهور باشد چرا که من از همه عالم بی بهره ام
دختر و بیشتر بیاوردند که هر یک بخوبی شهره شهر بود و همه که بحکم کلام الهی باشد از ایشان بگزید زاهده دختری
از میان ایشان با خود بخلوت برد و خود را بوی نمود که من شما را بگویم تا پادشاهی خود بس
دختران همه برخواستند و این خبر بشهر افتاد همه مردم تعجب نمودند پس وزیر از زنان خود بیشتر از همه بستاند
که چون چنین است با خود بیاورد و مرویه بخانه با کسی جمع کند که پادشاهی کرد که هر که همه ملکت بجای آورد
زاهده گفت ای اهل شهر شما همه مردم تعجب میکنید که ما را باید بر آن پادشاهی که در فلان شهر زنی مستجاب الدعوة
است که هر علتی که میکند بدعای او شفا می یابد و هر که مبتلا شد مستجاب میشود و هر کور و شل و بیمار که بدعای وی شفا
می یابد پس چون شوهر زاهده این بشنید از ملال حاضر شد و بدید و بر آن امید کرد و شد حال را از برادرش پرسید
و آن ولد قصه بیرون که چه کرد شد با شوهرش بگفت و از ... پریشان و بکوشه رفت و بنشست و حال
زن میداشت تا بعادت بیمار ضعیف و نحیف شد تا خبر رسید که در فلان محل زنی مستجاب الدعوة هست
که بدعای وی کور و شل و مفلوج شفا یابد پس آمد و بخواست و برادرش را بر پشت سوار کرد و روانه آن شهر شد تا که
رسید بمنزل آن اعرابی که زن را از رسن رهانیده بود و آن اعرابی را گفت و عیال وی مبتلا شده اعرابی پرسید
که بکجا میروید گفت در فلان شهر که مذکور شد که زنی هست مستجاب الدعوة هست که بدعای وی کور و شل
و بیمار شفا یابد اعرابی گفت زنی ما بوده که زاهده میخوانند و بدانجا میرود غلام من بر همین علت بیست سال از این خانه
بیرون کرد و بدعای وی مفلوج شده است من نیز با شما بیایم باشد که مستجاب باشد که ... پس اعرابی
با ایشان شد و برفتند تا برسیدند بآن شهر که آن تاجر ... بود که آن زن را از کشتن بازخرید
بود و آن خبر بزرگ ... رسید از معنا ایشان و او را ملاقات افتاد و او نیز شرح حال ایشان گفت که آن زن
صالحه مرا چنین کرد و من او را چنان کردم و بدعای او ... و بدست ... کشتم ...
همراه ایشان گشت تا بدعای او از این بلا برهم القصه هر سه جماعت همراه شدند تا برسیدند بآن شهر که آن زاهده بود و کل
ایشان در خلوت بودند ... چون ... پیش شوهر خود آمد و ... حاضر شد و گریه
بسیار کرد که مرا از شهر بیرون ... خصمان خود را یافت همراه بود و خوشحال شد القصه بیامدند
در آن خلوت که ... کار دعا بخواست و ایشان را طلب کرد و چون بیامدند شوهرش پرسید که چه کار افتاد
گفت ما بخدمت شما آمده ایم که و ... داریم که بدعای شما شفا یابد زن گفت بگناه خود
اقرار کنید تا من دعا کنم که بدعا ... مستجاب شود حاجت برآید گفت
اگر شفا میخواهی بگناه خود معترف شو پس برادر شوهر ... اقرار کرد و چون ... گفت
که اگر بگویم ... سخت ... حاجت ... پس ... و اعرابی گفت چون دعا بر
عشق ... و ... بسیار چنان بود که ... اعرابی غلام خود گفت تو نیز اقرار بگناه
خود بکن تا خلاص شوی غلام گفت من گناه عظیم دارم اگر بگویم با من که ... نیز ...
اعرابی گفت راست بگو که تا عفو کنم غلام گفت خواجه ... گفت زاهده ...
شفا یافت چنانکه اول بود پس ... گناه خود اقرار کرد و زاهده ...
شد که او را بود پس ایشان را همه رخصت داد و حاجی که شوهر او بود نگاه داشت ... برخاست

چون شوهر زن را بدید نعره بزد و بیهوش شد چون بهوش باز آمد زاهد گفت ترا چه شد گفت زنی داشتم که او
تا شما اکنون میان شما است اگر وی نبوده معلوم شما میشد زن گفت ای حاجی من تو منم و ما در خانه کجی بیداره
بودم بعید می ماندم بیت هر که بدی کرد به بد یاد آید هم به بد خویش گرفتار شد اکنون امیر حمد بنعم الله
بلا یا ایم و عالیه تا بدین نعیم مقیم رسانید و بازن ها در خوام میرشد پس حاجی برفت دایم با هر اهان خود بگفت در خویش
برادری که همه از شرمندگی سر زیر انداختند پس زاهد ایشان را هر یک چیزی بخشید و شوهر خود را پادشاه کرد
خود بعبادت مشغول شد والله اعلم باب یازدهم در حکایت مور و سلیمان علیه السلام گفت پادشاه ادام الله عمر حق بنظر
اوردم قصه‌های کهن بشنو این قصه هم یاد کرد تا مصطفی دلبندان شاد کرد حدیثی که ای بی نشنود تا بجهان بوده و ویژه ما
خوشتر از جهان بود این قصه از حیرت بعید حاصل تا آنچه شکر بعیده بشنو قصه مور و پیغمبر که من آورده ام بنظر
اقبال سلیمان نیکی بود پادشاه ما جهان خود یاد کرد روزی سلیمان و لشکر او جمع بسباط سپاهیش همه بود باد از شتاط
بکر وحش و دد و لشکر انس و جان بهم بجنبش در آمدند کرهما همه جهان سرا سر او بد هشت تشنه بعرصه نیستان فرات
مرغان همه را بهم بیکبار از ... تا سلیمان جهان تخت خود نشید فتر بتمام در آمد و آن را چو نیستان بنشسته خوش صفا
بسید اندک دو معدن که ویرانه مور را سکنی بکرد آن سو بعوض موری که از چنین لشکر ماه مورا اخبار گرد هر جا
دکه عرفت این ... خود آنجا حشر انسی بکی همه سپاهش بمرغان سوی ان همه بگیرا
لشکر دیگر مست شد بیک چشم کور بستم تخلل هم از ره بود آن و لیکن چه در اول بود آن بکی که
باک آن نیز ترین بره از آن مرد که تیک جا بکند کنایه کوه سهید کشاد سرا و بر اقرار سلیمان قناد باد آن کفت آنکه
لشکر روی اندرون حانها بکسر که امد سلیمان و لشکر بهم نشسته دوران شادمان خوش خرم تا بکرکی با بیشکر آمد
بلا چشم از ارکام رو کلی نکار دو زمین ها بود بکو ده مغزان و آن نبکر آقتل تعالی یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم
علم وخداوند عجیب حدیثش بسمع سلیمان رسید شکفتش هم آمدم ذکر آورد بی بگفت اعیان که چه جمیع مور
دلشکر اندر میان هو دوان کرم و بام مورا تا بیم راحت این خویشان رسیدن مقربت رحمی کی با ایشان رسید
بدان اکنون آنچه فرمان و آن کابینا و دان جهان که تر آن هم در میان شاه مور آن حوان سرا دو خویشتن و ما اکنون شاه مور
کفت کاین مورد باشد که من همکنند باسم آن اندر هوا ظلم هم اگر مرتیم رو داد اندرم اکنون بتنها ستم بعد کفت موراسوری
خداکه داده اجمل سوی جا بهد سپید که بچیم جان ازین که اندر میان ... نهد زین فرستاد خدا جو اجل بهر موت
وانید بلکت حلال خود امامار نیز تخت ... نیفند سیاحت شور سر بکون بیم سپاهم بدو بیشمار سر در این لا بلا شاه
سوی ما هیچ بیچ چو شنیدن سخن تنعم ماند بعد ادام جی با شاد خود داغ بالی بدو گفت ای مرد بر کوی نام آن نسب آنکه در ای ... تر اولاد
کدام مرا تو تا یا خود ادا که اکنون تا که بعد از بی ادر دو شاد کن اسم بگفت تر ... انه موری شاه باز برخیزد سوی بعد باشد و بعد از
ما سر سزدی را هستی بو به نام سر ادم سر را بد گرد بوده ست نام سند کرد تر ادم لطیف نام ... بلند جهاندار مالی جهان
افراز سپهر بر درین و بنیان امرزند بی حرمتی بدو ایکو بکره ندانید قوم سالار تر ... بیاموز و جم انظهر را که هم بادی
بوده هم نامدار بی اراده خدای جهان لسعید اندر یدو بر او ان شاد حد هرش سرا باد ... جار زاز ... ابار ان ... عالی اکر ای بنید شد
مقامات بیوفات مردوار که هم هر با بود هرم سرفراز سپهر و نفود ید بکرفت را که با حرت ... نیا میزد بکلاه هر شه
ساهی ادین ... ایشان نشاید شادی جهان جهان داکرامد از ... بر سر ... سر ... شاه که بدار ... عمی ... بسد القصه حرمش
اندر تبس انجیل ... مراد کنند مادر آن باد او تو ادم همه را ... ادان بعید بکیتی همه ... دان بعد سلیمان ... هر و ما ادار

ما ادا از کار بود از آن شرح کرد او دیگر آنکه آورد و سلیمان کفت ای بو شجاعت بن بار کو ما که تو چنید و در کفت که ای سید و کو
برا مور هست لیکن پیمان ... شاه پادشاه مرا ... من در وصی بن گفت سلیم بیر و سپهری تمام هست مرد فنین شیری و بطلان ... ما
که ما در ایا بیل هر که کس که بود است هم ... تخم کی ... هم ... بیمار ... پیش ... سلیمان از آن ... کفت کفت
حیثیم تعجب جاری شکر ... مرا بود اگر ... هم ... که ... بکفت ایمن ... سوال ... مکر ... چه ... پادشاه
وهاما پادشاه سیمان ... که ... هم شاه که ... بیاید ... جهان ... و ملک ... باشد ... عرش
جواب مرا ... تو ... کفت ای تو ... کرد ... سریر ... وقت ... آنکه ... و ... ملک ... کنج
اندر قرین ... سلیمان ... چه بشنید آن ... سخن ... که ... در ... مرا ... عطا ... بود ... دل
ای ... هست سیرت ... که ... کنها ... و ... مرا ... ادمی ... و ... وسیع ... و ...
و ... پیغمبر ... بکیرد ... بده ... و ... طلعت ... سراسر ... خلق ... ایشان ... بر ... خوشی
ای جهان ... خلق ... تو ... کفت ... ملک ... سرا ... که ... بود ... رو ... آنکه ...
به ... کفت ... جواب ... بده ... و ... خطا ... که ... جواب ... و ... مرا ...
وسخنی ... جلیل ... دولت ... جبرئیل ... و ... همه ... پادشاه ... دولت ... و ... ما ... که ...
هست ... و ... هست ... جهان ... جمله ... و ... دست ... تو ... دست ... است ... چه
است ... مرا ... جا ... ... سلیمان ... دست ... ما ... بو ... و ...
باک ... حرمی ... کرد ... بکوی ... جهان ... جواب ... و ... کفت ... سید ... و ... چه
حرمت ... عدل ... و ... زن ... هم ... بیخ ... بیخ ... بالبد ... بجز بیاید که ... خطاب ... هم ... سلیمان
... چنین ... چنین ... سلیمان ... که ... نسل ... چه ... نشان ... جواب ...
... که ... تاج ... بو ... فرق ... و ... جهان ... بیعنی ... و ... بدان ... ملک ... و ... کفت ...
... حاجات ... خود ... کاه ... هم ... خواهی ... خطا ... جواب ... ما ... جواب ... کرم ... این ... حال ...
... بکرمت ... بیعت ... خود ... که ... تو ... مملکت ... خویش ... مراد ... بامید ... حوف ... و ... مرا ...
... سلیمان ... که ... و ... بلکه ... که ... کفت ... یک ... سلطان ... بیغیل
که ... بیندی ... که ... مرا ... سلیم ... شوم ... کفت ... سلیم ... کفت ... چنین ... کفت ... بکیر ... کند ...
باد ... چنین ... باده ... که ... ملک ... سا ... خاص ... خود ... باد ... بود ... رو ... بکیرد ... باد ... باد
دولت ... کفتار ... بود ... شاد ... چه ... بو ... همی ... راست ... بکسی ... بدید ... هم ... که ... اکن
... بدید ... خوش سخن ... جای ... بدو ... کفت ... ما ... نام ... بود ... که ... مرمان ...
کشان ... تو ... که ... شادان ... ما ... جرم ... خود ... جرم ... که ... مرمان ... کاست ... باب ...
... و ... کران ... که ... باب ... حوار ... است ... نام ... در ... خواب ... که ... او
کا ... دوان ... خطای ... سلیمان ... دلکشا ... شد ... ملک ... شد ... بکیرد ... که ...
جه کوی ... ملک ... چنین ... بار ... شاه ... پادشاه ... که ... عاقل ... بکرد ... بدین ... هم ... شاه ... هم ... بار ... حفا
... بکف ... بود ... نهاد ... دو ... بیکا ... راست ... شاد ... بار ... ملک ... ما ... بر ... شد ... این ... شو
بادم ... کفت ... سر ... دست ... کیش ... شاه ... شوم ... ملک ... خویش ... پیش ... من ... هیچکس ... شو ... دم ... بکس ...

ملک شاه مرا کر هر سوی که ای هوای دل نکرده یا دم شود و ثواب جهان قصه ملک جمشید مور که گفتار او خوش [illegible]

مور بگفت ای نبی تشنوا این جواب هوایی که ای نوا دان خواب بدست ملک تو بپه مارا امید [illegible]

بگویم تو این حدیثی هست اگر گوش با شد [illegible] که مرد سلیمی [illegible] ملک [illegible]

خدای تو را خانت [illegible] چندان [illegible] از ملکت

یکسری [illegible] خلق [illegible]

نیست با کشتری [illegible] سلیمان چه گفتار او را شنید [illegible]

[illegible] بگفت [illegible] که تا می [illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عليه الصلوة والسلام باب هفتادم در بیان جهاد کویه قوله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان
الله لمع المحسنین یعنی الکسانی که جهد کردند ... رسول الله صلی الله علیه وسلم ...
[illegible]
... حکایت ...
[illegible]
... حبت ...
[illegible]
... حبت ...
[illegible]
... حکایت
[illegible]
اول ... دوم ... سیم ... چهارم ... پنجم ... ششم ...
... هفتم ... هشتم ...
... باب هفتاد یکم در
دستانید ...
[illegible]
... حکایت ... اول ...
... دوم ... سیم ... چهارم ... پنجم ...

اصل ... ششم ... هفتم ...
... هشتم ... نهم ...
... اول ... دوم
... ششم ...
... اول ...
[illegible]
... حبت ...
[illegible]
... باب هفتاد دوم در ...
[illegible]

[illegible] ... باب هفتاد و [illegible] در بیان [illegible] قال الله تعالی اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم فی الاموال والاولاد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کن فی الدنیا کانک غریب او عابر السبیل وعد نفسک من اصحاب القبور [illegible]

[illegible]

... زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین [illegible] انما الحیوة الدنیا لعب [illegible] انک میت وانهم میتون [illegible]

[illegible]

باب هفتاد و چهارم در بیان فاتحه و [illegible] ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم [illegible] فاتحة الکتاب [illegible]

[illegible]

از ملک [illegible] که [illegible] ایشان بهشت خواهند فاتحة الکتاب بخواهند [illegible] فاتحة الکتاب بخواند [illegible] به بهشت آن
[illegible] هر آیه [illegible] جمیع قرآن
[illegible] است [illegible] و هر که اخلاص بخواند هر حرفی [illegible] ثواب بنویسند و [illegible] گناه
عفو کنند [illegible] **باب هفتادم در بیان سورهٔ [illegible]** [illegible]
[illegible] است [illegible] هر که بخواند [illegible] هر حرفی [illegible] ثواب [illegible] گناه عفو کنند رسول الله
فرمود که هر که [illegible] بخواند [illegible] عبد الله عباس
رحمة الله از رسول الله روایت میکند که هر که هر شب این آیه بخواند [illegible] فرشته [illegible]
[illegible] عبد الله مسعود روایت میکند که [illegible] هر که این آیه بسیار بخواند
والله اعلم **باب هفتاد و ششم در بیان سورهٔ انعام و کهف** عبد الله عباس رحمة الله روایت میکند از رسول الله که چون
حضرت [illegible] سورهٔ انعام [illegible] هفتاد هزار فرشته [illegible] تسبیح و تهلیل میکردند [illegible] امیر المؤمنین علی
روایت کرده که سورهٔ انعام [illegible] این سوره [illegible] رحمة الله علیه روایت میکند از رسول الله
که هر که سورهٔ انعام بخواند [illegible] هزار فرشته [illegible] ثواب نویسند تا روز قیامت هفتاد حجاب [illegible]
در روز قیامت [illegible] سلسبیل [illegible]
[illegible] هر آیه هفتاد فرشته [illegible] تسبیح کنند تا روز قیامت
رسول الله فرمود که هر که سورهٔ کهف [illegible] روز جمعه بخواند [illegible] هفته [illegible] باشد [illegible]
رسول الله فرمود که هر که [illegible] سورهٔ کهف بخواند [illegible] باشد تا روز [illegible] رسول الله فرمود
[illegible] این سوره [illegible] رسول الله [illegible] فرمود هر که [illegible]
این سوره بخواند [illegible] والله اعلم **باب هفتاد و هفتم در فضل سورهٔ [illegible] یس و دخان** رسول الله فرمود که
هر که این سوره را [illegible] روز قیامت [illegible] سورهٔ یس شفاعت خواه او باشد [illegible] فرمود که هر که
سورهٔ یس [illegible] هر حرفی [illegible] فرشته [illegible] صلوات [illegible] تا روز قیامت
[illegible] استغفار [illegible] رسول
الله فرمود که هر که سورهٔ یس [illegible]
[illegible] هر که هر شب سورهٔ دخان بخواند [illegible]
[illegible] فرشته [illegible] تا روز قیامت و هر که هر شب سورهٔ [illegible]
[illegible] **باب هفتاد و هشتم در بیان فضل سورهٔ تبارک ملک** رسول الله فرمود
که هر که هر شب سورهٔ تبارک [illegible] روز قیامت شفیع او سوره باشد [illegible]
[illegible] رسول الله فرمود که خوانندهٔ این سوره [illegible] منکر و نکیر از جانب پای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس رحمة الله روایت میکند که سوره [illegible] باشد

باشد [illegible] قیامت [illegible] باشد [illegible] این سوره [illegible] روایت کند
از رسول الله که هر که سوره [illegible] سلسبیل [illegible]
کرامت [illegible] که [illegible] سوره [illegible] ثواب [illegible] گناه عفو کنند
و درجات [illegible] رسول الله [illegible] که هر که سوره [illegible] باشد [illegible] ثواب [illegible]
[illegible] محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود [illegible]
سبحان ربی الاعلی [illegible] رسول الله [illegible]
فرمود [illegible] جبرئیل [illegible] رسول الله [illegible] قیامت [illegible]
باشد [illegible] جمیع [illegible] هر کس که باخلاص بگوید [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] سعید گوید که این سوره در توریت و انجیل و صحف [illegible] ثواب [illegible]
باب هفتاد و نهم در بیان فضل سورهٔ اخلاص بدانکه قل هو الله احد [illegible] نام است اول اخلاص دوم توحید سیم
تفرید چهارم معوذات پنجم اساس ششم سورة المانع هفتم سورة المحضر هشتم سورة النور نهم سورة الولایة دهم سورة
المعرفة [illegible] رسول الله [illegible] جبرئیل [illegible] این سوره [illegible]
[illegible] این سوره [illegible] که هشتاد
هزار فرشته [illegible] سعد بن معاذ [illegible] این سوره **باب هشتادم در بیان وضو** روایت
از رسول الله که چون بندهٔ مؤمن وضو سازد [illegible] گناهی که [illegible]
[illegible] گناهی [illegible] باشد
عفو کند [illegible] گناه [illegible]
گناهی [illegible]
و گناهی که [illegible] رسول الله فرموده که [illegible] ایشان [illegible]
باشد [illegible] ابن عباس رحمة الله روایت است [illegible] رسول الله
فرموده [illegible] ابن عباس [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] **باب هشتاد و یکم در بیان غسل جنابت** عبد الله عباس رحمة الله روایت میکند از رسول الله که فرموده هر که
غسل جنابت کند [illegible] ثواب [illegible] گناه عفو کنند [illegible]
باب هشتاد و دوم در بیان تسبیح [illegible] والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا [illegible] رسول الله
فرموده که هر که یکبار بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible]
ثواب دارد [illegible] سبحان الله [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] هر که این تسبیح [illegible]
[illegible] تسبیح [illegible] ثواب [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] فرموده که هر که این کلمه [illegible]

در بهشت حضرت رسول الله صلی الله فرموده که ایمان [illegible] بسیار بگوئید که در [illegible] و این کلمه مسکین زینت و شیطان
لعین از گفتن این کلمه گریزان است و این کلمه گنجی است از گنجهای عرش و هر که یکبار این کلمه بگوید حق تعالی او را ده ثواب
بدهد و آنکس که ده بار بگوید صد ثواب بدهد حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب فرموده که هر که صد بار این کلمه بگوید
برای [illegible] آنکه از دوزخ ایمن باشد و از درویشی و بیماری نترسد و هر که هر بامداد این بگوید از دوزخ
ایمن باشد و در گور با سایش خواهد رسید و در کتاب [illegible] که حق تعالی فرشته آفریده است در آسمان چهارم که
سر او [illegible] هر زبانی هزار گونه تسبیح میگوید گفت یا رب العزة از انسان
هیچ کس آفریده که بدین صفت تسبیح بگوید جواب آمد که فلان بنده مؤمن [illegible] جایگاه عبادت میکند [illegible]
از تو گفت الهی [illegible] تا [illegible] او [illegible] بیاید و سلام
کرد او جواب داد فرشته گفت [illegible] گفت [illegible] طعام [illegible] گفت با مهمان طعام
گفت مرا [illegible] که هر [illegible] طعام [illegible] فرشته [illegible] شب و روز [illegible]
بود هیچ طاعت از او ندید و پرسید که یا فلان طاعت تو چیست [illegible] گفت [illegible] نماز صبح ذکر
الله تعالی مشغول شوم تا آفتاب برآید و ذکر این است که سبحان الله و بحمده و [illegible] باب هشتادم
در [illegible] قال الله تعالی فرموده اذا استمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع رسول الله فرموده که
[illegible] که در معراج بودم با سمان چهارم رسیدم [illegible] گفتم یا اخی جبرئیل این چیست
گفت این [illegible] بیان است که [illegible] کعب الاحبار رحمة الله فرموده که یک قطره آب که از چشم کسی
[illegible] گفت یا رسول الله چون بنده خواهد که [illegible]
[illegible] فرشته [illegible] گریه [illegible] که ای بنده من چون آب [illegible]
روان کردن [illegible] گفته [illegible]
[illegible] رحمة الله گفت که هر که [illegible] یک قطره آب از چشم [illegible]
حق تعالی [illegible] فرشته [illegible] گناه [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] گریست [illegible] یوسف [illegible]
گریه [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله [illegible] فرموده که [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] حضرت الله [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] باب هشتاد و [illegible] قال الله تعالی [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] است که [illegible]
و پنهان داشتن علم حرام است [illegible] رسول الله [illegible] است که فرموده که هر که [illegible] پنهان
کند پنهان [illegible] روایت است از رسول الله [illegible] مسجد [illegible] که اهل این مجلس
[illegible] رسول الله [illegible] که اهل این مجلس [illegible] علم [illegible]

و تعلیم [illegible] میکردند فرموده که [illegible] فضل [illegible] اهل علم [illegible] التعلیم [illegible]
[illegible] پیش ایشان [illegible] فرموده که هر که با عالمی نشیند [illegible] و هر که عالمی را زیارت کند [illegible]
زیارت کرده باشد و هر که [illegible] نشسته [illegible]
[illegible] گفتند که [illegible] گفت [illegible]
[illegible] که علم [illegible] علم که در سینه [illegible]
چیست گفت [illegible] گفتند ثمره [illegible] چیست گفت خاموشی [illegible] گفتند ثمره [illegible] چیست گفت حلم [illegible]
گفتند ثمره [illegible] چیست گفت [illegible] گفتند ثمره [illegible] چیست گفت [illegible] گفتند ثمره [illegible] چیست
گفت [illegible] علم رسول الله صلی الله فرموده [illegible] شفقت [illegible]
[illegible] از آنکه صد سال عبادت کند و گفت [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] عبادت است [illegible]
[illegible] فرموده که فضل عالم بر عابد [illegible] فضل من است [illegible]
[illegible] باب هشتاد [illegible] قال الله تعالی و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء
و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة و ذلک دین القیمة و رسول الله صلی الله فرموده که [illegible]
[illegible] حلال [illegible] حرام [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible] اخلاص [illegible]
[illegible] اخلاص [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] دوزخ [illegible]
طاعت [illegible] بهشت [illegible] فرشته [illegible]
[illegible] القدس [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] رسول
الله صلی الله [illegible] فرموده که هر که سنت [illegible]
[illegible]
[illegible] که هر که [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله فرموده که هر که
[illegible]
[illegible] که

ظالمان را یکی تا علم خوی ستاند کند ذکر بیان کند یکی که مرتبت کی خواهد بود و یاقوت یکی تا قوت خوی ستاند کند ذکر بیان کند

تا ملک الموت [illegible] یکی تا [illegible] خوی ستاند کند ذکر بیان کند یکی [illegible] گرسنه را سیر کنند والله

اعلم **باب هشتاد و [illegible] در بیان [illegible] حسد** قال الله تعالی نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

بدانکه خدای تعالی [illegible] را [illegible] داده [illegible] و کسی را [illegible] حکمی [illegible] و حسود [illegible]

باشد [illegible] قضای الله تعالی [illegible] است و فضل الله [illegible]

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده که [illegible] حاسد [illegible] که

حسد نیکو [illegible] چون آتش که هیزم [illegible] حضرت فرموده که با هم [illegible]

باشید و حلال نیست مر مسلمان که [illegible] خشم گیرد [illegible] که عداوت میان [illegible] مسلمان

[illegible] است [illegible] شنبه [illegible] که مؤمن [illegible]

[illegible] میان [illegible] مسلمان دشمنی باشد [illegible] ایشان [illegible]

کنند دیگر رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده که سه چیز است که هیچ کس از آن خالی نیست [illegible] حسد [illegible]

که علاج او چیست [illegible] تحقیق [illegible] بسیار [illegible]

حسد [illegible] **حکایت** [illegible]

[illegible] که [illegible] چنین [illegible] است [illegible]

که هرکز حسد [illegible] است و [illegible] الله [illegible] که

[illegible] خشم [illegible] رسول الله

[illegible] گناه [illegible]

[illegible] و اهل [illegible] **حکایت** از شیخ حسن بصری رحمه الله [illegible] که مؤمن [illegible]

یعقوب [illegible] فراموش [illegible] رحمه الله [illegible] فرشته [illegible] آدم [illegible]

[illegible] ابراهیم خلیل الله [illegible] وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ [illegible]

[illegible] که [illegible] دنیا است [illegible]

باب هشتاد و هفتم در بیان [illegible] قال الله تعالی وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ [illegible] که از

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده [illegible] بنده

باشد که [illegible] که

میان [illegible] مشرق تا مغرب است پس مؤمن باید که زبان خود نگاه دارد و هر سخنی که مصلحت شرعیه در آن

نباشد نگوید پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ یعنی هر که [illegible] ایمان [illegible]

[illegible] بهشت [illegible]

[illegible] بهشت [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده که [illegible]

[illegible] حضرت فرموده که [illegible]

وسینهای خود [illegible] بپرسیدم که این چه قوم اند فرمود [illegible] که [illegible] گوشت [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible] فرموده که [illegible]

[illegible] حضرت فرموده که [illegible] گوشت [illegible] و شنیدن

غیبت کردن و شنیدن هر دو معصیت [illegible] والله [illegible] فرموده که هر که از غیبت [illegible]

[illegible] هر کس غیبت کند و غیبت شنود [illegible] چهار فرشته [illegible]

[illegible] گوشت [illegible]

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده غیبت [illegible] حدیث [illegible]

[illegible] باشد غیبت [illegible]

[illegible] حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرموده که [illegible] رسول الله

فرموده [illegible] شیخ حسن بصری رحمه الله [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] غیبت [illegible] فرموده که هر که غیبت شنود [illegible]

[illegible] صحابه [illegible] حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] ملائکه [illegible]

[illegible] وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] **حکایت** [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible]

[illegible] **باب هشتاد و [illegible]** قال الله تعالی وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ [illegible] عدل [illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] امام عادل [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] معصیت [illegible] رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده

که هر کس [illegible] باشد [illegible] **[illegible]**

که [illegible]

[illegible] **حکایت** [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ [illegible] ظالمان [illegible]

باشد [illegible] ظالمان [illegible]

[illegible] سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا [illegible] بدترین پادشاهان [illegible] ظالمان [illegible]

پادشاهان زمین را حکایت انوشیروان عادل را غلامی بود و سه خط نوشته بداده بود که هر وقتی که بر تو خشم گیرم این خطها
بر من عرضه کن بر خط اول نوشته بود که پادشاه نه خدایی در خط دوم نوشته بود که بر خلق رحمت کن در خط سیم
نوشته بود که حق خود چندان خواه که خدای تعالی از تو خواهد و رسول الله فرموده که سه کس اند که روز قیامت خدای تعالی
با ایشان سخن نگوید اول سلطان دروغ زن دوم پیر زانی سیم درویش متکبر ... امت من
که از شفاعت من محروم باشند ظالم ... فرموده که سه چیز است که ایمان تمام شود اول چون خشم گیرد
قصد باطل نکند دوم چون خوشنود شود حق نگذارد سیم چون قادر شود بیش از حق خود نستاند و گفته اند
که عقوبت خدای بر آنکس باشد که میان دو کس حکم ناحق کند و رسول الله فرموده که همیشه امت من در کنف حمایت
خدای باشد والله اعلم **باب هشتاد و هفتم در بیان صدق** قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین
و گفته اند که ما را چیزی بیاموز که بهشت روم گفت هر که سخن مگوید گفتند نتوانیم گفت فرموده پس بجز سخن راست مگوی
حکایت ربیع بن خثیم بیست سال ... هر روز بامداد برخاستی دوات و قلم پیش خود نهادی سخن نگفتی
... سخن چهار قسم است یکی آنست که منفعت و مضرت
سیم آنست که نه منفعت است و نه مضرت ... چهارم آنست که مضرت است ...
... و رسول الله فرموده که سه چیز است که چون در کسی بود نشان ... باشد
... یکی آنکه چون سخن گوید دروغ باشد دوم چون وعده کند خلاف باشد سیم آنکه چون امانتی بوی سپارند
خیانت کند ... اسماعیل ... صادق الوعد ... اسماعیل ...
... شهری ... اسماعیل ... گفت تو ... توقف کن ... پس
... مشغول شد و فراموش کرد ... بعد از آن ... گفت که اسماعیل
... یکسال ... اسماعیل ... که هم اینجا نشسته ...
... فرموده که اگر ... خلاف کردی ... والله تعالی اعلم
... واذکر فی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد وکان رسولا نبیا ... گفته اند که هیچ ... که
... بود **اول** ... **دوم** ... **سیم** ...
... رسول الله فرموده که ...
... خشم ...
... فرموده ...
... حلال ...
... عباس ... رسول الله ...
...
باب نود و دوم در بیان ... قال الله تعالی وکانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون وبالاسحار هم یستغفرون ...
... نماز شب ...
... عبدالله بن عباس
... فرموده که هر که نماز شب ...

تا بعرب ... نماز کند ... ایشان امین گویند و ثواب ... باشد و رسول الله فرموده
که در شب معراج ... گفت یا جبرئیل ...
... گفت ...
شب ... قوله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ...
...
... مال ... **باب** ...
... زکوة ...
...
... زکوة ... والله اعلم **حکایت** ...
... روز قیامت ... بهشت ... اول ...
... دوم ... سیم ... چهارم ...
... پنجم ... ششم ...
... هفتم ... هشتم ... نهم ...
... دهم ... یازدهم ... دوازدهم ...
... سیزدهم ... چهاردهم ...
... والله اعلم **باب نود و یکم در بیان ذبح** ...
... حلال باشد
... بسم الله والله اکبر ...
... حرام باشد **باب نود و دوم در حلال و حرام** ...
...
...
... **باب** ...
سیم در سوال ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

رسول الله فرموده که هفت کس اند که امتان من نماز کنند و چون باشی گفت ... بسیار و چون قرآن خوانند و چون
بگذارم و چون بیخ رونق ... سازند تا ان نماز که بجا آید و چون رونق ... در سر حجابی در
دهن کنند تا آن زمان که دو نماز بگشاید رسول الله فرموده که چون امتان من صدقه دهند و چگونه باشی گفت
مرا بشارت ده ... پاره کنند پاره ... و پاره بدوزخ اندازند رسول الله فرموده چون ایشان باشی
گفت من ... صدقه شش خاصیت دارد **اول** آنکه خدا ... صدقه که ان را دعا ... کند **دوم** آنکه ... ایشان
برکت کند **سیم** آنکه ... **چهارم** آنکه ... بلا از ایشان بشود **پنجم** میان ایشان و دوزخ حجابی باشد **ششم**
آنکه ... باشند دیگر رسول الله فرموده که ای لعین تو را در میان امت من دوست هست گفت بلی یا محمد
امتان تو ... **گروه اول** ... ایشان ... کار کنند **گروه دوم** ... که ... باشد
... ایشان ... **گروه سیم** ... که ... خلاف نفس کار میکنند **گروه چهارم** ...
که مرا ... نباشد ... ایشان یکسان باشیم ... العین ... ایشان ... باشیم
رسول الله فرموده که ... امتان من ... گفت یا محمد هر روز هزار ... هزار ... من پیدا شوند رسول
الله فرموده که ای لعین ... شیاطین ... گفت ... که ... از ... بکریم ... که ... فرستاده
که ... یاجوج و ماجوج ... ایشان ... ایشان ...
... حضرت فرموده که ... امتان من ... شیاطین العین گفت یا رسول الله ... امت تو ...
... کنند ... فسق و فساد ... ایشان ... کنند ...
... ایشان ... ایشان ...
... و نماز نکنند و در میان ایشان باشم ...
... امتان ... شیطان ... [illegible] ...
... نماز کنند ... نماز ... وقت ... [illegible]
... نماز ... رسول الله فرموده که ای لعین ...
امت من ... گفت ... ایشان ... و فساد ... کنند ...
... کنند ... گفت ... بهشت
... رسول الله فرموده ... لعین اهل بهشت ... خصلت ... بهشت ... باشند
که ... و ... و صلاح ... باشند ... لعین ...
گفت ... توبه ... بهشت ... ابلیس گفت یا محمد ... که خدا ... احد ... بود
که ... که سجود ... اگر خدا ... که ...
... یا محمد ... که ... بهشت ... خدا ...
بهشت ... ابلیس ... گفت یا محمد ... که ...
... یا محمد ... وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی
... که ... خواهد ... ذلیل کند یا محمد ... که ... کرده
... در کلام مجید فرموده که يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ یا محمد اگر خواسته بود ...

عابد ... من بودم ولیکن رقم شقاوت بر من بوده است پس رسول الله فرموده که ... امتان من ... شیاطین
ولیکن توبه ... ایشان ... گفت صدق ... رسول الله ... که ... و لیکن
امتان تو ... که ... ایشان ... رسول الله فرموده که ... توبه
کرده گفت ... که ... دیگر حضرت فرموده که ... کند گفت ... توبه
و کلمه توحید ... دیگر فرموده که ... گفت ...
... فرموده که ... گفت ... رسول الله فرموده که ...
... گفت ... که حضرت ... دیگر فرموده ... گفت ... که ...
... باشد از صبح تا شام دیگر فرموده ای لعین دوست ... گفت ... دیگر فرموده
... گفت ... که ... حرام باشد ... دیگر فرموده که
... گفت ... که ... دیگر فرموده که ... گفت ...
... دیگر حضرت فرموده که ... گفت ... دیگر فرموده
که امانت ... گفت ... مال یتیم ... دیگر فرموده که ای لعین ...
گفت یا محمد ... گفت یا محمد ... من ...
... دیگر ... امانت ...
... رسول الله فرموده که ای لعین ... گفت **اول**
مریم بنت عمران **دوم** آسیه زن فرعون **سیم** خدیجه ... **چهارم** فاطمه ... رسول الله فرموده که ...
... گفت ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... دوست داری گفت ... دوست ... یا محمد ...
... رسول الله ... شیاطین ...
... که ... طلب ... کند ...
... رسول الله فرموده که ای لعین ...
... گفت یا محمد ... خدا ...
... یا محمد ... ای لعین ...
... لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْكَرِيمُ السَّتَّارُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْمَلِكُ الْجَبَّارُ
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيمُ الْغَفَّارُ پس رسول الله فرموده که ... نعوذ بالله من
غضب الله ... رسول الله ... لعنة الله ...
بین السماء و الارض ... لعنت کنند ...
است والله اعلم **حکایت در بیان زاهد و عالم و ابلیس** ... امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ...
اسرائیل زاهدی بود ...
... شیطان ...

بلت دو نه پیش بیان شکایت میکرد که من از دست این زاهد سخت بتنگم [illegible] ایشان بود که [illegible] سرچشمه
میگفت گفت من بروم و زاهد را از راه ببرم لعین گفت اگر تو او را از راه ببری من یکدانه خلیفگی خود بتو دهم سرچشمه
برخاست و جامهٔ زاهدانه در پوشید و مصلی بر دست گرفت و سجاده بر دوش افکند و بر کوه رفت و در پیش
زاهد بنشست و عبادت میکرد و زاهد نگاه میکرد [illegible] سرچشمه عبادت نگذاشت خود را [illegible]
کرد و در [illegible] زاهد رفت [illegible] زاهد [illegible] زاهد [illegible] شنید [illegible]
در تعلیم رفت [illegible] زاهد [illegible] سرچشمه عبادت نگذاشت برخاست و پیش شیطان رفت که [illegible]
[illegible] بود شمعون گفت من بروم و زاهد را از راه ببرم شیطان گفت اگر تو او را از راه ببری من
[illegible] خلیفگی خود بتو دهم و [illegible] باشی شمعون برخاست و لباس زاهدانه در پوشید و در پیش زاهد
رفت [illegible] بعبادت مشغول شد [illegible] شب [illegible]
و سلام [illegible] بود که سلام داد و بنشست و تسبیح در دست گرفت
زاهد [illegible] برخاست و پیش شمعون رفت و سلام کرد شمعون جواب
باز نداد [illegible] گفت [illegible] تو چیزی آموزم و
تمام [illegible] زاهد گفت [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] شمعون گفت [illegible]
و گفت ای زاهد [illegible] هفت آسمان و هفت زمین [illegible]
[illegible] زاهد [illegible] عبادت [illegible] شمعون گفت
[illegible] شیطان [illegible] زاهد را از راه ببرم شیطان گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] شمعون [illegible]
و [illegible] پوشید [illegible]
[illegible] عالم [illegible] دانشمند [illegible]
[illegible] عالم [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] شمعون [illegible] سلام
کرد عالم جواب داد [illegible] عالم رسید که از کجا می آیی گفت [illegible]
تو علم آموزم [illegible] عالم گفت [illegible]
[illegible] شمعون گفت [illegible] استاد و معلم باشد [illegible]
است [illegible] عالم است شمعون گفت [illegible] مرا خبر ده از آن یکی که دویی ندارد
آن دو که سوم ندارد [illegible] عالم گفت [illegible] یکیست [illegible]
[illegible] دیگر گفت مرا خبر ده [illegible] عالم گفت [illegible]
[illegible] شمعون گفت مرا خبر ده [illegible]
عالم گفت تورات و انجیل [illegible] شمعون گفت مرا خبر ده از آن پنج چیز که [illegible] عالم گفت آدم
و حوا [illegible] سعید [illegible] آفتاب و ماهتاب [illegible]

گفت مرا خبر ده

52

گفت مرا خبر ده از آن دو چیز که دشمن هم [illegible] عالم گفت [illegible]
عالم گفت [illegible] شمعون گفت [illegible]
از [illegible] عالم گفت [illegible] باشد [illegible] شمعون گفت مرا خبر
ده [illegible] عالم گفت [illegible] باشد [illegible]
از [illegible] باشد [illegible] گفت مرا خبر ده [illegible] عالم گفت
[illegible] باشد شمعون گفت مرا خبر ده [illegible]
چیزی [illegible] عالم گفت [illegible]
[illegible] شمعون گفت مرا خبر ده
[illegible] عالم گفت [illegible] شمعون گفت مرا خبر ده
[illegible] باشد شمعون گفت مرا خبر ده [illegible]
شمعون گفت [illegible] عالم گفت [illegible] شمعون گفت [illegible]
[illegible] آدم [illegible] عالم گفت [illegible]
[illegible] شمعون گفت مرا خبر ده [illegible]
عالم گفت [illegible] گندم [illegible] شمعون گفت [illegible]
[illegible] شمعون گفت [illegible]
[illegible] شمعون گفت [illegible] عالم گفت [illegible] آدم [illegible]
[illegible] شمعون گفت مرا خبر ده [illegible]
آدم [illegible] عالم گفت [illegible]
[illegible] عالم [illegible] آدم [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] هلاک کردی
شمعون گفت مرا خبر ده [illegible] شمعون گفت
مرا خبر ده [illegible] شمعون گفت [illegible] عالم [illegible]
[illegible] شمعون [illegible] عالم [illegible]
[illegible] هفت آسمان و هفت زمین [illegible] عالم گفت [illegible]
[illegible] شمعون [illegible]
[illegible] عالم [illegible] سعید [illegible] [illegible]
حضرت رسول [illegible] [illegible]
[illegible] هفت آسمان و هفت زمین [illegible]
[illegible] علم [illegible]

[illegible] در بیان [illegible] بعد از [illegible] هزار سال [illegible]

[illegible]

[illegible] دعا [illegible]

باب ... در بیان اجابت اوقات [illegible]

[illegible]

باب ۹۷ در مکان اجابت [illegible]

[illegible]

باب ... در معرفت کسانی که دعاشان اجابت شود [illegible]

[illegible]

باب ... در ... [illegible]

[illegible]

الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات [illegible] یا ارحم الراحمین [illegible]

[illegible]

باب ... [illegible] قال رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] در بیان [illegible]

[illegible]

است و در خانه خویش [illegible]

[illegible] و ما خلق [illegible] العباد [illegible]

[illegible]

[illegible] قیام نمایند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باب [illegible] در [illegible] گنج

مخفی [illegible] و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی لیعرفون [illegible]

[illegible] حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب [illegible] من عرف

نفسه فقد عرف ربه [illegible]

[illegible] کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف [illegible] فخلقت الخلق لکی اعرف [illegible]

[illegible]

[illegible] ولقد جئتمونا [illegible]

[illegible]

[illegible] عجب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گنج [illegible]

[illegible] انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان

انه کان ظلوما جهولا [illegible]

[illegible]

[illegible] بار امانت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عجب

آدم [illegible] عشق [illegible] معرفت و محبت [illegible]

[illegible] خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا [illegible]

[illegible] عشق

[illegible] عشق [illegible]

عجایب معنوی [illegible] عجب [illegible]

که این [illegible] عجیب [illegible]

ما لا تعلمون عجب [illegible]

[illegible] رب العالمین [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و نفخت فیه من روحی [illegible] عالم [illegible]

خلق آدم فتجلى فیه عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] آدم [illegible]

[illegible] شیطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم على کثیر ممن خلقنا تفضیلا [illegible]

[illegible] باب [illegible] در معرفة [illegible]

لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب المؤمن [illegible]

وحولید عالم هم مستغنی بود از خصم که تو در یک جانب فرموده در دل مؤمن که انا عند المنکسرة قلوبهم یعنی
در هر طایفی که از برای من شکسته باشد بیت [illegible] ما را با امید [illegible]
ما را بشکسته کان نظر می باشد [illegible] بیت از پیغمبر پرسیدم که با حق [illegible]
زمین در کجاست فرمود در دل بنده مؤمن [illegible] از این جانب [illegible] در آن [illegible]
دل در صحبت [illegible] کرده [illegible] باید [illegible] که دل [illegible]
از زمین است در عالم ارواح یعنی در جهان [illegible] حکایت بایزید بسطامی رحمة الله فرموده که
در دل خود سیری [illegible] بایان [illegible] که زمین و آسمان و عرش
و کرسی هم ببینیم [illegible] که آسمان [illegible] عرش [illegible]
مختصر [illegible] رسول الله [illegible] که [illegible] پادشاهی [illegible] هست و
خزینه [illegible] کجاست فرمود [illegible] دل [illegible]
که زمین [illegible] آسمان او معرفت [illegible] عقل است [illegible] آفتاب او [illegible]
مهتاب او محبت است [illegible] او [illegible] حکمت [illegible]
علم [illegible] رسول الله فرمود که دل مؤمن [illegible] تشبیه کرده [illegible] باشد
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] باشد [illegible] فرموده که ان في جسد ادم لمضغة
فاذا صلحت صلح بها سائر الجسد واذا فسدت فسد بها سائر الجسد ألا وهي القلب یعنی پاره گوشت که در
[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ادم [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] تمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible]
قلب المؤمن عرش الله الاعظم اینست که حق طلبی [illegible] حکایت [illegible] عاشق در [illegible]
[illegible] مشایخ [illegible] علم [illegible] ریاضت مشغول بود [illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible] در صحرا [illegible]
کشید و [illegible] در دل [illegible] در دل [illegible] کرد [illegible] در آن [illegible]
شد که [illegible] بیت [illegible] کلیم [illegible]
[illegible] در [illegible] دل [illegible]
[illegible] کلیم [illegible] هر دم [illegible]
[illegible] در دل [illegible]

که معشوق [illegible] که حاصل [illegible] دل [illegible] وجود [illegible] از آن [illegible] است که معدن و منبع و مظهر [illegible] است و
نقطه [illegible] است [illegible] صورت [illegible]
از [illegible] مقام [illegible] که [illegible]
که [illegible] عالم [illegible] که [illegible] منبع [illegible]
[illegible] است [illegible] سلطان [illegible] در این باب [illegible] دل [illegible]
تا [illegible] بیت دل [illegible] منبع [illegible] است [illegible] اسرار است [illegible]
[illegible] در این باب که دل [illegible] است [illegible] در [illegible] که [illegible]
[illegible] بیت [illegible] که [illegible] در [illegible]
[illegible] معشوق [illegible] بیت [illegible] معشوق [illegible]
[illegible] اگر [illegible] خالیست [illegible] تا [illegible] خالیست [illegible]
بیت [illegible] که [illegible] خالیست [illegible] باب [illegible] در بیان [illegible]
قال النبي عليه السلام المؤمن مرآة المؤمن [illegible] مؤمن [illegible] عالم [illegible]
قلب المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن یعنی دل مؤمن در میان دو انگشتان الرحمن است [illegible]
[illegible] که [illegible] در [illegible]
انگشتان [illegible] جمال [illegible] عالم [illegible] که
[illegible] سعید [illegible] مؤمن [illegible] است [illegible]
[illegible] فرمود بیت معشوق [illegible] دل [illegible] است [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] که [illegible] بیت [illegible]
[illegible] بیت [illegible] است [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] عاشق [illegible] دل [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] باشد [illegible] جلال باشد [illegible]
[illegible] که [illegible] فرموده [illegible]
در میان ادم [illegible] که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو
الفضل العظيم [illegible] باب [illegible]
[illegible] باب در بیان معرفت الله [illegible] نحن اقرب اليه منكم ولكن لا تبصرون [illegible]
[illegible] کافی [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] است

وعلق زرابید تا هوای دنیا او ببیند کرده و حجیبة الموز بعی کرده و حلیم حقیقت آنست که هر که کور و شنود [illegible]

چند انکه سوء دوستی ترک کرده و دنیا و حیا دیدن عیان نمود **حکایة** جمشید جم کوشیدی که جامی داشت که آن را جام جهان

نما گفتندی و خلافی داشت از ادیم طایفه مسند بدان وزده بود و در ایشان کد آن مسند ها گشادی

جام در خلاف رفتی و حیوان نسبتها به نسق جام از جام سبزین آمدی و جمشید پادشاه عالم بود و هر آن

حال علمای عجب بود تا در علوم شدان و آن بود **بیت** در جستن جام جهان بیمودم ❊ [illegible]

و تجاسوده ❊ چون صفت حال جام بشنودم ❊ خود جام جهان نما دلم بود ❊ [illegible]

کند تا بداید و در دل بشناسید و از خود دل خود بر جستی **بیت** سالها جام جم بدست تو بود ❊ [illegible]

تو دست آنچو کیمیا بکند ❊ [illegible] **باب ۴۵ در حسد ادم** [illegible]

قال النبی ❊ فی جسد ادم لمضغة ان صلحت صلح بها سایر الجسد [illegible] القلب [illegible]

گوشت پاره هست که تا صلاح باشد همه تن صلاح باشد و چون فساد بود همه تن فساد [illegible]

کتابی تصنیف کرده و آن را عجایب القلب نام نهاده و در آن شرح [illegible]

است و علما حسن [illegible] که سینه او [illegible] است [illegible] و از آن عالم [illegible]

بدست پادشاه که خود [illegible] و از انبیا [illegible] که شیطان لعین در وی شروع نکند [illegible]

حضرت داود [illegible] القلب [illegible] پاکست و روشن [illegible] از روزه [illegible]

[illegible] علماء انبیا و اولیا [illegible] از مجاهدت و ریاضت [illegible]

و [illegible] بود و روشن میکند تا [illegible] از آن و هم عالم از آن [illegible]

شود که از [illegible] کتاب [illegible] الاسلام [illegible] ربه [illegible]

در دل خود [illegible] و مسالک راه و چون که در دل [illegible] منبع نور است و [illegible]

اعضا را [illegible] همه [illegible] کرده این مثالست [illegible] در خانه تا [illegible]

[illegible] علوم [illegible]

از دل باشد **بیت** [illegible] ❊ [illegible] کتاب [illegible] کرد ❊ عاشق در [illegible]

نکو [illegible] کشید و [illegible] و خواست [illegible] والله اعلم **باب ۴۶ در بیان استغفار**

[illegible] ولکن اللّه [illegible] چنانکه [illegible] روایت میکنند از رسول الله [illegible]

[illegible] استغفار [illegible] دل [illegible] ایشان [illegible] روز [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] استغفار [illegible] ابن عباس [illegible]

روایت میکنند از رسول الله که هر که هفتاد بار استغفار کند [illegible]

[illegible] ابن عباس [illegible]

[illegible] بخدمت پیغمبر [illegible]

[illegible] هفتاد بار استغفار [illegible] هفتاد ساله [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علی [illegible]

[illegible] لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible]

رب

پاک کرده اند و در بهشت [illegible] اعلا [illegible] حکم عرش را [illegible] اسمان و زمین [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] العرش [illegible]

[illegible] گفتند الهی [illegible] نتوانیم برداشت [illegible] فرشتگان [illegible] بر عرش [illegible]

قوة الا بالله العلی العظیم هم ذ [illegible] عرش را برداشتند [illegible]

[illegible] اسمان [illegible] هشت فرشته [illegible] عرش را برداشتند [illegible]

عرش [illegible] هشت فرشته [illegible] تا عیان کرد صنع او [illegible] بج

[illegible] گفت یا شیخ [illegible] گفت [illegible]

از کلام [illegible] لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible] **باب ۴۷ در بیان ذم دنیا** [illegible] زین للناس حب الشهوات

من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث [illegible]

[illegible] دوستان دنیا [illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] خاموشی [illegible] نطق [illegible] قران [illegible]

[illegible] اسید [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] عذاب [illegible]

[illegible] زمین [illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

[illegible]

[illegible] **بیت** [illegible] ❊ [illegible]

[illegible] ❊ [illegible] ❊

[illegible] **حکایة** [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible] **بیت** [illegible] ❊ [illegible] ❊

[illegible] ❊ گفت الفقیر [illegible] ❊ [illegible]

زین للناس حب الشهوات من النساء یعنی [illegible] شیطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وشعبده مکر طلب میکند و آن بیرون نا خلف که چند سال از حلال و حرام از بول ایشان جمع کرده بود از نان حساب
مال و میراث میکند و آن در معده ایشان همه و امراض گران میبرند سبحان که آن بیکی یا مکن خواهید بود
داده و داد هیچ اثر هیچ بوده بود ؛ سوای عواسخ چیزی دیگی بیق بخاطر اهل کرد و همه درین نوع خواهند
بود و اما اعلم ؛ مدرکاهت همی چاره متفق ؛ که لطف تو بد و دیگر حسینا ؛ که از بخت سیه معتبر کارم ؛ و لیکن بحق
اسپید دارم ؛ بحق فاطمه و دخت پیغمبر ؛ شفاعت خواه خلقان روز محشر ؛ تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
تمام شد کتاب انیس الطالبین من تصنیف جامع العلوم مولانا شمس الدین محمد فارسی عطا بالحمد الفقیر
محمد ابراهیم الحسینی بتاریخ غرة شهر جمادی الثانی من
سنه ١٢٥٩